

پانزده درس برای اطفال

کلاس دوم درس اخلاق

کلاس را با زیارت مناجات شروع کنید و بعد از دو تن از کودکان بخواهید هر یک مناجاتی زیارت کنند. ضروری است به کودکان یادآوری کنید که کلاس آنها با مناجات شروع می شود تا به ذکر الهی پردازند و از او طلب مساعدت و حمایت نمایند. ممکن است بخواهید این نکته را نیز خاطر نشان سازید که وقتی ما مناجات می خوانیم، با خداوند گفتگو می کنیم. به همین دلیل وقتی مناجات خوانده می شود، باید حالت احترام به خود بگیریم و قلوبمان را به خداوند متوجه سازیم و در کمال سکوت و سکون به مناجات گوش دهیم.

الف - حفظ کردن مناجات

سپس می توانید به کودکان کمک کنید که مناجات زیر را حفظ کنند. موقعی که آن را مطرح می سازید، به خاطر داشته باشید که کلمات و عبارات را باید برای آنها توضیح داد. هر جا کلماتی برای کودکان نا آشنا باشند، باید مثالهای محسوس برای توضیح معانی بیان گردد. البته همه مترتبان شما از لحاظ سرعت یادگیری برابر نیستند. برخی از آنها سریعتر از دیگران یاد می گیرند. اما انتظار می رود که تقریباً تمام اطفال بتوانند مناجات را در طی سه جلسه به خاطر بسپارند.

طُوبَى لِمَحَلِّ وَ لَبَيْتٍ وَ لِمَقَامٍ وَ لِمَدِينَةٍ وَ لِقَلْبٍ وَ لِحَبْلٍ وَ لِكَهْفٍ وَ لِعَارٍ وَ لِأُودِيَةٍ وَ لِبَحْرِ وَ لِحَزِيرَةٍ وَ لِدَسَكِرَةٍ أَرْتَفَعَ فِيهَا ذِكْرُ اللَّهِ وَ ثَنَائِهِ (۱)

(مضمون مناجات مبارک به فارسی چنین است: خوشا به محلی و خانه‌ای و مقامی و شهری و قلبی و کوهی و غاری و دشتی و دریایی و جزیره‌ای و مزرعه‌ای که در آن ذکر و ثنای الهی مرتفع گردد.)

ب - حفظ کردن نصوص

توضیح زیر به شما کمک خواهد کرد نصوصی را برای حفظ کردن به مترتبان عرضه کنید. شما باید این نظرات را هنگام ارائه آن به مترتبان به کلام خود بیان کنید.

عفو و بخشش از جمله صفات الهی است و ما باید هر روز سعی کنیم ظرفیت خود را برای بخشیدن دیگران افزایش دهیم و نسبت به همه رحمت و شفقت نشان دهیم. حضرت عبدالبهاء همیشه به اجتناب می فرمودند که بکدیگر را عفو کنند. ما باید با چشم بخشش به دیگران نگاه کنیم نه اینکه به خطابای دیگران ناظر باشیم. اگر ما حضرت عبدالبهاء را مثل اعلامی خویش قرار دهیم و از سرمشقی که ایشان نهاده‌اند تبعیت نماییم، نه تنها نسبت به دوستان خود بلکه نسبت به نفوسی که موجب اذیت و آزار ما شده‌اند نیز به نظر بخشش خواهیم نگریست. یک مرتبه حضرت مولی الوری خطاب به یکی از زائرین فرمودند: «برای انسان هیچ امری شیرین تر و

خوشایندتر از احسان به نفسی که موجب آزارش شده نیست. هر زمان که به خاطر آید که نسبت به اعداء خود مهربان بوده، قلبش مسرور گردد. برای اینکه در کوششهای خود برای بخشیدن دیگران موفق گردیم، بیان زیر را حفظ می‌کنیم:

«إِجْعَلُوا ... شَيْمَكُمْ الْعَفْوُ وَالْفَضْلُ وَمَا تَفْرَحُ بِهِ أَفْبَدَةُ الْمُقْرَبِينَ» (۲)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: خویتان را عفو و فضل قرار دهید و آنچه به آن قلوب مقربین شادمان می‌گردد.)

اگر اطفال معنای دعایی را که در بالا آمده کاملاً درک کنند، آن را راحت تر حفظ خواهند کرد. بنا بر این توصیه می‌شود که اوقاتی را، صرف بحث کردن در باره معنای کلمات و عبارات با آنها، نمایید. آنها در دروس سال قبل خود با کلمه «مزین کردن» آشنا شده‌اند، اما اگر این کلمه را با آنها مرور کنید بسیار مفید خواهد بود. در اینجا جملاتی نقل شده که می‌توانید برای کمک به اطفال در درک معانی کلماتی که ممکن است برای آنها جدید باشد، استفاده کنید.

فرح و سرور

۱ حال اورسولا (Ursula) چندان خوب نبود. دوستش السی برای او گل آورد و مدتی طولانی در کنارش نشست، با او حرف زد و چند داستان برایش تعریف کرد. ملاقات با السی موجب بهبود حال اورسولا شد. دیدار با او سبب فرح و سرور بسیار اورسولا گردید.

۲ خانم سانچز (Sanchez) نامه‌ای طولانی از همسرش دریافت کرد. همسرش برای امور شغلی به شهر مجاور رفته بود. نامه مزبور خبرهای خوبی داشت و حاکی از آن بود که همسرش بزودی به خانه برمی‌گردد. این خبر باعث فرح و سرور او شد.

مقرب

۱ مرتبی به همه متریبانش عشق می‌ورزید و به هر یک توجه مخصوص داشت. جمیع آنها نزد او عزیز و مقرب بودند.

۲ جیمز تمام رفقایش را دوست داشت. آنها اگرچه با هم متفاوت بودند و هر کدام اخلاقی خاص خود داشتند، ولی همه آنها نزد او مقرب و دوست داشتی بودند.

ج - سرودها

بعد از آنکه اطفال نص را حفظ کردند، چند سرود را از مجموعه‌ای که در انتهای کتاب ضمیمه شده است با آنها بخوانید. به خاطر داشته باشید که اگر سرودهای انتخابی به موضوع درس، و در این مورد به بخشش مربوط باشند، باعث تقویت مطالبی خواهند شد که کودکان یاد می‌گیرند.

د - قصه‌ها

بعد، باید از مترتبان خود بخواهید که آرام بنشینند تا شما برای آنها داستانی در مورد حضرت عبدالبهاء تعریف کنید که اثرات بخشش را بر نفوسی که ما مورد عفو قرار می‌دهیم نشان می‌دهد:

در زمانی که حضرت عبدالبهاء در عکا بودند، حاکمی در آنجا بود که گاهی اجتناب را اذیت می‌کرد. یک مرتبه نقشه‌ای طرح کرد که تمام وسایل زندگی آنها را از بین ببرد. او به سربازانش دستور داد تمام مغازه‌های اجتناب را ببندند و کلید مغازه‌ها را نزد او ببرند. اما حضرت عبدالبهاء نقشه حاکم را فهمیدند و به اجتناب توصیه فرمودند مغازه‌های خود را روز بعد باز نکنند. ایشان به آنها فرمودند که صبر کنند ببینند خداوند چه مقدر کرده است.

تصور کنید حاکم چقدر تعجب کرد وقتی شنید که سربازانش نتوانستند هیچ کلیدی نزد او ببرند چون مغازه‌ها اصلاً باز نشده بود. اما قبل از آنکه او بتواند فکر کند که بعد از آن چکار کند، اتفاق غیر منتظره‌ای افتاد. تلگرافی از رؤسای او رسید که او را از حکومت آن شهر برکنار کرده بودند. و به این ترتیب مغازه‌های اجتناب حفظ شدند.

به او که حالا حاکم سابق بود دستور داده شد عکارا ترک کند و به دمشق برود. خیلی افسرده و ناراحت بود. او مجبور بود تنها و فوری شهر را ترک کند. برای خانواده‌اش چه اتفاقی می‌افتاد؟ چه کسی به او که دیگر مورد لطف دولت نبود، کمک می‌کرد؟ حضرت عبدالبهاء خبر را شنیدند و نزد او رفتند. به مرد غمگین و افسرده خیلی محبت کردند، انگار که او هرگز با امرالله دشمنی نکرده بود. حضرت عبدالبهاء حتی یک مرتبه هم به خطاهای گذشته او اشاره نکردند. در عوض، به او فرمودند در هر مورد که میسر باشد به او کمک خواهند کرد.

حاکم سابق خیلی ناراحت و مضطرب بود که همسر و فرزندان او را می‌بایست تنها رها کند و برود. حضرت عبدالبهاء به او اطمینان دادند که از آنها مراقبت خواهند کرد. بعداً، هیکل مبارک ترتیبی دادند. که همسر و فرزندان او سفر راحتی به دمشق داشته باشند، و همراه و مراقب قابل اعتمادی را با آنها فرستادند، و تمام مخارج سفرشان را نیز تا دمشق پرداختند.

وقتی که حاکم سابق به وصال خانواده‌اش رسید، خیلی مسرور شد. با قلبی پر از سپاس و امتنان، رو به شخص همراه آنها کرد و هزینه سفر را جویا شد. شخص همراه توضیح داد که حضرت عبدالبهاء تمام مخارج را پرداخته‌اند. بعد، حاکم سابق، به خاطر محبت‌ها و سختکوشی شخص همراه در طول سفر، هدیه‌ای به او داد. اما شخص همراه هدیه را نپذیرفت؛ و به حاکم سابق گفت که او فقط محض اطاعت از حضرت عبدالبهاء این کار را کرده و مایل نیست در مقابل خدماتی که انجام داده چیزی بپذیرد. بعد، حاکم سابق از او خواست که آن شب را مهمان او باشد. شخص همراه گفت که مشتاق است او امر حضرت عبدالبهاء را اطاعت کند. ایشان به او فرموده بودند فوراً به عکا برگردد. حاکم سابق از او خواست لا اقل آنقدر صبر کند تا او نامه‌ای برای حضرت عبدالبهاء بنویسد. شخص همراه پذیرفتن و موقع برگشتن به عکا نامه را به

حضرت عبدالبهاء تقدیم کرد. در نامه آمده بود: وای عبدالبهاء، امیدوارم مرا عفو کنید. من نمی فهمم. شما را نمی شناختم. نسبت به شما بد کردم. شما با احسان عظیم خود به من یادش دادید.

۵- نمایش

همانطور که در بخشهای مقدماتی این کتاب توضیح داده شد، دو نوع فعالیت در ارتباط با نمایش در درس ۱ تا ۱۵ وجود دارد. مجموعه اول فعالیتها با پرورش مهارتها و تواناییها مرتبط است. برای رعایت انضباط و در عین حال آزادی حرکت لازم برای شرکت در نمایش خلاق، کودکان باید یاد بگیرند که اعمال خود را در فضای تعریف شده کنترل کنند. فعالیتهای زیر در توسعه این توانایی مؤثر خواهد بود:

۱- از مترتبان خود بخواهید به فاصله دو متر از یکدیگر بایستند. هر یک از اطفال باید فرض کند که او در گوشه مربعی با ابعاد حدود $1/5$ در $1/5$ متر ایستاده است. از آنها بخواهید با چشمان خود مرزهای مربعهای خیالی خود را رسم کنند. بعد از هر یک از آنها بخواهید در امتداد مرز مربع خود راه بروید.

۲- بعد، به آنها بگویید که در نظر مجسم کنند که در فاصله نیم متری زمین طنابی وجود دارد که در وسط هر یک از مربعهای آنها کشیده شده است. از آنها بخواهید از روی آن بپرند، از زیر آن بخرزند، در امتداد آن راه بروند، در امتداد آن لی لی کنند، و بدون بیرون رفتن از مربعهای خود اطراف آن حرکت کنند.

۳- حال، از آنها بخواهید وانمود کنند که ملخی در حال جستن، پروانه‌ای در حال بال بال زدن، خرگوشی در حال لی لی کردن، گربه‌ای در حال راه رفتن، پرنده‌ای در حال پرواز با بال باز، اسبی در حال چهار نعل تاختن، قورباغه‌ای در حال تلو تلو خوردن، اردکی در حال تاتی تاتی کردن هستند. همه این فعالیتها را بدون خروج از مربعهای خود انجام دهند.

اطفال باید همکاری و کار با یکدیگر را نیز یاد بگیرند. فعالیتهای زیر به آنها کمک خواهد کرد برخی از تواناییهای مرتبط با این فعالیتها را کسب نمایند:

۱- اطفال را به گروههای دو نفره تقسیم کنید. به شیئی بسیار سنگین که برای آنها آشنا است فکر کنید و از هر زوجی بخواهید وانمود کنند که دارند آن را با یکدیگر حمل می کنند.

۲- بعد، از هر زوج بخواهید وانمود کنند که دارند با همدیگر چاهی حفر می کنند.

۳- حال، به آنها بگویید که مادر یکی از اطفال مهمانی را دعوت کرده، اما مهمان قبل از آنکه مادر از محل کار به خانه مراجعت کند، آمده است. در هر زوج، یکی از اطفال نقش میهمان را ایفا کند. کودک دیگر او را به داخل خانه دعوت می کند و موقعی که منتظر مادر هستند، به او نوشیدنی تعارف می کند.

نوع دوم فعالیت به موضوع درس، یعنی عفو و بخشش مربوط می شود. به اطفال بگویید داستانی را به طور فی البداهه تعریف و اجرا کنند؛ مدتی، هر یک از آنها کس دیگری خواهد بود و سعی خواهد کرد احساساتش مانند آن شخص دیگر باشد. گروه را مجدداً دو به دو تقسیم نمایید و از آنها بخواهید دو صورت مختلف داستان زیر را اجرا کنند. به اطفال باید اجازه داده شود جزئیات داستان را خودشان با استفاده از تخیل تکمیل نمایند.

۱- رناتو (Renato) صدف گرانمایی دارد، نه به این علت که قیمتش بالاست، بلکه چون پدر بزرگش آن را به او داده است. امروز دارد آن را به دوست خویش دانیل (Daniel) نشان می دهد. او برای دانیل توضیح می دهد که این صدف برای او خیلی ارزشمند است و باید با دقت زیاد آن را نگه داشت. دانیل گوش می دهد و با دقت صدف را در دست می گیرد، اما بعد از مدت کوتاهی حواسش پرت می شود و صدف از دست او می افتد و می شکند. رناتو بسیار عصبانی و ناراحت می شود. او به دانیل می گوید که دیگر هرگز با او صحبت نخواهد کرد.

۲- اجرای دوم داستان به همان طریق اجرای اول شروع می شود. در این مورد نیز رناتو از بی دقتی دوستش عصبانی می شود، اما داستان حضرت عبدالبهاء و حاکم عکارا به یاد می آورد و تصمیم می گیرد دانیل را ببخشد.

وقتی که اطفال اجرای فی البداهه خود را به پایان رساندند، از کلاس سؤال کنید که اجرای دوم داستان چه تفاوتی با اجرای اول آن دارد. می توانید سؤال کنید که آیا رناتو وقتی صدفش شکست در هر دو مورد به یک میزان عصبانی بود. در انتهای هر داستان احساس رناتو چگونه بود؟ اگر دو پسر این داستان، دیگر هرگز با یکدیگر صحبت نمی کردند، چه فایده ای داشت؟

و- نقاشی

پیشنهاد می شود از اطفال بخواهید تصویری بکشند که به طریقی موضوع داستان را در ذهن آنها تقویت کند. یکی از طرق می تواند چنین باشد که آنها قطعه کاغذی را با کشیدن خطی به دو نیم کنند و در یک طرف آن رناتو و دانیل را بکشند که در انتهای اجرای اول داستان به یکدیگر نگاه می کنند و در سمت دیگر حالت نگاه آنها در صورت اجرای دوم داستان را نشان دهند.

ز- مناجات خاتمه

به عنوان پاداشی برای رفتار قابل ستایش اطفال، از دو یا سه نفر بخواهید با تلاوت مناجات یا نصوصی که در سال اول حفظ کرده اند، کلاس را خاتمه دهند.

درس دوم

برای جلب الطاف و عنایات الهی، کلاس را با زیارت مناجاتی شروع کنید و از چند نفر از مترتبان بخواهید که مناجاتهایی را که حفظ هستند تلاوت نمایند. شاید بخواهید که بار دیگر حالتی را که در حین تلاوت دعا باید داشته باشیم برای آنها توضیح دهید.

الف - حفظ کردن مناجات

به عنوان اولین فعالیت کلاس، اطفال می‌توانند به حفظ کردن دعایی که در درس اول یادگیری آن را شروع کردند ادامه دهند.

ب - حفظ کردن نصوص

پیشنهاد می‌شود که برای ارائه نص جهت حفظ کردن، توضیح زیر را به کلام خود برای مترتبان بیان کنید:

حضرت عبدالبهاء به ما می‌فرمایند که سرور به ارتقاء روحانی ما کمک می‌کند، سرور به ما بال می‌بخشد، وقتی که ما سروریم قوی‌تریم، وقتی که خوشحال هستیم درک ما بالاتر و بهتر است. حضرت مولی‌الوری به یکی از احتیاء که مدتی مدید از بیماری رنج برده بود فرمودند: «بهترین درمان برای بیماری عبارت از سرور است. سرور و شادمانی بهتر از هزار دارو برای فرد مریض مؤثر است. اگر مابلی شخصی مریض را شفا بخشی، قلبش را مسرور کن.»

سرور کیفیتی در قلب انسان است. وقتی که قلب مسرور باشد، برکات و الطاف ملکوت اعلی‌را به سوی خود جذب می‌کند. ما باید تحت هر وضعیت و شرایطی که هستیم، مسرور باشیم. حضرت عبدالبهاء دوست داشتند که اطفال بهایی مانند چراغهای روشن بدرخشند و نور سرور به اطراف منتشر نمایند. برای اینکه بهتر بتوانیم به خاطر بیاوریم که باید همیشه مسرور باشیم، این بیان مبارک را حفظ می‌کنیم:

«يَا أَبْنَى الْإِنْسَانِ إِفْرَحْ بِسُرُورِ قَلْبِكَ لِتَكُونَ قَابِلًا لِلْقَائِي وَ مِرَاةً لِحَمَالِي» (۳)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ای پسر انسان به سرور قلبت شادمان باش تا قابل لقای من و آئینه جمال من باشی.)

قبل از آنکه اطفال شروع به حفظ کردن نص کنند، باید به آنها کمک کنید معنای آن را بفهمند. لغتی که شاید نیاز به بحثی مفصل داشته باشد، قابلاً (قابل بودن) است. ذیلاً دو جمله برای توضیح آن برای شما ذکر می‌شود:

۱ سیونا (Sjona) سخت درس خواند و نمرات بسیار خوبی گرفت. معلم او را به خاطر سختکوشی اش، تشویق کرد. سیونا قابل تحسین و تمجید معلم بود.

۲ دیوید همیشه از برادران و خواهرانش بخوبی مراقبت می کرد. والدینش می دانستند که می توانند در مورد اطفال به او اعتماد کنند. دیوید قابل اعتماد والدینش بود.

ج - سرودها

چند سرود از مجموعه ای که در انتهای کتاب گذاشته شده به موضوع سرور و شادی مربوط می شود. پیشنهاد می شود امروز، بعد از آنکه سرودهایی را که در درس قبل به آنها آموخته اید با آنها خواندید، بعضی از سرودهای مجموعه مزبور را با کودکان بخوانید.

د - قصه ها

وقتی که کودکان سرود خواندن را به پایان رساندند، آنها را دور هم جمع کنید تا به قصه ای گوش کنند که شرح می دهد چگونه حضرت عبدالبهاء قلب اطرافیان خود را مسرور می ساختند. در موقع تعریف داستان، باید به مترتبان خود کمک کنید که ببینند چگونه اعمال و رفتار شخص می تواند منبع سرور و شادمانی دیگران شود.

حضرت عبدالبهاء با گه تار و کردار خود موجب شادمانی همه کسانی می شدند که افتخار آشنایی با ایشان را داشتند. ایشان حتی از نیازهای ناگفته نفوسی که به حضورشان می آمدند خبر داشتند و غالباً با رفتاری ساده، قلوب آنها را شاد و مسرور می ساختند.

لروی آیواس (Leroy Ioas) از بهائیان برجسته و مهمی بود که در سال ۱۹۵۱ توسط حضرت ولی امرالله به مقام ابادی امرالله منصوب شد. او در سال ۱۹۱۲ که حضرت عبدالبهاء به شهر شیکاگو سفر کردند، پسر کوچکی بود. می توانید هیجان این طفل روحانی را که فرصت یافته بود در حضور حضرت عبدالبهاء باشد تصور کنید؟ یک روز موقعی که او و پدرش به هتلی می رفتند که حضرت عبدالبهاء در آنجا ساکن بودند، لروی فکری به نظرش رسید. او می خواست مفداری گل برای حضرت عبدالبهاء ببرد. با اندک پولی که داشت، توانست دسته گل میخک قشنگی بخرد. اما موقعی که به هتل رسیدند، تصمیمش عوض شده بود. او متوجه شد که میل ندارد هدیه ای مادی به حضرت عبدالبهاء بدهد، حتی اگر گلهای زیبا باشد. او می خواست قلب خود را به حضرت عبدالبهاء هدیه کند. قلبش مهمترین چیزی بود که او برای تقدیم کردن داشت. بنا بر این، پدر لروی، بدون ذکر اینکه چه کسی گلها را آورده است، آنها را به حضرت عبدالبهاء تقدیم کرد.

حضرت عبدالبهاء خطاب به بارانی که برای ملاقات با ایشان در هتل جمع شده بودند، نطقی ایراد کردند. موقعی که ایشان صحبت می کردند، لروی ساکت در پایین پای ایشان نشسته بود و به کلام خردمندانه و محبت آمیز ایشان گوش می داد. بعداً، حضرت عبدالبهاء بلند شدند و

با مهمانان دست دادند، و به عنوان نشانه‌ای از محبتشان، شاخه‌ای از میخک سفید به هر یک عنایت می‌کردند. لروی پشت سر حضرت عبدالبهاء ایستاده بود و با خود فکر می‌کرد: «ای کاش ایشان برمی‌گشتند و شاخه‌ای از آن گلها را به من می‌دادند! شاید، او در قلبش، می‌خواست حضرت عبدالبهاء بدانند واقعاً چه کسی آن گل‌های زیبا را برای ایشان آورده است. اما، گل‌های میخک سفید، یکی یکی، به دیگران داده می‌شد، به نظر نمی‌رسید که لروی شاخه‌ای از آنها را به دست آورد. بعد، ناگهان، حضرت عبدالبهاء برگشتند و دیدگان خود را به لروی آبراس دوختند. چهره ایشان از شدت محبت می‌درخشید و چشمانشان پر از عشق و مهربانی بود. ایشان شاخه‌ای میخک سفید به او عنایت کردند؟ خیر. حضرت عبدالبهاء چیزی به مرانب گرانباتر به او دادند. گل‌رز فرمزی به لباس ایشان سنجاق شده بود. آن را جدا کردند و به پسر کوچک دادند. قلب لروی از شدت شادی به تپش آمد. حضرت عبدالبهاء می‌دانستند چه کسی گل‌های میخک سفید را برای ایشان آورده بود!

۵- نمایش

این قسمت از کلاس با فعالیتهایی شروع می‌شود که در پرورش مهارت‌ها و تواناییهای مربوط به نمایش، به مترتبیان شما کمک خواهد کرد.

۱- مانند درس قبل، از اطفال بخواهید به فاصله دو متری از یکدیگر بایستند و مجسم کنند که در مربعهای خود ایستاده‌اند، می‌توانید از آنها بخواهید درون مرزهای مربع خویش قدم بزنند.
۲- از اطفال بخواهید دستشان را بلند کنند و از نوک پا تا نوک انگشتان خود را به طرف آسمان بکشند. حال، به آنها بگویید دستشان را پایین بیاورند و دستها و سرشان را رها کنند. این تمرین را سه یا چهار مرتبه تکرار کنید.

۳- بعد، از مترتبیان بخواهید بلند و کشیده بایستند و دستهایشان را بالای سرشان بلند کنند و کف دستها را به یکدیگر فشار دهند. آنها شمعهایی هستند که در کمال روشنی می‌سوزند. برای آنها توضیح دهید که آهسته از ده تا یک خواهید شمرد. موقعی که این کار را می‌کنید، آنها باید وانمود کنند که در حال آب شدن هستند. تا وقتی که شما به عدد صفر می‌رسید، آنها با حوضچه‌ای از موم آب شده روی زمین باشند. اطفال می‌توانند تا وقتی که علامت نداده‌اید که دوباره شروع کنند، در همان وضعیت باقی بمانند.

تمرینات فوق به کودکان کمک خواهد کرد که مهارت‌های خود در نشان دادن حرکات و عملیات جسمانی را توسعه بخشند. آنها باید به نحوی فزاینده مهارت‌های مؤثر و کارآمد در بیان کلامی را نیز کسب کنند. برای کمک به کودکان، از آنها بخواهید جمله «خورشید می‌تابد» را با قیود شادمانه، با اندوه، با خشم، با سرور، با خستگی، با شور و شوق، با افسردگی، با تعجب، با شک و

تردید، با کمال شهامت، با خجالت، بیان کنند.

مجموعه دوم فعالیتها به موضوع درس امروز، یعنی سرور و شادمانی، مربوط است. مترتبان را به گروههای سه نفره تقسیم کنید و برای آنها توضیح بدهید که داستانی را با توجه به وضعیتی که در زیر بیان می شود فی البداهه اجرا کنند:

چند هفته به نوروز باقی مانده و جامعه دارد برنامه ریزی می کند که جشنی مخصوص برپا کند. سارا، ماریون (Marion) و مارکو (Marco) سخت کار کرده اند تا برنامه کودکان را آماده سازند. یک روز ماریون و مارکو منتظر سارا هستند تا بتوانند به کار خود ادامه دهند، اما او نمی آید. بعداً می فهمند که او افتاده و فوزک پایش آسیب دیده و مدتی باید از کار معاف باشد. ابتدا ماریون و مارکو نگران برنامه کودکان می شوند. چگونه آنها بدون کمک سارا می توانند کارها را به پایان برسانند؟ اما، بعد به فکر سارا می افتند و متوجه می شوند که اگر فوزک پایش به سرعت خوب نشود که بتواند در برنامه کودکان شرکت کند، چقدر ناراحت خواهد شد. آنها بیان حضرت عبدالبهاء را به خاطر می آورند که بهترین راه کمک به کسانی که ناراحتی دارند این است که قلبشان را مسرور سازند. پس ماریون و مارکو تصمیم می گیرند هر روز به عیادت سارا بروند و او را خوشحال کنند. قبل از فرار سیدن نوروز، فوزک پای سارا خوب می شود و سه دوست برنامه ای را که آنقدر برایش سخت کار کرده بودند، با هم اجرا می کنند.

برای کمک به بچه ها برای اجرای فی البداهه داستان، از آنها بخواهید فکر کنند که مارکو و ماریون در ملاقات با سارا چه می کردند. آنها چگونه قلب او را مسرور می ساختند؟

و - نقاشی

امروز شما می توانید از اطفال بخواهید که تصویری از ماریون و مارکو را بکشند که در حال ملاقات با دوستشان سارا هستند. یک مورد دیگر این است که تصویر لروی آیواس جوان را بکشند که در حال خرید گل برای حضرت عبدالبهاء است.

ز - مناجات خاتمه

برای پایان دادن به کلاس، از دو یا سه مترتی که رفتارشان بسیار ممدوح و شایان ستایش بوده دعوت کنید مناجات یا نصی را که سال گذشته یاد گرفته اند زیارت کنند.

درس سوم

شما باید کلاس را به روش معمول با تلاوت مناجاتی شروع کنید و بعد از برخی مترتبان

بخواهید مناجاتی را که حفظ هستند تلاوت کنند. به خاطر داشته باشید که همه اطفال باید در هر سه یا چهار درس، حداقل یک مرتبه فرصتی برای خواندن مناجات پیدا کنند.

الف - حفظ کردن مناجات

امروز می‌توانید مناجاتی را که مترتبان در دو درس گذشته شروع به حفظ کردن نمودند با آنها تکرار و مرور کنید. از آنجا که آنها در کلاس بعد شروع به حفظ کردن مناجات جدیدی خواهند کرد، باید اطمینان حاصل کنید که آنها مناجات اول را بخوبی می‌خوانند.

ب - حفظ کردن نصوص

نظرات زیر در ارائه نصی که از اطفال انتظار دارید حفظ کنند، به شما کمک خواهد کرد: صبر و بردباری یکی از ارزنده‌ترین فضیلت‌هایی است که هر فردی می‌تواند داشته باشد. بدون صبر و شکیبایی ما نمی‌توانیم دستاوردهای زیادی در زندگی داشته باشیم. در مطالعات، در کار، در ارتباط با دیگران، در تلاش‌هایمان برای رشد روحانی، صبر و شکیبایی اجتناب ناپذیر است. یکی از احتیاجی که در مورد رشد روحانی خود نو می‌د و مأیوس شده بود یک مرتبه از حضرت عبدالبهاء سؤال کرد که چگونه می‌تواند جمیع صفات روحانی یک فرد بهایی را دارا شود. حضرت مولی‌الوری در نهایت محبت به او فرمودند که این کار اندک‌اندک و روز بروز انجام می‌شود. حضرت عبدالبهاء بنفسه دارای صبری پایان بودند، و این صفت ایشان را حضرت بهاء‌الله بسیار مورد ستایش فرار می‌دادند. در یک مورد، حضرت بهاء‌الله خطاب به یکی از اجنباء فرمودند: «سرکار آقا را ببینید، چه تأثیر خوبی اعمال و اقوالشان بر عالم می‌گذارد! ببینید چقدر با محبت و صبر مشکلات را تحمل می‌کنند. بیایید برای کمک به تلاش‌های ما برای کسب صفت شکیبایی، بیان مبارک زیر را حفظ کنیم:

«إِنَّهُ يَزِيدُ أَجْرَ الصَّابِرِينَ» (۴)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: او پاداش صابری را زیاد خواهد کرد.)

برای کمک به اطفال در درک بیان فوق، شاید لازم باشد معنی تحمل کردن را برای آنها توضیح دهید. جملات زیر به شما در این مورد کمک خواهد کرد:

۱ لیگزین (Lixin) و خانواده‌اش برای مهاجرت به نقطه‌ای دور دست رفتند. چند ماه اول آنها با مشکلات بسیاری روبرو شدند. اما، با کمک همسایگان مهربانشان، توانستند این مشکلات را تحمل کنند و حالا در خانه جدیدشان بسیار مسرورند.

۲ هیو (Hugh) مریض شد. او درد زیادی می‌کشید اما شکایت نمی‌کرد. او این رنج را با شکیبایی تحمل می‌کرد.

ج - سرودها

شاید بخواهید قبل از تعلیم یک یا دو سرودی که برای کلاس امروز انتخاب کرده‌اید، چند سرود از درس گذشته را با اطفال تمرین کنید.

د - قصه‌ها

داستان زیر در مورد شیخ حسن، یکی از مؤمنین اولیه، ارزش صبر و شکیبایی را نشان می‌دهد:

شیخ حسن یکی از مؤمنین مخلص و صادق حضرت باب بود که سالها در شهر کربلا زندگی می‌کرد. حضرت باب به شیخ حسن فرموده بودند به کربلا برو و در این شهر اقامت کند، زیرا در این شهر به چشم خود جمال حسین موعود را خواهد دید. مقصود حضرت باب از حسین موعود، حضرت بهاء‌الله بود. در آن زمان حضرت بهاء‌الله هنوز اعلام فرموده بودند که موعود جمیع قرون و اعصار هستند، بنا بر این مقام ایشان برای مردم شناخته شده نبود. حضرت باب، که خودشان مظهر ظهور الهی بودند، البته این حقیقت پنهان را می‌دانستند.

بنا بر این شیخ حسن در کربلا وطن اختیار کرد. روزها، هفته‌ها و ماهها گذشت و او با شخص موعود ملاقات نکرد؛ با این حال امیدش را از دست نداد و مأیوس نشد. او مطمئن بود که روزی می‌رسد که او به حضور موعود خواهد رسید. شیخ حسن زندگی ساده‌ای داشت. به‌عنوان کاتب کار می‌کرد و اگر چه مبلغی که به او پرداخت می‌شد زیاد نبود و زندگی به سختی می‌گذشت، اما او راضی بود. او مراقب بود در باره حضرت باب زیاد صحبت نکند زیرا در آن زمان دشمنان امرالله در کربلا زیاد بودند که آماده بودند هر وقت که بتوانند برای بابیان دردسرو زحمت ایجاد کنند. از آن مهتر اینکه، او در باره وعده خاص حضرت باب به او با هیچ کس صحبت نمی‌کرد.

بعد، روزی فرار سید که چشم شیخ حسن به جمال حضرت بهاء‌الله روشن شد. پاییز سال ۱۸۵۱ بود و حضرت بهاء‌الله به کربلا سفر کرده بودند. جلال و شکوه حضرت بهاء‌الله، محبت و مهربانی ایشان، ملاحظت لبخندشان، تأثیری عمیق بر روح و جان شیخ حسن گذاشت. او در آن زمان مردی مسن بود که در اثر کهولت قامتی خمیده داشت. حضرت بهاء‌الله دست او را در کمال محبت گرفتند و بالحنی مزاح آمیز فرمودند: «امروز همان روزی است که در نظر دارم تو را در تمام کربلا به‌عنوان بابی معرفی کنم.» بعد، همانطور که دستش را هنوز در دست خود گرفته بودند، به صحبت با او ادامه دادند. در کوچه و خیابان با او قدم زدند و او را غرقه دریای محبت و لطف خویش فرمودند. شیخ حسن عنان اختیار از دست داده بود. قلبش آکنده از سرور بود ولی نمی‌دانست چرا اینقدر خوشحال و مسرور است. بعد، حضرت بهاء‌الله بالحنی

که ناگهان قوی و محبت آمیز شده بود به او فرمودند: «الحمد لله در کربلا ماندی، و به چشم خود جمال حسین موعود را مشاهده کردی.»

شیخ حسن ناگهان متوجه شد و عده‌ای که حضرت باب به او داده بودند واقعیت یافته است. او واقعاً دیده به جمال حسین موعود دوخته بود. او اینک پاداش سالها صبر و شکیبایی اش را که در کمال وفاداری تحمل کرده بود، دریافت می‌کرد؛ پاداش او بزرگترین موهبتی بود که می‌توانست وجود داشته باشد، یعنی وصول به عرفان مظهر ظهور الهی برای این عصر و زمان.

۵- نمایش

مانند همیشه، این بخش از کلاس با فعالیتهایی آغاز می‌شود که مقصود از آنها کمک به اطفال در پرورش مهارت‌ها و تواناییها جهت مشارکت مؤثر در نمایش خلاق است.

۱- در آغاز از اطفال بخواهید که در مربعهای خیالی خویش بایستند. برای حصول اطمینان از اینکه مربعهای آنها کاملاً تعریف شده است. از هر یک بخواهید در امتداد مرز مربع خود راه برود.

۲- مانند درس قبل، از متریان خود بخواهید دستهای خود را بلند کنند، به سوی آسمان دراز نمایند و بعد آنها را رها کنند. آنها باید این کار را سه یا چهار مرتبه تکرار کنند.

۳- حال برای آنها توضیح دهید که برای تمرین بعدی، آنها از مربعهای خیالی خود خارج خواهند شد. به آنها بگویید بدون هدف در محوطه‌ای که کلاس تشکیل می‌شود راه بروند اما دقت کنند که با یکدیگر تصادم نمایند. وقتی که آنها دارند راه می‌روند، شما دستوراتی را بلند بر زبان می‌رانید که آنها باید بلافاصله اطاعت کنند. این دستورات که برای اطفال نمایش می‌دهید، از این قبیلند:

ایست تمام حرکات بلافاصله متوقف می‌شود و کاملاً آرام می‌ایستند.

چرخش در جا نیم دور چرخش صورت می‌گیرد و سپس ایست کامل.

پرش در جا پرش در هوا، نیم دور چرخش و سپس ایست کامل.

پیچش در جا پرش در هوا، یک دور کامل چرخش و سپس ایست کامل.

برای اطفال توضیح دهید که آنها باید سر جای خود بایستند تا وقتی که شما به آنها علامت دهید که دوباره حرکت کنند. پیشنهاد می‌شود از اطفال بخواهید وقتی که هنوز در مربعهای خیالی خود ایستاده‌اند، هر یک از دستورات را سه یا چهار بار تمرین کنند. بعد شروع کنید. شما مختارید دستورات را چند هر چند مرتبه که میل دارید، به هر ترتیبی که می‌خواهید، تکرار کنید.

حال، به فعالیتهایی می‌رسیم که به موضوع درس، یعنی صبر و شکیبایی مربوط می‌شود. اطفال را به گروههای دو نفره تقسیم کنید. به آنها بگویید که امروز باید داستانی در باره دو نفر یکی به نام «شکیبایی» و دیگری به نام «ناشکیبایی» را فی البداهه اجرا کنند. صحنه را این گونه مجسم کنید:

«شکیبایی» و «ناشکیبایی» هر یک دارای قطعه زمین کوچکی هستند. یک سال هر دو تصمیم

می گیرند به کاشت و برداشت ذرت در زمین خود پردازند. آنها بذرها و تجهیزات را فراهم می آورند. «شکیبایی» چگونه به کاشت و برداشت می پردازد؟ «ناشکیبایی» چگونه این کار را انجام می دهد؟

شاید بخواهید قبل از آنکه اطفال اجرای فی البداهه خود را شروع کنند، نظراتی به آنان ارائه دهید. بعد از کاشت بذرها، می توانید فی المثل بگویید: «ناشکیبایی» انگشتان خود را درون زمین فرو می برد که ببیند بذرها چگونه عمل می کنند و با این کارش بعضی از آنها را از بین می برد. وقتی که جوانه های کوچک پدیدار می شوند، بعضی از آنها را از هم باز می کند تا ببیند آیا درون آنها ذرت وجود دارد یا خیر و با این کارش بیشتر محصولش را از بین می برد. از طرف دیگر، «شکیبایی» به دقت بذرها را می کارد، خاک را بررسی می کند، آنها را به میزان لازم آب می دهد. در حالی که اطفال در حال اجرا فی البداهه خود هستند، می توانید اظهار نظرهایی بکنید که آنها را در اجرا و ادامه داستان یاری کند، مانند: «این گیاه کاملاً آبیاری شده»، یا: «نور درخشان خورشید امروز به رشد ذرت شما کمک می کند.»

بعداً، اطفال را دور هم جمع کنید و از آنها بپرسید نتیجه محصول «شکیبایی» چه بود و نتایج حاصله از محصول «ناشکیبایی» چگونه بود. ممکن است از بعضی اطفال بخواهید نقش «شکیبایی» را ایفا کنند و از بعضی دیگر بخواهید نقش «ناشکیبایی» را بازی نمایند. در باره کاری که انجام دادند صحبت کنید.

و - نقاشی

در ادامه بحث بالا، می توانید از اطفال بخواهید که کاغذی را با کشیدن خطی به دو نیم کنند و نتیجه محصول «شکیبایی» را در یک طرف و نتیجه محصول «ناشکیبایی» را در طرف دیگر نقاشی کنند.

ز - مناجات خاتمه

دو یا سه نفر از مترتبان را انتخاب کنید که با تلاوت مناجاتها یا زیارت نصوصی که از حفظ هستند کلاس را خاتمه دهند.

درس چهارم

مثل همیشه، شما و چند نفر از مترتبان برای شروع کلاس چند مناجات زیارت کنید.

الف - حفظ کردن مناجات

پیشنهاد می‌شود با اطفال به مرور مناجات‌هایی که تاکنون حفظ کرده‌اند پربازدید می‌توانید مناجات زیر را ارائه نمایید. این مناجات را در طول چهار جلسه آینده حفظ خواهند کرد. به خاطر داشته باشید که باید معانی کلمات و جمله‌ها را قبل از آنکه مترتبان شروع به حفظ کنند، برای آنها توضیح دهید.

هو الله

ای خدای مهربان ای رب الجنود شکر تو را که این اطفال صغیر را بر بالغان کبیر ترجیح دادی و به الطاف خویش اختصاص دادی. هدایت فرمودی عنایت کردی نورانیت بخشیدی روحانیت دادی. ما را موفق بر آن فرما که چون به بلوغ رسیم به خدمت ملکوتت پردازیم. سبب تربیت دیگران شویم چون شمع روشن گردیم و چون ستاره بدرخشیم. تویی دهنده و بخشنده و مهربان
عبدالبهاء عباس

ب - حفظ کردن نصوص

برای ارائه نص جهت حفظ کردن، می‌توانید توضیح زیر را به کلام خود برای آنها بیان کنید: شخص در صورتی محترم و شریف است که به خدمت دیگران قیام کند؛ اگر مصالح جامعه را نادیده بگیرد و فقط به منافع خویش بیندیشد، پست و رذل است. حضرت عبدالبهاء به ما می‌فرمایند که وقتی خود خواه باشیم به پرستش نفس خود می‌پردازیم؛ وقتی از خودخواهی بیزار شویم، مانند ستارگانی هستیم که نور حقیقت را بر عالم انسانی می‌تابانند. هر چه بیشتر از خودخواهی فاصله بگیریم، بهتر قادر هستیم به تحوّل دنیا و ایجاد بهشتی زمینی و تأسیس وحدت عالم انسانی کمک کنیم.

حضرت عبدالبهاء با اعمال و اقوال خویش راه‌های دوری از خودخواهی و بیزاراری از نفس پرستی را به ما نشان دادند. ایشان تمام زندگی خود را وقف کمک به سایر نفوس نمودند، بدون آنکه به نیازهای خود فکر کنند یا در طلب راحت و آسودگی خویش باشند. ایشان تمام نیروی خود را برای ترویج امر خداوند و تأسیس ملکوت او به کار بردند. حضرت مولی‌الوری در یکی از الواح خود می‌فرمایند: «أَيُّ رَبِّ أَشَقْنِي كَأَسِّ الْفَنَاءِ وَالْيَسْنِي ثُوبَ الْفَنَاءِ وَ أَعْرَقْنِي فِي بَحْرِ الْفَنَاءِ وَ أَجْعَلْنِي غُبَاراً فِي مَمَرِ الْأَجْبَاءِ وَ أَجْعَلْنِي فِدَاءً لِلْأَرْضِ الَّتِي وَطَّئْتُهَا أَقْدَامَ الْأَصْفِيَاءِ فِي سَبِيلِكَ يَا رَبَّ الْعِزَّةِ وَالْعُلَى»^(۵) برای آنکه در سبیل فنا و دوری از خودخواهی کمک و همراهی شویم، بیاید بیان زیر را حفظ کنیم:

اگر انسان سرشار از جمیع صفات حسنه اما خودخواه و خودپرست باشد،

جميع فضائل ديگر زائل شود و از میان برود و او نهایتاً بدتر و پست تر شود. (۶)

(ترجمه)

ضروری است که اطمینان حاصل کنید اطفال قبل از شروع به حفظ کردن، در کی بنیادی از بیان فوق داشته باشند. آنها لغت «فضیلت» را در درسهای سال قبل یاد گرفته‌اند، اما بهتر است امروز آن را با ایشان مرور نمایید. جملات زیر می‌تواند در توضیح سایر لغاتی که برای آنها نا آشنا هستند، به شما کمک کند:

سرشار

۱ جودی (Judi)، دلیس (Delys)، لونی (Lonnie)، راجان (Rajan) و برایان (Brian) در جلسه‌ای مناجاتهای زیبایی تلاوت کردند. با آیاتی که آنها تلاوت کردند، جلسه سرشار از امواج روحانی گردید.

۲ پری و راسل (Russell) والدینی بسیار پر محبت بودند، و فرزندان خود را سرشار از محبت نسبت به هموعان خود نمودند.

زائل

۱ پمبه (Pembe) در حال مرور آلبوم عکس مادر بزرگش بود. بعضی از عکسها قدیمی بودند و رطوبت به آنها آسیب زده بود. صورت بعضی از افراد درست دیده نمی‌شد، بعضی قسمتها محو و زائل شده بود.

۲ ایرما (Irma) فقط معدودی از داستانهایی را که در کودکی شنیده بود به خاطر داشت؛ اکثر آنها از حافظه‌اش محو و زائل شده بود.

ج - سرودها

به عنوان فعالیت بعدی، چند سرودی را که مخصوصاً برای این درس انتخاب کرده‌اید با اطفال بخوانید. می‌توانید یک یا دو سرود مربوط به درسهای پیشین را نیز با آنها تکرار کنید.

د - قصه‌ها

این قسمت از کلاس را امروز با توضیح اینکه حضرت عبدالبهاء غالباً داستانهایی را برای روحیه دادن به اجزاء و ارتقاء روحانی آنها تعریف می‌کردند و صفات ممدوح و قابل ستایش را به آنها تعلیم می‌دادند، شروع کنید. یکی از این داستانها که شما باید تعریف کنید در مورد پادشاه و کشاورز پیر است:

روزی روزگاری پادشاهی که داشت از روستاها و دهات بازدید می‌کرد به کشاورز نود

ساله‌ای رسید که در مزرعه کار می‌کرد. شاه که تعجب کرده بود چنین مرد سالخورده‌ای با تمام

قوت دارد کار می کند، از او پرسید: «چکار می کنی؟» مرد پیر پاسخ داد: «اعلیحضرتا، دارم درخت خرما می کارم.» پادشاه پرسید: «چقدر طول می کشد که هر کدام از این درختها میوه بدهند؟» پیر مرد جواب داد: «خیلی طول می کشد. اعلیحضرتا، سالهای زیادی طول می کشد. من میوه های این درختها را نخواهم دید.» پادشاه دوباره پرسید: «پس چرا اینها را می کاری، پیر مرد؟» کشاورز پیر لحظه ای مکث کرد و بعد بالحنی آرام خطاب به پادشاه گفت: «نسل گذشته درختان میوه را کاشتند و من در تمام عمرم از میوه های آنها استفاده کردم. پس من هم این درختان را می کارم تا کسانی که بعد از من می آیند از میوه های آنها استفاده کنند.»

پادشاه از این جواب خرسند شد و به او یک سکه طلا داد. مرد سالخورده لبخند زد. پادشاه پرسید: «چرا لبخند می زنی؟» پیر مرد جواب داد: «سالهای زیادی طول نکشید که این درختها ثمر بدهند. من نازه کاشتن آنها را تمام کرده ام و آنها هم اکنون پادشاه را به من رساندند.»

ه - نمایش

با اجرای فعالیتهای زیر با کودکان، می توانید آنها را در مساعی خود برای پرورش مهارتها و تواناییهایشان در ارتباط با نمایش خلاق تشویق نمایید:

۱ - در آغاز از مترتبان بخواهید در مربعهای خیالی خویش بایستند. وقتی که همه در محل خود قرار گرفتند، از آنها بخواهید در امتداد مرزهای مربع خود حرکت کنند.

۲ - حال، از آنها بخواهید تمرین کشش خود را آنچنان که در درس ۲ توصیف شد انجام دهند.

۳ - برای این تمرین بعدی، اطفال در خارج از مربعهای خیالی خود کار خواهند کرد. برای آنها توضیح دهید که باید بدون هدف به این سوی و آن سوی قدم بزنند، همانطور که در کلاس قبل این کار را انجام دادند. اما، این دفعه آنها باید با بازوهای خود حرکات گسترده و وسیع و نیز با بدن خود حرکات از بالا به پایین انجام دهند. آنها باید آزادانه حرکت کنند اما مواظب باشند که با یکدیگر برخورد نداشته باشند. وقتی که به آنها می گوید «ایست»، آنها باید ناگهان در هر حرکت و وضعیتی که هستند بی حرکت بمانند. بعد، از یکی از آنها پرسید، «چه کاری انجام می دهی؟» کودک باید در مورد وضعیتی که در آن حال بی حرکت شده فکر کند و پاسخی بدهد که متناسب با آن وضعیت باشد. مثلاً بگوید، «دارم نرده را رنگ می زنم»، یا «دارم سیب می چینم». این تمرین را چندین بار تکرار کنید و اطمینان حاصل کنید که هر کدام از اطفال حداقل یک مرتبه فرصتی یافته اند که بگویند در حال چه کاری هستند.

تمرین فوق، مانند تمرین درس قبل، تجربه حرکت با یکدیگر در محوطه ای بزرگ را به کودکان خواهد داد. اکنون شما باید به فعالیتهایی پردازید که به موضوع کلاس، یعنی دوری از خودخواهی، مربوط باشد.

امروز می‌توانید از اطفال بخواهید داستان پادشاه و کشاورز پیر را اجرا کنند. در آغاز از یکی از اطفال بخواهید نقش پادشاه را به عهده بگیرد و از دیگری بخواهید نقش کشاورز را اجرا کند. بعد، در حالی که کودکان هنوز نشسته‌اند، یک بار دیگر داستان را برایشان تعریف کنید، اجازه دهید با تخیلاتشان به آن شاخ و برگ بدهند. این کار را به آسانی با مطرح کردن چند سؤال می‌توان انجام داد. مثلاً می‌توانید بگویید: «پادشاه در حال بازدید از مناطق روستایی است. چه کسی با اوست؟ آیا در حال راه رفتن است؟ یا سوار بر اسب است؟ مرد پیر چه شکلی است؟ آیا تنها است یا کسی با او کار می‌کند؟ وقتی پادشاه نزدیک می‌شود او در حال چه کاری است؟» به این ترتیب، می‌توانید به آنها کمک کنید که قبل از شروع در مورد جزئیات نیز تفکراتی داشته باشند. در صورت لزوم کودکان را می‌توان به گروه‌های کوچک تقسیم کرد و هر گروه بازی فی البداهه خود را داشته باشد.

و - نقاشی

می‌توانید از کودکان بخواهید تصویری از پادشاه و کشاورز پیر را بکشند، یا ممکن است نظر بهتری برای تقویت موضوع درس امروز در اذهان آنها داشته باشید.

ز - مناجات خاتمه

در حالی که کودکان آرام و ساکت نشسته‌اند و گوش فراداده‌اند، دو یا سه نفر از آنها می‌توانند با از حفظ خواندن مناجات یا نصوص به کلاس خاتمه دهند.

درس پنجم

برای شروع کلاس، شما و چند نفر از کودکان مناجاتهایی را از حفظ بخوانید.

الف - حفظ کردن مناجات

به‌عنوان اولین فعالیت، اطفال می‌توانند مدتی را صرف کنند تا مناجات درس قبل را بهتر یاد بگیرند.

ب - حفظ کردن نصوص

می‌توانید نص امروز را با بیان نظرات زیر، البته به کلام خودتان، ارائه کنید:
حضرت عبدالبهاء در حالتی از دعا زندگی می‌کردند. قلب ایشان همواره متوجه خداوند بود. ایشان غالباً می‌فرمودند که هیچ امری شیرین تر از دعا نیست، زیرا دعا مکالمه با خدا است.

حضرت عبدالبهاء به ما اطمینان می دهند که اگر برای چیزی دعا کنیم که با حکمت الهی منطبق باشد، خداوند آن را به ما عنایت خواهد کرد. اما، گاهی ما ندانسته چیزی را که می خواهیم که برای ما زیان دارد، و خداوند، بنا به حکمت لانهای خود، آرزوی ما را بر آورده نمی کند. پزشک به بیمارش اجازه نمی دهد غذای مضر بخورد، هر چند که بیمار مشتاق خوردن آن غذا باشد.

خداوند حتی بیش از آنچه که ما بتوانیم تصور کنیم به ما عشق می ورزد. پس، به همین دلیل وقتی به ساحت او دعا می کنیم که ما را هدایت نماید، صیانت کند و تأیید نماید تا لایق محبت او باشیم، عنایاتش را دریافت می کنیم. البته، ما فقط برای خودمان دعا نمی کنیم. ما برای دوستانمان، خانواده مان، جامعه مان و تمام عالم بشری دعا می کنیم. برای اینکه بتوانیم زندگی را در حالتی از دعا داشته باشیم، بیاید از نص زیر کمک بگیریم و آن را حفظ کنیم:

أَنْ أَقْرَأَ يَا عَبْدُ مَا وَصَلَ إِلَيْكَ مِنْ آثَارِ اللَّهِ بِرَبَّوَاتِ الْمُقَرَّبِينَ لِيَتَسْتَجِدَّ بِهَا
نَفْسُكَ وَتَسْتَجِدَّ مِنْ نِعْمَاتِكَ أَفِيْدَةَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ (۷)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ای بنده آنچه از آثار الهی به دست تو می رسد، به الحان مقربان در گاه خدا بخوان تا خود منجذب شوی و قلوب مردمان نیز از نعمات تو منجذب شود.)
ذیلاً چند جمله ذکر می شود که در توضیح معانی لغات در نص فوق برای کودکان، به شما کمک می کند:

اقرء (قرائت کردن)

- ۱ او در مقابل جمع حاضر در جلسه ایستاد. سرش را پایین انداخته و چشمانش را بسته بود. سکوت اتاق را فرا گرفت. بعد سرش را بالا کرد و با لحنی زیبا به قرائت آثار الهی پرداخت.
- ۲ بهاره به کودکان آموزش داد که مناجاتهای زیبارا در آغاز هر روز جدید و در شامگاه قبل از خوابیدن، قرائت کنند.

تستجذب (مجنذب شود، مشتعل شود)

- ۱ آکسل (Axel) احساس کرد افراد حاضر در جلسه خسته و کسل هستند. پس با لحنی زیبا به خواندن اشعار پرداخت تا همه مجذوب شوند و از شدت انجذاب مشتعل گردند.
- ۲ فلورانس (Florence) بعد از آنکه فقراتی چند از آثار حضرت بهاء الله را خواند احساس کرد سخت مجذوب و به آتش محبت الله مشتعل شده است.

ج - سرودها

معدودی از سرودها، از جمله حداقل یکی از سرودهایی را که برای تقویت موضوع این درس، یعنی بر خورداری از حالت دعا، انتخاب کرده اید، با اطفال بخوانید.

د - قصه ها

پیشنهاد می شود داستان زیر را امروز برای کودکان تعریف کنید:

حضرت عبدالبهاء در سفرهایشان به امریکا، یک مرتبه قبول کردند که به یکی از بهائیان مخلص نحوه دعا کردن را تعلیم بدهند. به او فرمودند که سپیده دم روز بعد به محل اقامت ایشان برود. قلب فرد مزبور پر از شادی و سرور بود. موقع فجر برخاست و شتابان به محل اقامت حضرت عبدالبهاء رفت. وقتی به اتاق هیکل مبارک وارد شد، ایشان را در حالت دعا و مناجات دید. متوجه شد که نمی تواند هیچ چیز از ایشان بپرسد، تصمیم گرفت همان کاری را بکند که ایشان در حال انجام دادن آن بودند. پس کف اتاق زانو زد و به دعا و مناجات مشغول شد. در سکوت برای منسوبینش، برای دوستانش و برای خودش دعا کرد. وقتی که دعایش تمام شد، سرش را بالا گرفت و حضرت عبدالبهاء را دید که هنوز عمیقاً در حال دعا هستند. پس تصمیم گرفت بیشتر دعا بخواند. تمام مناجاتهایی را که حفظ بود مکرراً خواند. هنوز هیچ حرکتی از حضرت عبدالبهاء مشاهده نمی شد.

در این موقع آن فرد بهایی متوجه شد که یکی از باهایش درد گرفته و پشتش هم ناراحت است. بعد، صدای پرندگان را شنید که خارج از اتاق آواز می خواندند. اطراف اتاق را نگاه کرد، تَرَک بزرگی را روی دیوار مشاهده کرد. بعد دوباره به حضرت عبدالبهاء نگاه کرد، ناگهان حالتی را که بر چهره حضرت عبدالبهاء مشاهده نمود در او میلی قوی به دعا ایجاد کرد. همه چیزی را فراموش کرد. تنها آرزویی که در قلبش بود نزدیک شدن به خدا و مکالمه با او بود. به شیوه ای دعا کرد که تا آن وقت هرگز دعا نکرده بود. حضرت عبدالبهاء به او یاد داده بودند که چگونه دعا کند.

در همان موقع حضرت عبدالبهاء برخاستند، بالبخندی به او نزدیک شدند و فرمودند: «وقتی دعا می کنی نباید به درد بدنت، یا به آواز پرندگان، یا به تَرَک دیوار فکر کنی! وقتی مایلی دعا کنی باید اول بدانی که در حضور حیّ قدیر ایستاده ای!»

ه - نمایش

فعالیتهایی که در ادامه می آید به کودکان کمک خواهد کرد همچنان به پرورش مهارت‌ها و تواناییهای خود در رابطه با نمایش خلاق ادامه دهند.

۱ - از متریان خود بخواهید در مربعهای خیالی خویش بایستند. بعد می توانید از آنها بخواهید تمرین کشش را که در درس ۲ توضیح داده شد، انجام دهند.

۲ - حال، به کودکان بگویید دستهای خود را در امتداد شانه‌ها بکشند و آنها را آهسته بچرخانند و دایره‌های کوچکی بسازند. تدریجاً باید دایره‌ها بزرگتر و بزرگتر شوند. موقعی که آنها این تمرین را

انجام می دهند، احساس می کنند بازوان آنها قویتر و قویتر می شود. به کودکان بگویید وقتی بازوان آنها خیلی سنگین شد، آنها را پایین بیاورند و تکان بدهند.

۳- برای تمرین بعدی، کودکان باید خارج از مربعهای خیالی خود کار کنند. برای آنها توضیح بدهید که شکلی را نام خواهید برد. آنها، بدون اینکه با یکدیگر صحبت کنند، باید خودشان را در وضعیتی قرار دهند که با هم آن شکل را بسازند. برای این کار، باید به دقت به یکدیگر نگاه کنند و به حرکات یکدیگر توجه دقیق داشته باشند. پیشنهاد می شود که شکلهای زیر را نام ببرید: دایره، مثلث، مربع، خط مستقیم، خط شکسته.

تمرین فوق به مترتبان کمک خواهد کرد یاد بگیرند که به یکدیگر توجه دقیق داشته باشند و حرکاتشان را هماهنگ سازند. این تمرین بر اساس تمرینات دو درس قبلی انجام خواهد شد که در آنها در محوطه ای بزرگ دور همدیگر حرکت می کردند. به کودکان بگویید آنها وضعیتی را فی البداهه در مورد حالت دعا اجرا خواهند کرد.

۱- در آغاز به کودکان بگویید به مربعهای خیالی خود برگردند. وقتی که آنها در موضع خود قرار گرفتند، برای آنها توضیح بدهید که انسان با استفاده از کلمات به ساحت خدا دعا می کند، اما سایر چیزها، با تمام وجود خود. بدین ترتیب، تمام مخلوقات در حال دعا به سوی خدا هستند. مثلاً، گیاه نیاز به باران دارد تا رشد کند. گیاه با تمام وجودش دعا می کند: «خدایا! برای من باران بفرست!»

۲- حال، به کودکان بگویید که وانمود کنند مزرعه ذرت، یا محصول دیگری هستند که با آن آشنایند. چند روزی است که باران به مزرعه نیاریده است. آنها چگونه به نظر می رسند؟ روزها می گذرد، اما ابری در آسمان نیست. گیاهان روز بروز پژمرده تر می شوند. آنها بی صدا دعا می کنند. بعد، ناگهان، صدای رعدی از دور دست به گوش می رسد. صدا هر دم بلندتر و بلندتر می شود. شما می توانید از دستهای خود یا وسیله ای دیگر برای ایجاد صدای رعد استفاده کنید. بعد آهسته شروع کنید به کوبیدن روی چیزی و وانمود کنید که صدای باران است. تدریجاً صدای ضربان را تندتر و تندتر کنید. باران آمده است، و تدریجاً گیاهان برگهای آویزانشان را بلند می کنند.

و- نقاشی

بعد از اجرای فی البداهه فوق، طبیعی است که از کودکان خواهید خواست تصویری از گیاهانشان را بکشند، اول قبل از باران و سپس بعد از باران. اما، مطمئناً شما می توانید به نظرات دیگری نیز بیندیشید.

ز- مناجات خاتمه

کلاس با مناجاتها و نصوصی که طبق معمول از حفظ خوانده می شود، پایان می یابد.

درس ششم

الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

کلاس را با تلاوت مناجات شروع آغاز کنید، و بعد به کودکان کمک کنید که به حفظ کردن مناجاتی که در درس چهارم عنوان شد ادامه دهند.

ب - حفظ کردن نصوص

برای ارائه نص مربوط به این درس، می‌توانید توضیح زیر را به کلام خود بیان کنید:

حضرت عبدالبهاء به ما می‌فرمایند که ما باید برای مواهب و عنایات لانه‌ای که خداوند به ما مرحمت می‌فرماید، برای اینکه قلوب ما سرشار از محبت است و برای اینکه به ما سهمی از دانش و بینش خویش را ارزانی فرموده، او را شاکر باشیم.

ما باید در ابام آسودگی و سختی، خدا را شاکر باشیم. زیرا حتی مشکلات نیز می‌تواند از جمله مواهب خداوند باشد و اگر ما تلاش کنیم که بر آنها چیره شویم، آنها ما را به سوی رشد و خوشبختی هدایت خواهند کرد. سپاس و امتنان از خداوند موجب آرامش و شادی روح ما خواهد شد. شکرگزاری به درگاه خداوند ظرفیت ما را برای دریافت رحمت او افزایش می‌دهد و سهم بیشتر و بیشتری از مواهب او را جذب می‌کند. بیایید بیان زیر را حفظ کنیم:

مسرور و کاملاً راضی باش و برای سپاس به درگاه خدا قیام کن، تا ابراز امتنان به ازدیاد مواهب او منتج گردد. (۸) (ترجمه)

منتج

- ۱ نادیا همیشه تمیز است. او می‌داند که پاکیزگی برای رشد روحانی مهم است. پاکیزگی به روحانیت منتج می‌گردد.
- ۲ خانواده سیف (Seff) مرتباً در باره موضوعات مهمی که بر خانواده اثر می‌گذارد صحبت می‌کنند. چون با هم مشورت می‌کنند، با هم متفق و هماهنگ زندگی می‌کنند. مشورت به اتفاق منتج می‌شود.

ج - سرودها

د - قصه‌ها

بعضی از داستانهای مورد علاقه حضرت عبدالبهاء در مورد سلطان محمود و غلام محبوبش

ایاز بود.

یک بار، در میان میوه‌هایی که در یک میهمانی پذیرایی می‌شد، تکه خربزه‌ای که خوشمزه به نظر می‌رسید نظر سلطان را به خود جلب کرد. چون سلطان نظر لطفی به غلامش داشت، برشی از آن را به ایاز داد و از او خواست که آن را بخورد. ایاز خربزه را با چنان لذتی خورد که سلطان چندین برش دیگر هم به او داد. بعد، تصمیم گرفت خودش هم خربزه را بچشد و در کمال تعجب متوجه شد خربزه چقدر تلخ و بدمزه است. خربزه‌ای را که در دهان داشت بیرون ریخت و فریاد زد: «چقدر تلخ و بدمزه است! چطور توانستی تمام آن برشها را بخوری؟ نفهمیدی چقدر این خربزه تلخ است؟»

ایاز جواب داد: «چرا متوجه شدم. اما من در تمام عمرم بهترین هدیه‌ها و الطاف را از سلطان دریافت داشته‌ام. حال که قطعه‌ای خربزه تلخ به من داده‌اید، نمی‌توانم نارضایتی نشان دهم. تلخی خربزه در دهان من به شیرینی تبدیل شد چون آن را از دست شما دریافت کردم.»

۵- نمایش

فعالتهای زیر، مهارتها و تواناییهای اطفال را در زمینه نمایش تقویت خواهد کرد:

۱- مثل همیشه، در آغاز از اطفال بخواهید در مربعهای خیالی خود بایستند و تمرین کشش را تکرار کنند.

۲- حال، برای مترتبان توضیح دهید که فقط با استفاده از حرکت بدنشان با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. در آغاز، از آنها بخواهید که با دستهایشان «ایست» بگویند. بعد می‌توانید از آنها بخواهید که با استفاده از اعضا بدن، به صورت زیر، علامت بفرستند:

<u>با استفاده از</u>	<u>بگویند</u>
سر	بله
چشمها	نمی‌فهمم
گوش	چیزی می‌شنوم
فک	حیرت می‌کنم
بینی	بوی نان تازه استشمام می‌کنم
انگشت	بیا اینجا
بازوان	دارم می‌دوم
شانه	به دیوار می‌خورم
پاها	دارم سر می‌خورم
تمام بدن	خسته‌ام

تمام بدن

منتظرم

تمام بدن

چشم به راه کسی هستم

۳ - مترتبان را به گروههای پنج یا شش نفره تقسیم کنید. از آنها بخواهید در یک صف، یک نفر جلو و بقیه پشت سر، بایستند و دستهایشان را روی شانهٔ نفر جلوی خود قرار دهند. تمام آنها بجز کودک که در انتهای صف ایستاده، باید چشمان خود را ببندند. این کودک «راننده» و بقیه «اتوبوس» هستند. وقتی که می‌گویید «برو» تمام اتوبوسها باید شروع به حرکت به جلو نمایند. «راننده» فرمان اتوبوس را در دست دارد و با فشار دادن آرام شانهٔ راست یا چپ کودک جلوی خود، «اتوبوس» را به راست یا چپ هدایت می‌کند. کودک جلوی او نیز همین ارتباط را با نفر جلویی برقرار می‌کند تا به نفر اول برسد. برای متوقف کردن «اتوبوس»، «راننده» آرام هر دو شانه را می‌کشد.

تمرین فوق توانایی کودکان را برای هماهنگ کردن حرکات و همکاری با یکدیگر افزایش می‌دهد. تا به حال، آنها باید مهارتهای لازم برای اجراهای فی البداهه در گروههای بزرگ را کسب کرده باشند. برای اطفال توضیح دهید که امروز همه با هم داستانی را در مورد شاکر بودن بطور فی البداهه اجرا خواهند کرد. موضوع داستان این گونه است:

۱ - مادر بن (Ben) از او می‌خواهد که، در مدتی که برابر، خرید به دهکدهٔ مجاور می‌رود، مراقب خواهر کوچکش، امی (Amy) باشد. بن پسر مسؤولیت شناسی است و این وظیفه را خیلی جدی تلقی می‌کند. امی بیرون می‌رود که با دوستانش بازی کند، و بن در حالی که مشغول انجام تکالیفش است، امی را در حین بازی به دقت زیر نظر می‌گیرد. اما بعد از مدتی، بن سراز کتاب برمی‌دارد و می‌بیند که امی و دوستانش رفته‌اند. بن او را صدا می‌زند، اما خواهرش جواب نمی‌دهد. خیلی نگران می‌شود. او هر جایی ممکن است رفته باشد. هرگز نمی‌تواند به تنهایی او را پیدا کند. چه کسی به او کمک خواهد کرد؟ چکار باید بکند؟ اولین کاری که به نظرش می‌رسد انجام دهد دعا کردن و از خدا کمک خواستن است و بعد ...

۲ - در این موقع، شما باید یکی از اطفال را مأمور کنید که امی باشد و دیگری بن. سایر کودکان همه باید وانمود نمایند که فی المثل پستی، فروشندهٔ دوره گرد، همسایه، مربی کودکستان امی یا دوست بن هستند.

حالا امی را کنار بکشید. به اطفال بگویید باید وانمود کنند که او را نمی‌بینند تا وقتی که شما او را دوباره به صحنه بیاورید. از بن بخواهید که در وسط محوطه‌ای که کلاس تشکیل می‌شود بایستد. سایر کودکان باید دور او در جاهایی بدون هدف بایستند. اجرای فی البداهه شروع می‌شود. بن فریاد می‌زند: «امی، امی!»

۳ - اطفال یکی یکی نزد بن می‌روند و به او پیشنهاد کمک می‌کنند که به جستجوی امی بپردازند. آنها ابتدا باید خود را معرفی کنند و بعد، متناسب با شخصیت خویش، توضیح دهند که چگونه می‌توانند

کمک کنند. فی المثل، پستیچی می تواند به بن بگوید: «من پستیچی هستم. خیر، من امی را ندیده‌ام، و تمام این راه را هم آمده‌ام. من دارم به سمت دیگر دهکده می‌روم. در طول راه به دنبال او خواهم گشت.» بعد، می‌رود. مرتبی کودکستان امی می‌تواند بگوید: «من مرتبی کودکستان هستم. امی را خوب می‌شناسم. ممکن است او و دوستانش به زمین بازی مدرسه رفته باشند. من می‌روم نگاهی بیندازم.» موقعی که هر یک از اطفال عزیزت می‌کنند، آنها باید حرکاتی انجام دهند که گویی در جستجوی امی هستند.

بالاخره، امی را نزد بن بیاورید، و وانمود کنید که همسایه سالخورده آنها هستید، و بگویید: «امی اینجا است. من، او و دوستانش را به خانه بردم تا قدری شیرینی به آنها بدهم. متأسفم که صدای تو را نشنیدم.» بن خیالش راحت می‌شود و خدا را شکر می‌کند که امی سالم است. بعد از همه کسانی که به او کمک کرده و در جستجوی امی برآمده‌اند، شکر می‌کند.

۴- حالا، از اطفال بخواهید که آرام بنشینند و شما دعای شکرگزاری کوتاهی را زیارت کنید. پیشنهاد می‌شود که مناجات زیر را تلاوت کنید:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي لَكَ الْحَمْدُ بِمَا أَظْهَرْتَنِي فِي أَيَّامِكَ وَالْقِيَتَ عَلَيَّ حُبِّكَ وَ
عِرْفَانِكَ (۹)

(مضمون مناجات مبارک به فارسی چنین است: پاک و مقدسی ای خدای من، حمد تو را سزااست که مراد را ایامت ظاهر ساختی و محبت و عرفانت را بر من القانمودی.)

و- نقاشی

امروز می‌توانید از اطفال بخواهید تصویر سلطان محمود و ایاز را نقاشی کنند. برای این موضوع، به اختصار داستان خربزه تلخ را به آنها بگویید و بخواهید یکی از صحنه‌های آن را نقاشی کنند. یک راه دیگر این است که از هر یک از آنها بخواهید نقش خود را که در اجرای فی البداهه نمایش به عهده داشت، نقاشی کند. اگر امکانات آن را دارید، می‌توانید از آنها بخواهید شکلهایی را که کشیده‌اند از کاغذ جدا کنند و آنها را روی یک قطعه کاغذ بچسبانید و صحنه‌ای بزرگ درست کنید.

ز- مناجات خاتمه

درس هفتم

الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

بعد از آنکه مناجاتهای شروع تلاوت شد، کودکان باید حفظ کردن مناجاتی را که در درس ۴ ارائه شد به پایان برسانند بطوری که بتوانند جلسه بعد را به مرور آن اختصاص دهند و یادگیری مناجات جدیدی را شروع کنند.

ب - حفظ کردن نصوص

نظرات زیر به شما کمک می کند مقدمه ای را آماده نمایید که می خواهید قبل از معرفی نص مربوط به درس امروز بیان کنید.

حضرت بهاء الله به ما تعلیم می دهند که در روابط خود با دیگران، منصف باشیم. ما هرگز نباید از دیگران سوء استفاده کنیم. ما باید چنان انصاف و عدالتی در زندگی روزمره از خود نشان دهیم که قابل اعتماد و اطمینان دیگران گردیم.

حضرت عبدالبهاء به انصاف و عدالت مشهور بودند. در ارض اقدس مردم زیادی از نژادها و ادیان مختلف زندگی می کردند که به ندرت به یکدیگر اعتماد داشتند. اما همه به حضرت عبدالبهاء اعتماد داشتند. آنها حضرت عبدالبهاء را از چنان درایت، و عدالتی برخوردار می دانستند که وقتی با یکدیگر اختلاف داشتند یا با مشکلات روبرو می شدند، نزد هیکل مبارک می رفتند و تقاضای کمک می کردند. آنها کاملاً به ایشان اعتماد داشتند زیرا می دانستند که ایشان با همه، بدون توجه به مذهب، ملیت یا نژاد، با انصاف رفتار می کنند. ایشان سعی می کردند برای همه آسودگی به ارمغان بیاورند. برای اینکه انصاف را در همه امور خود به خاطر داشته باشیم، بیان زیر را حفظ می کنیم:

از خدا خواهیم که به جمیع نفوس عدل و داد عنایت فرماید تا منصف باشند و برای راحت و آسایش جمیع سعی و تلاش نمایند ... (۱۰)

عنایت کردن

- ۱ سبحان خیلی باهوش بود. خداوند به او هوش و درایت عنایت کرده بود.
- ۲ کلیر (Claire) را به آسانی می شد ترساند و او همیشه در حالت ترس و وحشت بود، اما یکی از دوستانش به او گفت که خداوند به همه افراد بشر شهادت عنایت کرده است. کلیر در باره آن فکر کرد و تصمیم گرفت از آن به بعد دیگر نترسد.

سعی و تلاش کردن

- ۱ ادوارد به این نتیجه رسید که باید به مدرسه بهتری برود. او با پشتکار تمام، هر روز درس می خواند تا به هدف خود برسد. ادوارد سعی و تلاش می کند تا محصل بهتری شود.
- ۲ گابریلا (Gabriela) در هر کاری که انجام می دهد نهایت کوشش خود را می کند. برای رسیدن به کمال سعی و تلاش می کند.

ج - سرودها

د - قصه ها

وقتی حضرت بهاءالله در ایام جوانی بودند، یک روز مأمور وصول مالیات نزد پدرشان آمد. در آن زمان در ایران، مالیاتها طبق قانون و متناسب با درآمد افراد تنظیم نمی شد. مقامات کشوری و شاهزادگان فاسد بودند و حتی گاهی اوقات خود شاه از مردم سوء استفاده می کرد و آنها را مجبور می کرد بیش از آنچه که منصفانه بود پرداخت نمایند. مأمور وصول مالیات که به ملاقات پدر حضرت بهاءالله آمد از آن مقاماتی بود که در سبیل صداقت و عدالت حرکت نمی کرد. دفعه اول مبلغ معینی مطالبه کرد. پدر حضرت بهاءالله بدون اعتراض پرداخت کردند. اما مأمور مزبور برگشت و پول بیشتری خواست و دفعه سوم به مراتب بیشتر از دو دفعه قبل مطالبه کرد.

حضرت بهاءالله به دقت این وضعیت را ملاحظه می کردند و تصمیم گرفتند در مورد رفتار غیرمنصفانه مأمور وصول مالیات کاری انجام دهند. اگرچه خیلی جوان بودند، مدت دور روز با اسب سفر کردند تا به طهران، پایتخت ایران، رسیدند. در آنجا مستقیماً نزد بالاترین مقام مسؤول در دربار رفتند و قضیه پدرشان را مطرح کردند. طرح قضیه توسط ایشان چنان قانع کننده بود، و کلام و استدلال ایشان آنقدر شیوا و فصیح بود، که بلافاصله فرمان صادر شد که مأمور بی انصاف مالیات از مقام خود برکنار گردد. همه از این قضیه خیلی متعجب شدند که حضرت بهاءالله در این سن جوانی این چنین مدافع خستگی ناپذیر عدالت و انصاف بودند.

ه - نمایش

فعالتهای زیر برای کمک به اطفال جهت ادامه پرورش مهارتها و تواناییهای آنها در خصوص نمایش خلاق پیشنهاد می شود:

۱ - در آغاز از کودکان بخواهید در مربعهای خیالی خویش بایستند و همان تمرین کشش بدن را انجام دهند. بعد، می توانید از آنها بخواهید با حرکت دست و بازو دایرههایی را که در درس پنجم وصف شد در هوا رسم کنند.

۲ - بعد، از آنها بخواهید دایرهوار در کنار هم بایستند. یکی از کودکان را به عنوان « جستجوگر » انتخاب کنید و از او بخواهید که محوطه ای را که کلاس در آن تشکیل می شود ترک کند. بعد یکی دیگر از کودکان را به عنوان « آغازگر » انتخاب کنید. برای اطفال توضیح دهید که این کودک گروه را در یک رشته حرکات ساده رهبری می کند. مثلاً، او با دست چپ چند دایره در هوا رسم می کند، و

چند دایره دیگر با دست راست، بعد چند مرتبه خم می‌شود و زمین را دست می‌زند و الی آخر. بقیه اطفال باید سعی کنند حرکت او را تا آنجا که ممکن است مانند او تکرار کنند تا نگذارند «جستجو گر» به آسانی «آغاز گر» را کشف کند.

از اطفال بخواهید کارشان را شروع کنند و بعد از «جستجو گر» بخواهید که وارد صحنه شود و در وسط دایره اطفال بایستد. آیا او می‌تواند «آغاز گر» را پیدا کند؟ وقتی که کودک توانست درست حدس بزند، تمرین را با انتخاب کودک دیگری به عنوان «جستجو گر» و کودک دیگری به عنوان «آغاز گر» انتخاب کنید. اگر وقت اجازه دهد، تمرین باید چند مرتبه تکرار شود تا همه اطفال بتوانند حداقل یک مرتبه یکی از این دو نقش را داشته باشند.

حال می‌توانید به فعالیت‌هایی بپردازید که به موضوع درس امروز، یعنی انصاف و عدالت، مربوط باشد. برای کودکان توضیح دهید که آنها یک وضعیت را دو بار به صورت فی البداهه اجرا خواهند کرد. دفعه اول، داستان به طور غیر منصفانه به آنها خواهد رسید. دفعه دوم، پایانی منصفانه خواهد داشت. مثل همیشه، کودکان باید مجال پیدا کنند جزئیات داستان را با تخیل خود بسازند.

۱ - وقت برداشت محصول است. میوه‌ها آماده چیده شدن از درختها هستند. خورشید در حال طلوع است و همه خود را آماده می‌کنند که به طرف باغهای میوه رهسپار شوند. آنها آهسته آهسته در میدان دهکده گرد می‌آیند و در باره محصول، که به نظر می‌رسد امسال فراوان باشد صحبت می‌کنند. چون پیش بینی شده که فردا طوفان خواهد شد، تصمیم می‌گیرند تمام میوه‌ها را امروز جمع آوری کنند. در همین موقع شما وارد صحنه می‌شوید و وانمود می‌کنید که معلم دهکده هستید. شما در باره طوفان فردا مطالبی را شنیده‌اید. برای آنها توضیح می‌دهید که در سقف مدرسه سوراخی وجود دارد که باید تعمیر شود. به آنها می‌گویید: «دفعه قبل که باران آمد، کتابهای کودکان کاملاً خیس شد به طوری که از آن آب می‌چکید.» همه موافقت می‌کنند که سقف باید بلافاصله تعمیر شود، بنا بر این دو یا سه نفر از اهالی دهکده داوطلب می‌شوند بروند و کار را انجام دهند. سایرین رهسپار مزارع می‌شوند.

پایان روز فرارسیده است. ابرهای سیاه دارند جمع می‌شوند. اما الحمدلله سقف مدرسه تعمیر شده است. کسانی که آن را تعمیر کرده‌اند موقع برگشتن به میدان دهکده خسته هستند. سایرین نیز که از یک روز کار سخت برمی‌گردند، سیدهایشان پر از میوه است. اما آیا آنها می‌خواهند سهمی نیز به کسانی بدهند که به تعمیر سقف مدرسه پرداخته‌اند؟ خیر. آنها تمام میوه‌ها را برای خود نگاه می‌دارند. آنها نسبت به دوستانشان غیر منصفانه رفتار می‌کنند.

۲ - حال از اطفال بخواهید این وضعیت را دوباره فی البداهه اجرا کنند. اما این مرتبه، کسانی که میوه با خود دارند با دوستانشان منصفانه رفتار می‌کنند. آنها به این نتیجه می‌رسند که چون همه نظر موافق داشتند که تعمیر سقف امری ضروری و فوری است، منصفانه چنان است که سهمی از محصول آن روز را به کسانی بدهند که به تعمیر سقف پرداخته‌اند. همه با سرور و شادمانی دور هم جمع می‌شوند،

و میوه‌ها را بین خود تقسیم می‌کنند.

و - نقاشی

پیشنهاد می‌شود از اطفال بخواهید تصویری از روستاییان داستان فوق را که به‌طور فی‌البداهه اجرا کرده‌اند در حال تقسیم میوه‌ها با یکدیگر نقاشی کنند...

ز - مناجاتهای خاتمه

درس هشتم

الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

امروز اطفال شروع به حفظ کردن مناجات دیگری خواهند کرد. بنا بر این، بعد از شروع کلاس به طریق معمول، باید مناجاتی را که در چند جلسه گذشته با اطفال کار می‌کردید با آنها مرور نمایید و بعد معنای کلمات و جملات مناجاتی را که ذیلاً آورده می‌شود توضیح دهید. اطفال باید بتوانند این مناجات را در طی چهار جلسه بخوبی فرا بگیرند.

اللّٰه اِبهی

ای پروردگار مهربان این بنده ضعیف را در ظلّ کلمه رحمانیت مقرّده و این عبد
حزین را در سایه شجره سرور مأوی بخش؛ این بی نصیب را نصیبی عنایت
کن و این بی بهره را بهره‌ای بخش؛ از بحر عنایت قطره‌ای برسان و از نهر
موهبت رشحه‌ای مبدول کن تا حیات تازه یابم و موهبت بی اندازه جویم. ع ع
(۱۱)

ب - حفظ کردن نصوص

می‌توانید توضیحات زیر را برای معرفی نص امروز به اطفال مورد استفاده قرار دهید:
حضرت عبدالبهاء در جمیع شرایط راضی به اراده الهی بودند. ایشان به اجتناب می‌فرمودند
که وقتی همه چیز بر وفق مراد باشد، وقتی فرد سالم و تندرست باشد و زندگی راحت و آسوده
بگذرد، راضی بودن آسان است. آنچه که مشکل تر است احساس رضایت و سرور در اوقات
دشواری، در زمان بیماریها و سختیها است. وقتی که ایشان کودک بودند، به بیماری سل دچار
شدند. طولی نکشید که پدرشان مسجون شدند. بعد، تمام اموال خانواده از آنها گرفته شد.
بعدها، تبعید، زندان و نیز در گذشت بسیاری از عزیزان واقع شد. با این حال، علی رغم تمام این

مشکلات، حضرت عبدالبهاء هرگز مأیوس نشدند. در مشکل ترین و وخیم ترین اوقات، ایشان راضی و شاکر به درگاه الهی بودند. ایشان همیشه بشاش، شاد و خوش بین بودند. حال، بیان زیر را حفظ می کنیم تا ارزش راضی بودن به اراده الهی را همیشه دریابیم و به خاطر داشته باشیم:

يَا اَبْنَ الْبَشْرِ اِنْ اَصَابَتْكَ نِعْمَةٌ لَا تَفْرَحْ بِهَا وَاِنْ تَمَسَّكَ ذِلَّةٌ لَا تَحْزَنَ مِنْهَا لِاَنَّ كِلَيْهِمَا تَزُولَانِ فِي حِينٍ وَتَبِيدَانِ فِي وَقْتٍ (۱۲)

(مضمون کلمات مکتوبه به فارسی چنین است: ای پسر انسان اگر نعمتی به تو رسید به آن شادمان مشو و اگر ذلتی بر تو وارد شد از آن محزون مگرد. برای اینکه هر دوی اینها در آنی از بین می روند و در زمانی تغییر می یابند.)

نعمة

۱ میمنت در شهری زندگی می کند که تمام مردم آن دارای کار، غذای فراوان، لباس خوب و خانه های راحت هستند. آنها همچنین متحد هستند و در کمال اتفاق با یکدیگر زندگی می کنند. در شهر میمنت همه از نعمت برخوردار هستند.

۲ جاگرین (Jagraine) و همسایگانش در دهکده فقیر بودند. بعد شروع به همکاری و کار با یکدیگر نمودند. بعد از مدتی آنها ثروتمند و از نعمت بهره مند شدند.

فرح (شادمانی، سرور)

۱ رونالد دور از پدر بزرگ و مادر بزرگش زندگی می کرد. وقتی شنید که در طول تعطیلات مدرسه می تواند آنها را ملاقات کند، خیلی خوشحال شد. قلب او مسرور و شادمان گشت و احساس فرح و شادمانی نمود.

۲ مژگان در مدرسه سخت درس خوانده بود. زمانی که نتایج امتحانات نهایی را دید دلش فرح و شادمانی زیادی به دست آورد.

ذلت (خواری، پستی)

۱ دوستانش نمی خواستند ذلت او را ببینند. بنا بر این، وقتی شروع به بد رفتاری کرد، با او صحبت کردند و به او کمک کردند که رفتارش را اصلاح کند.

۲ شاه از یکی از وزیرانش سخت عصبانی بود. پس تمام القاب و اموالش را از او گرفت. به این ترتیب وزیر به ذلت افتاد.

حزن (غم و اندوه)

۱ واینوا (Vynah) خیلی غمگین است زیرا سگش مریض است. واینوا برای سگش احساس حزن می کند و غصه می خورد.

۲ درروستای کیم (Kim) گردباد شدیدی آمد و بسیاری از مردم خانه های خود را از دست دادند. همه غمگین بودند اما به جای احساس حزن و غصه خوردن برای ضرر و زیانشان، با همدیگر کار

می کنند تا خانه‌هایی بهتر از سابق بسازند.

ج - سرودها

د - قصه‌ها

روزی روزگاری در کشوری دور دست، کشاورزی با همسر و پسرش زندگی می کردند. همه با هم کار می کردند و از مزرعه و حیوانات نگهداری می کردند. مزرعه آنها نزدیک مرز یک کشور دیگر بود که متأسفانه همیشه با کشور آنها در حال جنگ بود.

روزی مادیان آنها به اصطبل برنگشت. بزودی معلوم شد که راهش را گم کرده و وارد قلمرو دشمن شده است. برخی از اهالی دهکده نزد کشاورز آمدند و خبرهای بد را به او رساندند و سعی کردند او را دلداری بدهند. اما به نظر می رسید کشاورز ابتدا اهمیت نمی دهد که برای مادیانش چه اتفاقی افتاده است. او فقط به آنها گفت: «این می تواند برکت و عنایتی باشد.» چند ماه بعد، مادیان برگشت، البته نه به تنهایی، بلکه با اسب اصیلی که کشور همسایه به داشتن آنها معروف بود. اهالی دهکده با شنیدن این خبر نزد کشاورز آمدند و به او تبریک گفتند که صاحب چنین اسب خوب و اصیلی شده است. اما کشاورز به هیچان نیامده بود. او گفت: «این ممکن است یک بدشانسی باشد.»

پسر کشاورز می خواست سوار اسب جدید شود، و شد. اما اسب مزبور وحشی بود، هنوز رام نشده بود و پسر جوان را به شدت به زمین زد. استخوان لگن پسر شکست و مدت زمانی طولانی نتوانست راه برود. آشنایان دوباره نزد خانواده آمدند تا برای این واقعه مصیبت بار آنها را دلداری دهند. اما کشاورز، طبق معمول، آرام ماند و صحبت خودش را تکرار کرد: «این می تواند عنایت و برکت باشد.»

چند ماه گذشت. قبایل دشمن به این کشور حمله کردند و حکومت تمام مردان جوانی را که دارای بدن سالم و قوی بودند به سربازی برد. تا پایان جنگ، بسیاری از مردان جوان دهکده کشته شده بودند. مرد جوان داستان ما، به علت استخوان شکسته لگن به سربازی برده نشد و زنده ماند.

یک بدبختی به برکت و عنایت تبدیل شد، و بعد به بدبختی و بالاخره دوباره به برکت و عنایت تبدیل شد.

ه - نمایش

امروز می توانید برای کمک به اطفال در جهت استمرار پرورش مهارت‌ها و تواناییهای لازم برای

نمایش خلاق، فعالیتهای زیر را انجام دهید:

۱ - پیشنهاد می شود در آغاز مثل همیشه از اطفال بخواهید در مربعهای خیالی خویش بایستند و برای گرم شدن تمرین کشش بدن را انجام دهند.

۲ - بعد از آنها بخواهید که به صورت دایره بنشینند و خودتان در میان آنها بنشینید. شیئی کوچکی، مانند شاخه درختی یا قلمی یا مدادی بردارید و بگویید: «من وانمود می کنم که این یک شانه است و از آن می توانم استفاده کنم.» بعد وانمود کنید که دارید موهایتان را شانه می کنید. بعد آن شیئی را به یکی از اطفال که کنار شما نشسته است رد کنید و از او بپرسید که از آن شیئی برای چه کاری می تواند استفاده کند. در تبعیت از الگویی که شما نشان دادید، او باید جواب بدهد و نشان دهد که چگونه می تواند از آن شیئی استفاده کند. او ممکن است بگوید: «من وانمود می کنم که این یک ساز دهنی است و می توانم از آن استفاده کنم.» یا: «وانمود می کنم که این یک میله قلاب ماهیگیری است و من می توانم از آن استفاده کنم.» بعد، باید آن شیئی را به نفر بعدی رد کند.

پیشنهاد می شود برای فعالیتهای مرتبط با موضوع درس امروز، یعنی رضایت، اطفال یک اجرای فی البداهه در گروه بزرگ و در چهار صحنه داشته باشند. در آغاز، از هر یک از کودکان بخواهید با اندیشیدن به یکی از کسانی که در دهکده زندگی می کنند، شخصیتی را در ذهن خود بیافریند. شما می توانید با مطرح کردن چند سؤال به آنها کمک کنید، مثلاً: «شما که هستید؟ چند سال دارید؟ چه لباسی به تن دارید؟ چه کار می کنید؟ وقتی که تمام بچه ها شخصیتی را برای خود پیدا کردند، داستان شروع می شود. محل وقوع داستان، دهکده است و واقعه این گونه رخ می دهد:

صحنه اول

داستان با صحنه ای از یک روز معمولی دهکده شروع می شود. اطفال وانمود می کنند کارهای مربوط به شخصیتهایی را که در نظر گرفته اند انجام می دهند. در دهکده همه از غذای کافی برخوردار و شادمانند. آنها سخت کار می کنند و از زندگی لذت می برند. به بچه ها چند دقیقه وقت بدهید که صحنه را بطور فی البداهه اجرا کنند و بعد بگویید: «ایست».

بعد، می توانید صحنه دوم را معرفی کنید.

صحنه دوم

گردبادی سهمگین برمی خیزد و دهکده را در هم می کوبد. همه به سوی پناهگاه می روند. کودکان می توانند وانمود کنند که سعی دارند اموال خود را نجات دهند و به یکدیگر کمک کنند. باز هم به بچه ها وقت کافی بدهید که صحنه را خودشان بسط دهند. بعد بگویید: «ایست» و صحنه سوم را ارائه کنید.

صحنه سوم

گردباد فرو نشسته و روستاییان از پناهگاههای خود بیرون می آیند. هیچ کس صدمه ندیده، اما

بیشتر دهکده از بین رفته است. روستاییان سعی می کنند آنچه را که از اموالشان باقی مانده نجات دهند. کوششهای آنها بیهوده است؛ تقریباً همه چیز از بین رفته است. اگر چه آنها ناراحت هستند، اما نمی نشینند که به ناله و فغان پردازند و بر حال زار خود بگریند. آنها تصمیم می گیرند دهکده را از نو بسازند و همه چیز را بهتر از روز اول به وجود آورند. آنها شروع به کار می کنند.

بعد از آنکه بچه ها این صحنه را فی البداهه اجرا کردند، بگویید: «ایست» و آخرین صحنه را ارائه کنید.

صحنه چهارم

در اثر سختکوشی تمام ساکنین دهکده، روستا از نو ساخته شده است. همه خوشحال و مسرورند. دهکده از آنچه که می توانستند فکرش را بکنند بهتر شده است. روستاییان دور هم جمع می شوند و بخت خوب خویش را جشن می گیرند.

و - نقاشی

از اطفال بخواهید دو صورت را روی ورق کاغذی بکشند: یک چهره غمگین و چهره دیگر راضی و نشان دهنده سپاس و امتنان.

ز - مناجاتهای خاتمه

درس نهم (خدمت)

الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

کلاس را با مناجاتی که خودتان تلاوت می کنید و مناجاتهای دیگری که چند نفر از مترتیبان تلاوت خواهند کرد شروع کنید. بعداً، می توانید مناجاتی را که در جلسه قبل شروع کردید مرور نمایید و به آنها کمک کنید که مقدار بیشتری از آن را حفظ کنند.

ب - حفظ کردن نصوص

می توانید نص امروز را بعد از بیان نکات زیر به کلام خودتان، معرفی کنید:

در آثار بهایی به ما گفته می شود که چون در ختان پرثمر باشیم، امرار معاش نماییم، سختکوش و با پشتکار باشیم، و اجازه دهیم که دیگران نیز از ثمره زحمات ما برخوردار باشند.

کاری که با روح خدمت انجام شود نزد خداوند به عنوان عبادت پذیرفته می شود.

حضرت عبدالبهاء همیشه فعال بودند، و برای خیر عموم کار می کردند. هر روز صبح زود

به ملاقات اهالی عکا می رفتند. با سالخوردگان، فقرا و بیماران دیدار می کردند. به نیازهای آنها رسیدگی می کردند، آنها را تسلی می دادند و به ایشان کمک می کردند. بقیه روز را به امور جامعه بهایی رسیدگی می کردند. طرحهای مختلف را هدایت می کردند، مکاتیب مرقوم می فرمودند، به قلم خود می نوشتند و مهمانان را می پذیرفتند. مردم از تمام طبقات، مسائل زندگی خود را به حضور ایشان معروض می داشتند و طلب هدایت و راهنمایی می نمودند. هیکل مبارک آنها را تشویق می کردند و بهترین توصیه ها را می نمودند و برای حل مشکلاتشان به آنها کمک می کردند. نفوسی که برای حضرت عبدالبهاء کار می کردند به سختی می توانستند همگام با زندگی روزانه آن حضرت حرکت کنند، اما روح بزرگ هیکل مبارک و کلمات تشویق آمیز ایشان آنها را مساعدت و تقویت می نمود. آنها یک لحظه خدمت به حضرت عبدالبهاء را با یک عمر تجمل و راحتی عوض نمی کردند. برای اینکه در مساعی خود سختکوش و با پشتکار باشیم، با حفظ کردن بیان زیر از آن کمک می گیریم:

لَا تُضَيِّعُوا أَوْقَاتِكُمْ بِالْبِطَالَةِ وَالْكِسَالَةِ وَاسْتَغْلُوا بِمَا تَنْتَفِعُ بِهِ أَنْفُسُكُمْ وَأَنْفُسَ غَيْرِكُمْ (۱۳)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: اوقاتان را به بطالت و کسالت ضایع نکنید و به آنچه انفستان و انفس غیرتان (خودتان و دیگران) نفع می برند مشغول شوید.)

بطالت

۱ وقتی فورویو (Furio) از مدرسه به خانه آمد، تکلیفش را انجام داد، به مادرش کمک کرد و به برادران و خواهران کوچکتر از خود در درسهایشان مساعدت نمود. فورویو یک لحظه استراحت نکرد. او هرگز وقتش را به بطالت نگذراند.

۲ قطار بخاری قدیمی سالها داخل شهر رفت و آمد می کرد. اما اینک عاطل و باطل در کناره راه باقی مانده، زیرا قطار جدیدی که سریع تر حرکت می کند مورد استفاده است. تنتفع (نفع ببری و ببرند)

۱ پدر خوزه (Jose) استاد کار بزرگی بود. او زیباترین و مفیدترین اشیاء را با دست می ساخت. از کار او هم خودش نفع می برد و هم اطرافیانش.

۲ پزشک به پیرزن نگاه کرد. ملاحظه کرد که حال او خوب نیست. به او گفت اگر وقت بیشتری را در زیر نور آفتاب بگذراند سلامتش را به دست می آورد. او به پیرزن گفت از پیاده روی طولانی روزانه خارج از منزل نفع بسیار خواهد برد.

ج - سرودها

د - قصه ها

زمانی مرد بسیار مغروری زندگی می کرد که مقام و مرتبه حضرت عبدالبهاء را درک نکرده بود. روزی، در خیابان به حضرت عبدالبهاء نزدیک شد و گفت: و پس شما بنده خداوند خوانده می شوید.

حضرت عبدالبهاء فرمودند: و بله، این اسم من است.

مرد با غرور و تکبر گفت: و بسیار خوب، من موسی هستم.

حضرت عبدالبهاء فرمودند: و بسیار خوب موسی، فردا در این گوشه خیابان با من دیدار کن

و ما با هم می رویم و به مردم خدمت می کنیم همانطور که حضرت موسی خدمت کرد.

مرد موافقت کرد و صبح روز بعد تا غروب همراه حضرت عبدالبهاء به ملاقات بیماران و

فقر رفت و به نیازمندان خدمت کرد و با مردمی که تشنه محبت حضرت عبدالبهاء و طالب

نصایح خردمندانه ایشان بودند ملاقات کرد. غروب، مرد خیلی خسته شده بود. با این حال،

دست از غرورش بر نمی داشت، و وقتی که حضرت عبدالبهاء از او خواستند روز بعد هم ایشان را

همراهی کند، قبول کرد.

باز هم تا غروب روز دوم مرد خیلی خسته شد اما پذیرفت که یک روز دیگر هم با حضرت

عبدالبهاء همراهی کند. روز سوم وقتی که آنها از آن کار سخت و فرساینده برگشتند، مرد

نتوانست اندیشه این گونه سخت کار کردن را تحمل کند، حتی یک دقیقه هم نمی توانست

تحمل کند. او در سش را فرا گرفته و بارقه ای از شمس عظمت حضرت عبدالبهاء را درک کرده

بود. پس وقتی می خواستند جدا شوند، و قبل از آنکه حضرت عبدالبهاء بتوانند او را برای یک

روز دیگر به همکاری دعوت کنند، با خضوع و فروتنی بسیار گفت: و یا عبدالبهاء، من فردا

صبح دیگر موسی نیستم.

ه - نمایش

در کمک به متریان برای پرورش مهارتها و تواناییهای آنها جهت شرکت در نمایش خلاق،

می توانید فعالیتهای زیر را با آنها اجرا کنید:

۱ - در آغاز، از کودکان بخواهید تمرین معمول کشش بدن را در مربعهای خیالی خود انجام دهند.

۲ - برای تمرین بعدی، کودکان در مربعهای خیالی خود باقی می مانند. از آنها بخواهید با بدنهای

خود، با استفاده از سر، بازو و پا، شکلی را بسازند. این شکل شماره ۱ است. به آنها بگویید شکل را

چند نایه حفظ کنند.

حال از آنها بخواهید شکل دوم را بسازند. این شکل شماره ۲ است. مجدداً از آنها بخواهید

شکل را چند نایه حفظ کنند. حالا بشمارید، ۱، ۲، ۱، ۲، ۱، ۲، ۱، ... و کودکان از شکلی به شکل دیگر

تغییر حالت می دهند. این کار را سه یا چهار مرتبه تکرار کنید. وقتی که کودکان در شکل شماره ۲ هستند کلمه «ایست» را بگویند.

از مترتبان بخواهید شکلی کاملاً جدید پیدا کنند. این شکل شماره ۳ است. از آنها بخواهید چند ثانیه آن را حفظ کنند و بعد، از آنها بخواهید به شکل شماره ۱ برگردند. حالا بشمارید: ۱، ۲، ۳، ۴... و کودکان از شکلی به شکل دیگر تغییر حالت می دهند. این کار را سه یا چهار مرتبه تکرار کنید و وقتی که بچه ها در شکل شماره ۳ هستند کلمه «ایست» را بگویند.

از کودکان بخواهید شکل چهارم را بسازند و از آنها بخواهید آن را چند ثانیه حفظ کنند. بعد، از آنها بخواهید به شکل شماره ۱ برگردند و سپس بشمارید: ۱، ۲، ۳، ۴... و کودکان از شکلی به شکل دیگر تغییر حالت می دهند. این کار را چهار یا پنج مرتبه تکرار کنید. سعی کنید موقع شمارش اعداد، ریتم و آهنگی را رعایت نمایید.

امروز کودکان وضعیتی را بطور فی البداهه اجرا خواهند کرد که به آنها کمک می کند در مورد موضوع درس که سختکوشی و پشتکار است، درکی عمیق تر پیدا کنند. در آغاز داستان زیر را که در باره لاک پشت و گروه خرگوشها است برای آنها تعریف کنید:

صدای رعد از دور دست به گوش می رسد. لاک پشت و خرگوشها، که تمام روز را مشغول کارهایی بوده اند که لاک پشت ها و خرگوشها انجام می دهند، متوجه می شوند که طوفانی عظیم در راه است و آنها باید زود به خانه هایشان باز گردند. خرگوشها می خندند و می گویند، «ما خرگوش هستیم. ما می توانیم در ظرف چند دقیقه به خانه برسیم.» بعد آنها به بازی و تفریح مشغول شدند. اما لاک پشت می گوید، «من واقعاً باید سخت کار کنم تا قبل از شروع طوفان به منزل برسم.» و به این ترتیب کارش را شروع می کند. اندک اندک پیش می رود. خرگوشها هر از گاهی از کنارش می گذرند، می خندند، می رقصدند و بازی می کنند. اما لاک پشت آنها را ندیده می گیرد و همچنان به رفتن ادامه می دهد. فکر می کنید چه اتفاقی برای لاک پشت و خرگوشها می افتد؟ لاک پشت به علت سختکوشی و پشتکار، قبل از رسیدن طوفان به خانه می رسد. و اما خرگوشها؟ خوب، آنها آنقدر سرگرم جست و خیز و بازی هستند که در طول راه به خواب می روند. وقتی باران می آید، آنها را بیدار می کند و آنها سراپا خیس هستند و باید این سو و آن سو بدوند تا سوراخی بیابند و به درون آن بخرزند.

اکنون، اطفال را به گروههای پنج یا شش نفره تقسیم کنید. از یک کودک در هر گروه بخواهید وانمود کند که لاک پشت است. بقیه باید وانمود کنند که خرگوش هستند. شما می توانید از آنها بخواهید به شما نشان دهند که لاک پشت و خرگوش چگونه حرکت می کنند و به این طریق به آنها کمک کنید.

به نقطه ای در فاصله دور اشاره کنید و به کودکان بگویید: «آن خانه لاک پشت و خرگوشها

است. «صحنه‌های مختلف داستان را به آنها یادآوری کنید و سپس به گروه‌ها کمک کنید آن را بطور فی‌البده اجرا نمایند. نمایش با صدای رعد شروع می‌شود.

و - نقاشی

پیشنهاد می‌شود از کودکان بخواهید شخصی را در حالی که سخت کار می‌کند در نظر آورند و نقاشی کنند. برای اینکه قوه‌ی تخیل آنها را به کار بیندازید، چند سؤال برایشان مطرح کنید. مثلاً بپرسید، «آیا معلم مدرسه شما سخت کار می‌کند؟» یا «آیا پستیچی سخت کار می‌کند؟»

ز - مناجاتهای خاتمه

درس دهم

الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

شما و چند نفر از مترتبان مناجاتهای شروع را بخوانید و بعد کودکان به یادگیری مناجاتی که حفظ کردن آن را در درس ۸ شروع کردند ادامه می‌دهند.

ب - حفظ کردن نصوص

نظرات زیر به شما کمک می‌کند تا مقدمه‌ای در ارائه نص امروز تدوین نمایید.

خداوند هر چیز خوبی را برای آنکه لذت ببریم و بهره‌مند شویم آفریده است، مانند تندرستی، غذاهای خوشمزه، محبت و دوستی، زیبایی طبیعت، و قوه‌ی ذهن که بطور مداوم به کشف اسرار عالم وجود می‌پردازد و اختراعات جدید انجام می‌دهد که زندگی را هیجان‌انگیزتر و باثباتر می‌سازد. ما باید از تمام این مواهب استفاده کنیم و خداوند را به خاطر سرور و شادی زندگی شاکر باشیم. اما باید دقت کنیم که به این دنیا دل بستگی پیدا نکنیم. ارواح ما همیشه باید آزاد و رها باشند؛ آنها، مانند پرندگان قوی و آزاد، باید به سوی آسمان تقدس و پاکی پرواز کنند.

زندگی حضرت عبدالبهاء در روی زمین پر از رنج بود. ایشان سالها در زندان بسر بردند و به طور مداوم تحت حملات ظالمانه دشمنانشان بودند. با این حال همیشه آزاد بودند. ایشان غالباً می‌فرمودند که در زندان خوشحال بودند زیرا هیچ گناهی مرتکب نشده بودند، رنجهای ایشان در راه خدا و برای استقرار ملکوت او بود. تنها زندان واقعی زندان نفس است و حضرت عبدالبهاء بکلی از نفس آزاد بودند. ایشان کاملاً از اشیاء این جهان منقطع و وارسته بودند. هیچ کس

نمی توانست این آزادی را از ایشان بگیرد. حال، بیان زیر را حفظ می کنیم:
ای بنده من از بند ملک خود را رهایی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن.
وقت را غنیمت شمر؛ زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی.
(۱۴)

بند (قید، وابستگی)

- ۱ زنجیر به پای زندانی بستند. بند بر پای او بود و نمی توانست راه برود.
- ۲ نفرت و عصبانیت مانند قید و بندهایی هستند که ما را به زمین زنجیر می کنند. وقتی که ما از چنین افکار منفی رها باشیم، می توانیم قیام کنیم و جهان بهتری بسازیم.

غنیمت شمردن

- ۱ ندا متوجه شد که باید به نحوی به پدرش کمک کند. موقعی که او دست تنها بود، وقت را غنیمت شمرد و بارها کردن کار خویش به کمک پدرش شتافت.
- ۲ مادر پیتز به او گفت که کنار رودخانه باید مراقب خود باشد ولی پیتز گوش نمی کرد. موقعی که پیتز داشت بازی می کرد خیلی به رودخانه نزدیک شد و نزدیک بود بیفتد، مادرش او را گرفت و وقت را غنیمت شمرد که به او درس تازه ای بدهد.

ج - سرودها

د - قصه ها

تاجری مصری به نام عبدالکریم مشتعل به نار محبت الله و مشتاق تشرّف به حضرت بهاء الله بود. پس نامه ای نوشته و اجازه خواست سفری به ارض اقدس کند و به حضور حضرت بهاء الله برسد. هیکل مبارک جواب دادند که او اجازه سفر به ارض اقدس را دارد مشروط بر آنکه تمام بدهیهایش را پرداخت کرده باشد.

عبدالکریم مؤسسه بازرگانی خیلی بزرگ و همچنین بدهیهای بسیار زیادی داشت. وقتی که جواب حضرت بهاء الله به دستش رسید، بلافاصله اطاعت کرد و شروع به پرداخت بدهیهایش نمود. او از خیلی ها پول قرض گرفته بود. به هر حال، در کمال تعجب دید که این کار آنقدرها هم که فکر می کرد آسان نیست. او مجبور شد از توسعه تجارتش دست بردارد. هر دفعه که پولی به دستش می رسید به جای آنکه جنس و کالای تجاری برای فروش بخرد، کمی از بدهیهایش را پرداخت. بدین لحاظ تجارتش اندک اندک نقصان پیدا کرد تا آنکه بعد از پنج سال تمام بدهیهایش را پرداخت ولی دیگر عبدالکریم مرد ثروتمندی نبود. در واقع او فقط آنقدر پول داشت که آنچه را که همسرش نیاز داشت بخرد و بلیط کشتی تهیه کند و به ارض

افدس برود. اما سفر او آنچنان که به عنوان مردی ثروتمند به آسایش و راحتی عادت کرده بود، راحت و آسوده نبود؛ روی عرشه نشست؛ باد سردی می وزید و او نمی توانست خودش را گرم کند.

روزی که کشتی عبدالکریم به حیفار رسید، حضرت بهاءالله به عائله خود فرمودند که انتظار میهمان بسیار محترمی را دارند. کالسکه‌ای به بندر گاه فرستاده شد تا تاجر محترم را بردارد و به عکا ببرد. اما مردی که به جستجوی عبدالکریم به بندر رفت انتظار میهمانی ثروتمند را داشت و شخصی را که لباسی معمولی و فقیرانه به تن داشت و با مالی اندک از کشتی پیاده شد، شناخت. پس برگشت و گزارش کرد که میهمان نرسیده است.

مجسم کنید وقتی عبدالکریم دید که هیچ کس در بندر به استقبالش نیامده چقدر نومید و افسرده شد. او هیچ نشان و آشنایی در حیفانداشت و حتی آنقدر پول نداشت که کالسکه‌ای برای رسیدن به عکا کرایه کند. بسیار محزون شد و روی نیمکتی نشست. افکار ناخواسته به مغزش خطور می کرد. آیا حضرت بهاءالله واقعا او را فراموش کرده بودند؟ آیا او خودش را از تمام تعهداتش آزاد کرده بود تا بتواند به حضور مولایش بیاید و اینک می بایست خودش را تنها در سرزمینی غریب بیابد بدون اینکه کسی را داشته باشد که به او پناه ببرد؟ آه که چقدر موقع آماده شدن برای زیارت خوشحال و شادمان بود آیا این نتیجه آن سالهایی بود که داشت خود را آماده می کرد؟

حضرت بهاءالله علی رغم گزارشی که دریافت کرده بودند، می دانستند که میهمانشان وارد شده است. پس این مرتبه از حضرت عبدالبهاء خواستند که به حیفا بروند و تاجر محترم را به حضورشان بیاورند. وقتی حضرت عبدالبهاء به بندر رسیدند، بلافاصله متوجه شدند که آن میهمان محترم کسی جز مرد تنهایی نیست که غرق در دریای تفکر و اندوه روی نیمکت نشسته است. به او نزدیک شدند، در کمال محبت و شفقت تکبیر گفتند، و توضیح دادند که چه اتفاقی افتاده است. دیگر دیر شده بود، شب از راه فرا می رسید. هیکل مبارک از عبدالکریم پرسیدند که آیا مایل است به عکا برود یا آنکه شب را بماند و بامداد روز بعد راهی شود. عبدالکریم با همه افکار تلخی که به ذهنش رسیده بود، دیگر آمادگی نداشت به حضور حضرت بهاءالله برسد. می خواست شب را به حالت دعا و مناجات بگذراند، خود را آماده کند تا به فیض عظیمی که در انتظارش بود نائل گردد. البته حضرت عبدالبهاء این را درک کردند. ایشان در کنار عبدالکریم روی نیمکت نشستند، عیابی را که به تن داشتند گشودند و آن را دور عبدالکریم بیچیندند تا هر دو از سرمای گزنده در امان بمانند. در تمام طول شب حضرت عبدالبهاء و عبدالکریم دعا کردند و روح آن دواز سرور ملکوتی مملو شد. بعد، صبحگاه، عبدالکریم، رها و منزّه از هر فکر و اندیشه‌ای، به حضور حضرت بهاءالله رسید و از محبت و فیض الهی بهره و نصیب وافر برد.

ه - نمایش

پیشنهاد می‌شود که فعالیتهای زیر را در کمک به پرورش بیشتر مهارت‌ها و تواناییهای مرتبط با نمایش خلاق همراه با مترتبان انجام دهید:

۱ - بعد از آنکه از اطفال خواستید تمرین کشش بدن را در مربعهای خیالی خود انجام دهند، باید از آنها بخواهید همانطور که در درس ۵ توصیف شد، با بازوان خود دایره‌هایی را در هوا رسم کنند.

۲ - برای این تمرین بعدی، اطفال در مربعهای خیالی خود باقی می‌مانند. به آنها بگویید وانمود کنند که در حال انجام دادن کارهای زیر هستند: شستن ظروف، شستن یک سگ، غذا دادن به مرغ، حمل هیزم، کاشتن بذر، جمع آوری محصول، ریختن آب در لیوان و نوشیدن آن. این عملیات را یک به یک نام ببرید و به اطفال حدود یک دقیقه وقت بدهید که به‌طور فی البداهه هر یک را انجام دهند.

۳ - حال، از بچه‌ها بخواهید دایره‌ای را تشکیل دهند که خودتان در میان آنها باشید. حالتی در چهره خود ایجاد کنید، چهره‌ای شاد، چهره‌ای غمگین، چهره‌ای هراسان. رو به کودک که کنار شما نشسته است بکنید و این حالت چهره را به او منتقل کنید. او باید همان حالت را به خود بگیرد و حالت چهره‌اش را به کودک بعدی انتقال دهد و به همین ترتیب ادامه یابد. این کار را می‌توانید چند بار و هر بار به یکی دیگر از بچه‌ها فرصت دهید که حالت چهره‌ای را به خود بگیرند.

حال، از مترتبان خود بخواهید داستانی را در رابطه با موضوع درس امروز، یعنی آزادی و انقطاع، فی البداهه اجرا کنند. برای بچه‌ها توضیح دهید که می‌خواهید داستانی در مورد یک پرنده برای آنها تعریف کنید. وقتی شما این کار را می‌کنید، آنها باید آن را اجرا کنند. لازم است داستان را آهسته آهسته تعریف کنید و در میانه آن گاهی مکث کنید تا آنها وقت داشته باشند هر ایده‌ای را اجرا کنند. اگرچه کودک نباید از شما تقلید کند، اما مفید خواهد بود اگر موقع نقل کردن داستان، خودتان آن را اجرا کنید. در ابتدا از کودکان بخواهید وانمود کنند که پرنده هستند و آزاد و رها به هر طرف در محوطه‌ای که کلاس تشکیل می‌شود حرکت می‌کنند. بعد داستان را شروع کنید:

پرنده‌ای در میان آسمان، آسمانی آبی و صاف در پرواز است. از آن بالا، پرنده زیبا نگاهی به زمین می‌اندازد و ناگهان چیزی می‌بیند که برق می‌زند. این شیء نظر پرنده را جلب می‌کند و از همان بالا به طرف زمین می‌آید تا آن را به دست آورد. به سرعت فرود می‌آید، با این تصور که آن شیء را به مفارش خواهد گرفت و به سرعت به آسمان باز خواهد گشت. اما همه چیز آنطور که فکر می‌کند اتفاق نمی‌افتد. او به گل و لای می‌افتد و قبل از اینکه بفهمد چه اتفاقی افتاده است در گل و لای گیر می‌افتد. دیوانه‌وار بال و پر می‌زند اما خیلی دیر شده است. بالهایش آنقدر گل آلود و سنگین شده است که دیگر نمی‌تواند خود را از دام آن رها سازد و به پرواز درآید.

پرنده سخت مشتاق است که دیگر بار به آسمان برگردد، خود را روی زمین می کشد، به سوی برکه آبی می رود، خویشتن را در آب می اندازد، غوطه ور می شود. بالهایش را از گیل می شوید، تمیزش می کند، سبکش می سازد. تمیز از آب بیرون می آید و به سوی آسمان پر می کشد، و دوباره آزاد و رها پرواز می کند.

حال، کودکان را دور هم جمع کنید. برای آنها توضیح دهید که ما مانند پرنده هستیم. وقتی که آزادیم، در آسمان پاکی و تقدس پرواز می کنیم. گاهی اوقات مجذوب اشیاء زمینی می شویم و به آن دل می بندیم، ولی باید دقت کنیم که میل و کشش ما به آنها ما را در دام نیندازد و مانند پرنده که در دام گل ولای افتاد اسیر آنها نشویم. روح ما برای پرواز آفریده شده تا خود را به سوی خداوند بکشد و هر دم به او نزدیکتر شود.

و - نقاشی

تصاویر زیادی وجود دارد که می توانید از مترتیبان بخواهید امروز بکشند تا مفاهیمی که از این درس فرا گرفته اند تقویت شود. بدیهی ترین تصویر می تواند تصویر پرنده باشد، چه اینکه بالهایش آلوده و خودش مجبور به ماندن روی زمین باشد، چه در حال پروازی رها و آزاد در اوج آسمان.

ز - مناجاتهای خاتمه

درس یازدهم

الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

کلاس را با مناجاتهای شروع آغاز کنید و بعد به کودکان کمک کنید حفظ کردن مناجاتی را که در درس ۸ عنوان شد به پایان برسانند.

ب - حفظ کردن نصوص

نظرات زیر در ارائه نصی که امروز از کودکان انتظار می رود که حفظ کنند، به شما کمک خواهد کرد:

حضرت بهاء الله ادب را و سید اخلاق، خوانده اند و نشانه حقیقی جمیع مؤمنین. در زندگی روزمره، در اعمال خود و در اقوالمان، ما احساسات واقعی خود نسبت به دیگران را نشان می دهیم. شخص خوش رفتار همیشه به دیگران احترام می گذارد بدون آنکه مقام و موقعیت آنها در زندگی بر او اثر بگذارد، چه فقیر باشند و چه ثروتمند، چه در جامعه صاحب منصب

باشند یا شخصی معمولی.

حضرت عبدالبهاء جوهر ادب بودند. ایشان به نحوی کامل و بی نظیر حساس بودند، همیشه ملاحظه احساسات دیگران را می نمودند و دقت می کردند که هرگز آنها را ناراحت نکنند. ایشان نشانه ها و مواهب الهی را در هر فردی از افراد بشر مشاهده می کردند. اگر ما نیز آیات الهی را در جمیع نفوس که ملاقات می کنیم مشاهده می نمودیم، چگونه ممکن بود نسبت به کسی بی ادب باشیم. حال، بیان زیر را حفظ می کنیم:

إِنَّا اخْتَرْنَا الْأَدَبَ وَجَعَلْنَاهُ سَجِيَّةَ الْمُقَرَّبِينَ (۱۵)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ما ادب را برگزیدیم و آن را خلق و خوی مقربان قرار دادیم.)

سجیه (خلق و خو بخصوص خلق نیکو)

- ۱ کلارا مادرش را دوست دارد. او همیشه هر کاری را که مادرش بگوید انجام می دهد. اطاعت از او سجیه او است. او دختری با سجیه و باوقار است.
- ۲ ادمونندو (Edmundo) وقتی چیزی می خواهد از «لطفاً» و «متشکرم» استفاده می کند. او بسیار با ادب است. ادمونندو سجیه شخصی باوقار را دارد.

مقرب (نزدیک)

- ۱ او شخصی مؤمن بود و بسیار خدمت می کرد. خدمات او هم خالصانه بود و به همین لحاظ خیلی به مولایش نزدیک و نزد او مقرب بود.
- ۲ چون وقت نماز نزدیک شد، مرد خود را آماده کرد تا وضو بگیرد و دست به دعا بردارد و نماز بگزارد. او عبادت خدا را با هیچ چیز عوض نمی کرد. او خیلی به درگاه خدا نزدیک و نزد او مقرب بود.

ج - سرودها

د - قصه ها

ادب که حضرت عبدالبهاء را متمایز می ساخت صرفاً شامل کلمات و حرکات مناسب نبود. قلب ایشان مملو از محبت همه بود و ایشان نسبت به احساسات کسانی که به حضورشان می آمدند، بی نهایت حساس بودند.

در طی سفرهایشان به غرب، در هر شهری که اقامت می کردند، گروه عظیمی از مردم هر روز نزدشان می آمدند تا سهمی از عنایات ایشان بگیرند و به کلام خردمندانه هیکل مبارک گوش فرادهند. در لندن، بسیاری از مردم می خواستند به طور خصوصی با ایشان ملاقات کنند،

پس اجتناب تصمیم گرفتند ملاقاتها را به نحوی منظم ترتیب دهند و همه برای ملاقات با ایشان از قبل وقت بگیرند. روزی زنی بدون وقت قبلی دم در آمد. او مشتاق صحبت کردن با حضرت عبدالبهاء بود. اما به زن گفته شد که وقت حضرت عبدالبهاء به نفوس مهم اختصاص یافته و نمی توان مزاحم ایشان شد. این برای زن خبر وحشتناکی بود. برگشت و با قلبی اندوهگین دور شد. بعد، در کمال حیرت صدایی را شنید که او را فرامی خواند. حضرت عبدالبهاء کسی را فرستاده بودند تا او را به حضورشان ببرد. ایشان با صدایی محکم و رسا به اجتناب فرموده بودند:

« قلبی شکسته شد. عجله کنید، بشتابید، او را نزد من بیاورید! »

۵- نمایش

- فعالتهای زیر در ازدیاد توانایی مترتبان شما برای شرکت در نمایش خلاق مؤثر خواهند بود:
- ۱- مثل همیشه، در آغاز از کودکان بخواهید داخل مرنعهای خیالی خود به تمرین کشش بدن بپردازند. می توانید از آنها بخواهید تمرینی را که در درس ۹ بیان شد و در آن با بدن خود چهار شکل مختلف را رسم می کردند تکرار کنند.
 - ۲- حال، برای کودکان توضیح دهید که یک کلمه را به طرق مختلف می توان گفت. بسته به نحوه گفتن آن، معنایش تغییر می کند. از آنها بخواهید کلمه « آه » را در موارد زیر بگویند:
 - کسی پایش را روی پای آنها گذاشته است.
 - آنها خواب آلوده هستند.
 - مادرشان صبح آنها را صدا می زند که برخیزند.
 - کسی به آنها هدیه ای می دهد.
 - پدرشان می گوید می خواهد آنها را به ماهیگیری ببرد.
 - او می گوید با این حال آنها نمی توانند بروند.
 - از آنها دعوت می شود سفری به کره ماه داشته باشند.
 - سگی را نوازش می کنند.
 - از غذایی که دوست ندارند یک لقمه می خورند.
 - در حال دویدن هستند و از نفس افتاده اند.
 - پدر بزرگشان همین الان برای دیدارشان آمده است.
- حال، می توانید از اطفال بخواهید فعالتهای زیر را انجام دهند. این فعالیتها به آنها کمک خواهد کرد در کی بهتر از موضوع درس امروز که ادب است، پیدا کنند:
- ۱- در تمرین فوق، اطفال دیدند که چگونه یک کلمه می تواند معانی مختلفی پیدا کند و این مربوط به نحوه استفاده از آن در شرایط معین است. برای اطفال توضیح دهید که در هر وضعیتی ما می توانیم در

نحوه بیان مقصود خود بی ادب یا با ادب باشیم. مثلاً، می‌توانیم به نانوائی برویم و بگوییم: «یک عدد نان به من بده»، یا اینکه می‌توانیم بگوییم: «لطفاً یک عدد نان به من بدهید.» از مترتبان خود بخواهید در مقابل هر یک از وضعیتهای زیر عکس العمل نشان دهند، ابتدا به نحوی بی ادبانه و بعد مؤذبانه:

- کسی پای آنها را لگد کرده است
 - در جمعی حضور دارند و سخت خواب آلود هستند
 - مادرشان صبح آنها را صدا می‌زند که برخیزند
 - کسی به آنها هدیه می‌دهد
 - پدرشان می‌گوید که می‌خواهد آنها را به ماهیگیری ببرد
 - او می‌گوید با این حال آنها نمی‌توانند بروند
 - از غذایی که دوست ندارند یک لقمه می‌خورند
 - در حال دویدن هستند و از نفس افتاده‌اند
 - پدر بزرگشان همین الان برای دیدارشان آمده است
- ۳- حال، به اطفال بگویید که چند صحنه کوتاه را، هر کدام دو بار، فی البداهه اجرا کنند: یک مرتبه بی ادبانه و یک مرتبه هم مؤذبانه. نحوه رفتار حضرت عبدالبهاء را به کسانی که به حضورشان می‌آمدند در اجرای مؤذبانه به خاطر داشته باشند. از آنها بخواهید صحنه زیر را به طور بی ادبانه فی البداهه اجرا کنند: دو نفر در راهی پیاده می‌روند و به یکدیگر برخورد می‌کنند. چگونه عکس العمل نشان می‌دهند؟ به یکدیگر چه می‌گویند؟ حال، از آنها بخواهید همین صحنه را فی البداهه اجرا کنند، اما این مرتبه باید نسبت به یکدیگر مؤذّب باشند. چه می‌کنند؟ چه می‌گویند؟ از کودکان بخواهید صحنه‌های زیر را دو دفعه به همین طریق فی البداهه اجرا کنند:
- کسی در حال تعارف کردن نوشیدنی به دوستش است و سهواً نوشیدنی را روی او می‌ریزد.
 - کسی در خانه‌ای را می‌زند و می‌خواهد با مادر خانواده صحبت کند. مادر در خانه نیست و یکی از کودکان دم در می‌رود.
 - کسی برای خرید شیء خاصی به مغازه می‌رود و از مسؤل فروش تقاضای کمک می‌کند.
 - دو نفر در راه یک مغازه هستند و با هم به در مغازه می‌رسند.
- ۴- حال، کودکان را به دو گروه پنج یا شش نفره تقسیم کنید و از آنها بخواهید صحنه‌های زیر را به طور فی البداهه اجرا کنند:
- گروهی از کودکان با یکدیگر مشورت می‌کنند و سعی دارند نوع بازی را تعیین کنند. آنها نظریات مختلفی دارند.
 - گروهی از مردم در ایستگاه اتوبوس منتظرند. اتوبوس می‌رسد.
 - ردیفی از مردم در یک تئاتر نشسته‌اند. تنها یک صندلی در انتهای ردیف خالی است و کسی

می خواهد خود را به آن برساند.

و - نقاشی

به عنوان آخرین فعالیت کلاس، می توانید از مترتبان بخواهید یکی از صحنه‌هایی را که امروز به طور فی البداهه اجرا کرده‌اند بکشند، ابتدا کسانی را که بی ادبند و سپس کسانی را که مؤذبانه رفتار می کنند نقاشی کنند. صحنه ایستگاه اتوبوس می تواند انتخاب مطلوبی باشد.

ز - مناجاتهای خاتمه

درس دوازدهم

الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

بعد از تلاوت مناجاتها، مناجاتی را که کودکان در چهار جلسه گذشته مشغول حفظ کردنش بودند، با آنها مرور کنید. می توانید مناجاتی جدید را به آنها ارائه نمایید که حفظ کنند و معانی لغات و عباراتی را که نمی دانند برای آنها توضیح دهید و در صورت لزوم مثالهای ملموس بیان کنید. سه جلسه را به حفظ کردن دعای زیر اختصاص دهید:

يَا اَللّٰهِي اَسْمُكَ شِفَائِي وَ ذِكْرُكَ دَوَائِي وَ قُرْبُكَ رَجَائِي وَ حُبُّكَ مُوَسِّئِي وَ رَحْمَتُكَ
طَبِيبِي وَ مُعِينِي فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُوَسِّئِي الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۶)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ای خدای من نامت شفای من است و ذکر تو دوا من و نزدیکی تو رجوی من و دوستی تو مونس من و رحمت تو طبیب من و یاور من در دنیا و آخرت. بدرستی که تو دهنده دانای حکیم هستی.)

ب - حفظ کردن نصوص

پیشنهاد می شود برای ارائه نص مربوط به درس امروز، توضیحات زیر را با کلام خود برای اطفال بیان کنید:

بذر درون زمین متلاشی می شود و خود را فدا می کند تا درختی بتواند از او به وجود آید و رشد کند. رود وقتی به دریا می رسد دیگر رود باقی نمی ماند بلکه خود را فدا می کند تا بتواند بخشی از اقیانوسی عظیم شود. شمع می سوزد تا همه نور شود و اطراف خود را روشن و نورانی سازد. فداکاری قانون وجود است. بدون آن، تغییر و تحول امکان ناپذیر است، رشد و تکامل محال است. اگر ما بلیبیم از لحاظ روحانی رشد کنیم، باید آماده فدا کردن چیزی کم ارزش تر

برای دریافت چیزی ارزشمندتر باشیم.

زندگی حضرت عبدالبهاء سراسر فداکاری و ایثار بود. ایشان درد ورنج دشواری را در سبیل خدمت به عالم انسانی تحمّل فرمودند. ایشان از فداکاریهایی که دیگران برای امر مبارک انجام می دادند بسیار تقدیر می کردند. یک مرتبه، کارگر فقیری غذای خود را به مسافری داد که راهی سفر برای زیارت حضرت عبدالبهاء بود: یک سیب و قطعه ای نان. او از مسافر خواست که آن را به عنوان نشانی از محبتش به حضرت عبدالبهاء بدهد. تا زمانی که مسافر به حضور حضرت عبدالبهاء رسید، سیب چروکیده و نان خشک شد. اما حضرت عبدالبهاء، به جای خوردن غذایی که برای ایشان آماده شده بود، آن غذای حقیرانه را میل فرمودند و به اجتنابی که اطراف ایشان بودند فرمودند: و از این هدیه عشق خاضعانه میل کنید. برای آنکه همیشه اهمیت ایثار و فداکاری را به خاطر داشته باشیم، این بیان را حفظ می کنیم:

سر فدا این است که انسان جمیع شؤون خود را فدای آستان مقدّس الهی نماید. (۱۷) (ترجمه)

شأن و شؤون (مقام و مرتبه و شرایط)

۱ دهکده آنها فقیر بود. بعد، او و سایر روستاییان شروع به همکاری نمودند تا بتوانند شرایط و شؤون دهکده خود را بهبود بخشند. با اتحاد و اتفاق توانستند در میان سایر روستاها شأن و مقامی پیدا کنند.

۲ خانواده مارگارت در باغ خود سبزیکاری دارند. او می داند که برای اینکه گیاهان قوی و سالم شوند، احتیاج به نور خورشید، آب و خاک خوب دارند. وقتی این شؤون (شرایط) فراهم شوند، باغ محصول سبزی بیشتری می دهد.

آستان (پیشگاه - نزدیک در)

۱ انسان در حالت دعا باید احساس کند که در آستان خداوند ایستاده است. او باید خود را در حضور خداوند احساس کند.

۲ برای رسیدن به داخل خانه اول باید از آستانه در رد شد و سپس به درون خانه رسید.

ج - سرودها

د - قصه ها

در راه خدمت به امر الهی، همه ما سختی ها و گاهی اوقات حتی رنجها را می پذیریم. اما هرگز نباید فراموش کنیم که با این سختی ها و فداکاری هایی که می کنیم، به طور مداوم از لحاظ روحانی رشد و پیشرفت می کنیم و به خداوند نزدیکتر و نزدیکتر می شویم. در اینجا

داستان یکی از اجنای اولیه را که رنج و سختی، او را به حضور حضرت بهاء‌الله رساند، تعریف می‌کنیم.

می‌دانید که در روزهای اولیه امرالله در ایران، اجنباء به علت اقبال به حضرت باب و تعالیم ایشان مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. کسانی که کور کورانه از رهبران قدرت طلب پیروی می‌کردند، اجنباء را اغلب مسخره می‌کردند و کتک می‌زدند. در یکی از این موارد یکی از اجنباء را چنان شدید کتک زدند که به سختی توانست خودش را به خارج از شهر بکشانند. در آنجا خسته به خواب رفت. شخصی بزرگ را در رؤیا دید. اگرچه او قبلاً هرگز این شخص را ندیده بود، اما مطمئن بود که این همان شخص موعودی است که حضرت باب وعده داده بودند. این شخص مقدس در رؤیا خطاب به او گفت: «با اینکه رنج و درد زیادی بر تو وارد شده، ما از تو حمایت و محافظت کریم تا زنده بمانی. غمگین مباش و نزد ما به بغداد بیا.»

مرد پاسخ داد: «اما من پولی ندارم و حتی نمی‌توانم روی پای خود بایستم.»

جواب بعدی مرد مقدس این بود: «به خداوند توکل کن و مطمئن باش.»

مرد پاسخ داد: «من همیشه به خداوند توکل کرده‌ام.»

در همان لحظه از خواب بیدار شد و با کمال تعجب گروهی از مسافران را دید که در ساحل رودخانه‌ای که از آن نزدیکی می‌گذشت، چادر زده بودند. درست همان موقع، متوجه شد شخصی از یکی از چادرها خارج شد و به طرف او آمد و از او خواست که به چادر برود. او نیز با اینکه زخمی و هنوز ضعیف بود، قبول کرد. وقتی وارد چادر شد، مرد متین و موقری را دید که چند نفر مستخدم در خدمتش بودند. از او خواستند که بنشیند و بعد همان مرد متین برای او توضیح داد: «دیشب در خواب دیدم که شخص مقدسی نزد من آمد و مسؤولیت مراقبت از شما را به من سپرد. آن شخصی که من در خواب دیدم و مسؤول مراقبت از او شدم، خود شما بودید. آن شخص مقدس به من گفت که در حق شما نهایت درجه مهمان نوازی را انجام دهم و شما را تا کربلا همراهی کنم. پس شما تا کربلا مهمان من هستید.» آن بدون اینکه صحبت دیگری بکنند سفرشان را آغاز کردند.

وقتی گروه مسافرین به بغداد رسیدند، فرد بایی به میزبان محترم خویش گفت: «ما در اینجا باید از هم جدا بشویم. از دعوت شما برای ادامه سفر تا کربلا متشکریم. اما باید بگویم همان شخص مقدس به خواب من هم آمد و مرا به بغداد دعوت کرد.» پس با میزبان خود خداحافظی کرد و از جمع آنها جدا شد.

مرد نمی‌دانست که شخص موعود را کجا پیدا کند، پس بلافاصله در جستجوی سایر بابیان برآمد. در آن زمان حضرت بهاء‌الله هنوز امر خود را برای همه بابیان اعلام نکرده بودند و به این علت آنها از مقام ایشان آگاه نبودند. حالا می‌توانید تصور کنید که وقتی مرد بایی حضرت

بهاء‌الله را دید و ایشان را همان شخص مقدسی یافت که در خواب دیده بود چقدر خوشحال و مسرور شد؟ تمام وجودش از شادمانی و شکرانه به درگاه حضرت یگانه و سپاسی ناگفتنی پر شد. به او که مایل بود در سبیل امر الهی جان خود را فدا کند، زندگی جدیدی داده شد و به دست قدرت خداوند مستقیماً به حضور محبوب دلها راه یافت.

۵- نمایش

برای کمک به اطفال جهت پرورش بیشتر مهارت‌ها و تواناییهای خود جهت اجرای نمایش خلاق، می‌توانید از آنها بخواهید فعالیت‌های زیر را انجام دهند:

۱- از مترتیبان بخواهید در مربعهای خیالی خود بایستند و تمرین کشش بدن را انجام دهند.
۲- بعد، از آنها بخواهید وانمود کنند که یک قطره اشک، یک ابر، چتری در معرض باد، تخم مرغی در آب جوش، تخم مرغی در حال نیمرو شدن، یک ساعت، چرخ نخ رسی، هواپیما، اتومبیل، صندلی راحتی هستند.

۳- حال به کودکان بگویید به این سو و آن سوی محوطه‌ای که کلاس در آن تشکیل می‌شود حرکت کنند. مثل همیشه، آنها باید دقت کنند که با یکدیگر برخورد نکنند. برای آنها توضیح بدهید که آنها وانمود خواهند کرد که «خودشان را جای کس دیگری گذاشته‌اند.» باراهنمایی شما، آنها باید طوری راه بزنند که گویی یکی از کسان زیر هستند:

- کودکی که تازه یاد گرفته راه برود

- یک غول بزرگ

- کسی که خیلی عجله دارد

- کسی که چشمانش ضعیف است

- کسی که قلاده سگی را گرفته و او را برای قدم زدن می‌برد

- کسی که پایش درون سطلی گیر کرده است

- کسی که چیزی را روی سرش حمل می‌کند

- کسی که پایش را روی خار گذاشته و خار به پایش فرو رفته است

- کسی که روی ماسه داغ راه می‌رود

- فضانوردی روی کره ماه

بعد از تمرینات فوق، می‌توانید به فعالیت‌های مرتبط با موضوع این درس، یعنی فداکاری، بپردازید. در آغاز به اطفال بگویید که در این جهان بسیاری چیزها هستند که برای تغییر و تحول و بهتر شدن باید از سختی‌ها و دردها عبور کنند. توضیح دهید که برخی از این چیزها و تغییراتی را که باید تحمل کنند برای آنها تعریف خواهید کرد و مایلید که این مراحل را نمایش دهند.

۱ - بذریکی از چیزهایی است که اگر بخواهد به درختی تبدیل شود باید خود را فدا کند. به بچه‌ها بگویید مانند توبی خود را گرد کنند و تا آنجا که ممکن است به زمین نزدیک شوند. آنها بذرها را کوچک هستند. توضیح دهید که شما آهسته تاده می‌شمارید. موقعی که دارید می‌شمارید آنها باید وانمود کنند که از حالت بذر به صورت درختی تنومند درمی‌آیند. بعد، از آنها چند مورد را سؤال کنید: برای بذر چه اتفاقی افتاد؟ کجارت؟ وقتی که باز شد و رشد کرد تا درختی شود چه احساسی داشت؟ اگر بذر، خود را فدا نکند آیا درخت به وجود می‌آید؟

۲ - حالا، از مترتیبان بپرسید که آیا می‌دانند کرم پروانه چیست. احتمالاً همه آنها کرم پروانه را دیده‌اند، پس از یکی دوفراز آنها بخواهید توضیح دهند که کرم پروانه چه شکلی است و روی زمین چگونه حرکت می‌کند. آیا سریع حرکت می‌کند؟ یا حرکتش کند است؟ بعد، از آنها بپرسید که آیا می‌دانند که چگونه کرم پروانه به پروانه تبدیل می‌شود؟ برای این کار، کرم پروانه پیلای دور خود می‌تند و درون پیلای باقی می‌ماند تا به پروانه تبدیل شود. آیا آنها می‌دانند پیلای چیست و چه شکلی است؟

بعد، از بچه‌ها بخواهید وانمود کنند که کرم پروانه هستند. باید خیلی وقت به آنها بدهید تا این کار را انجام دهند. بعد، از آنها بخواهید خود را درون پیلای بیچند، چشمهای خود را ببندند و آرام و بی حرکت بمانند. آنها در حال تبدیل شدن به پروانه هستند. وقتی به آنها علامت بدهید، آنها باید پیلای را پاره کنند، بالهایشان را باز کنند و در اطراف محوطه‌ای که کلاس تشکیل می‌شود بال بال بزنند. مجدداً کودکان را دور هم جمع کنید و چند مورد را از آنها بپرسید: برای کرم پروانه چه اتفاقی افتاد؟ کجارت؟ داخل پیلای چه اتفاقی افتاد؟ کرم پروانه داخل پیلای چه احساسی داشت؟ کرم پروانه چه چیزی را فدا کرد تا به پروانه تبدیل شود؟

۳ - بعد، کودکان را دوباره دو تقسیم کنید. یکی از آنها «سنگ» است و دیگری «جواهر ساز». توضیح دهید اگر سنگی بخواهد تبدیل به جواهری زیبا شود، باید با دستهای ماهر و دقیق یک جواهر ساز برش پیدا کند و شکل داده شود. جواهر ساز از قلم و چکش برای جدا کردن گوشه و کنار سنگ استفاده می‌کند تا آن را به کمال برساند و بعد، سنگ را صیقل می‌دهد تا درخشان شود و برق بزند. حالا، بچه‌ها دوباره دو باید این حالت را به نمایش در آورند. «سنگ» خیلی آرام و بی حرکت می‌ایستد و جواهر ساز به دقت به آن نگاه کرده آن را بررسی می‌کند. او وانمود می‌کند که چکشی و قلمی برمی‌دارد و کارش را شروع می‌کند. وقتی که جواهر سازان مشغول کار روی سنگ هستند، شما از هر جفت کودک به سوی جفت دیگر بروید و در مورد پیشرفت کار آنها اظهار نظر کنید. مثلاً می‌توانید بگویید، «این سنگ هنوز نقاط ناصافی دارد»، یا «این سنگ به نظر می‌رسد آماده صیقل خوردن است».

بعداً بچه‌ها را دور هم جمع کنید و مواردی را از آنها سؤال کنید: سنگ موقعی که داشت برش

می خورد چه احساس داشت؟ آیا اگر برش نمی خورد و صیقل نمی شد، به جواهری زیبا تبدیل می شد؟ تفاوت بین سنگ و جواهر چیست؟ کدام یک بیشتر ارزش دارد؟

و - نقاشی

تصویری را انتخاب کنید که در ک اطفال را نسبت به مفهوم فداکاری تقویت کند و از آنها بخواهید آن را بکشند. چند تصویر در خود درس ذکر شده است.

ز - مناجاتهای خاتمه

درس سیزدهم

الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

کلاس را به طور معمول با مناجاتها شروع کنید. بچه ها می توانند با کمک شما به حفظ کردن مناجاتی که در درس گذشته یادگیری آن را شروع کرده اند، ادامه دهند.

ب - حفظ کردن نصوص

توضیح زیر در ارائه بیانی که امروز بچه ها حفظ خواهند کرد، کمک می کند:

خداوند بر هر چه در قلب ما می گذرد آگاه است. ما نمی توانیم هیچ چیز را از او پنهان کنیم. اما او به خاطر فضل و جودش خطاهای ما، افکار و مقاصد در خور سرزنش ما را فاش نمی کند، چون میل ندارد ما شرمنده شویم. اگر خداوند علیم و دانا از خطاهای ما صرف نظر می کند و آنها را نادیده می گیرد، آیا ما نباید همین کار را با دیگران بکنیم؟ حضرت بهاء الله به ما می فرماید که اگر مایل نیستیم خطاهای ما بر دیگران آشکار شود، ما هم نباید زبان به ذکر خطاهای دیگران باز کنیم.

حضرت عبدالبهاء به داشتن دیده خطاپوش برای دوست و دشمن به طور یکسان معروف بود. اگر چه ایشان بر اسرار نهران قلوب کسانی که به حضور ایشان می رفتند آگاه بودند، هرگز کسی را شرمنده نفرمودند. توصیه ایشان به اجتناب نیز این بود که فقط به آنچه که قابل ستایش است نگاه کنند و در مورد خطاهای دیگران ساکت بمانند و در حق آنها دعا کنند در کمال محبت به آنها کمک کنند که خطاهای خود را اصلاح نمایند. برای اینکه همیشه به خاطر بسپاریم که باید دیده خطاپوش داشته باشیم، بیان زیر را حفظ می کنیم:

ای دوستان بر استی می گویم جمیع آنچه در قلوب مستور نموده اید نزد ما چون

روز واضح و ظاهر و هویدا است و لکن ستر آن را سبب، جود و فضل ما است نه
استحقاق شما. (۱۸)

مستور کردن

- ۱ خانم لوپز (Lopez) برای شام میهمان داشت. او نمی خواست آنها تَرَک روی دیوار را ببینند، پس عکسی روی آن چسباند. به این ترتیب او تَرَک را مستور و پنهان کرد.
- ۲ زیور در آشپزخانه بازی می کرد و قوری مادرش را شکست. حوله‌ای روی قوری شکسته گذاشت به این امید که مادرش متوجه آن نشود. زیور سعی کرد شکستگی را از مادرش مستور و مخفی کند. بعداً، او به این نتیجه رسید که کارش درست نبوده و نزد مادرش رفت و به او گفت چه اتفاقی افتاده است.

ظاهر و هویدا

- ۱ آشا (Asha) گلها را از روی صدفی که در کنار دریا پیدا کرده بود پاک کرد و آن را صیقل داد تا صاف و براق شود. وقتی کارش تمام شد، زیبایی واقعی صدف ظاهر و هویدا شد.
- ۲ موقعی که خورشید طلوع کرد و مه صبحگاهی محو شد، شکوه و زیبایی کوهها ظاهر و هویدا شد.

استحقاق داشتن

- ۱ مرتی کار مترتیبان را بررسی کرد و به هر کدام نمره‌ای داد که استحقاق داشتند.
- ۲ روزی جک (Jack) کنار رودخانه رفت تا با دوستانش بازی کند. با اینکه مادرش به او هشدار داده بود که رفتن کنار رودخانه چقدر خطرناک است. وقتی به خانه رسید، مادرش به او گفت چون از دستور او سرپیچی کرده، فردا او پس فردای آن روز حق ندارد بازی کند. وقتی جک دید که چقدر مادرش نگران شده، متوجه شد که او استحقاق آن تنبیه را داشته است.

ج - سرودها

د - قصه‌ها

در عکا، حضرت عبدالبهاء مدرسه کوچکی برای بچه‌های بهایی ساکن ارض اقدس ترتیب داده بودند. در آن زمان در عکا بهائیان دانشمند و فاضلی زندگی می کردند، از این رو بچه‌ها امکان آن را داشتند که از بهترین گروه معلمین درس بگیرند. یکی از درس‌هایی که در مدرسه می آموختند، خطاطی بود. حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء به این هنر خیلی اهمیت می دادند. این هنری است برای نوشتن عبارات عمیق و پر معنی، اشعار و الواحی به زیباترین شیوه، تقریباً به گونه‌ای که گویا نقاشی شده است.

بعد از ظهر روزهای پنجشنبه اطفال مدرسه بهایی از موهبت خاصی برخوردار بودند. هر یک از آنها قطعه خطاطی شده‌ای را که در طول هفته نوشته بود به حضور حضرت عبدالبهاء می‌برد و ایشان آن را ملاحظه می‌کردند و کودک را در حد استحقاقش تحسین و تشویق می‌فرمودند. اگر قطعه خطاطی شده بسیار عالی بود، در پایین کاغذ به خط خودشان جمله‌ای را در تشویق کودک می‌نوشتند. برای کودکان، ورقه‌ای که به خط حضرت عبدالبهاء مزین شده بود گنجینه‌ای محسوب می‌شد که تا آخر عمر آن را نگه می‌داشتند.

یک سال پسرک دوازده یا سیزده ساله باهوشی در مدرسه بود که از زیر کار مدرسه در می‌رفت. او بازی را خیلی دوست داشت و در نتیجه تکلیفش را با عجله و بد می‌نوشت. این پسر جوان که نامش محمد بود، خیلی میل داشت اسباب رضایت حضرت عبدالبهاء را فراهم کند. اما وقتی زمان نشستن و تمرین خط بود، میل درونش او را ادا می‌کرد برود و بازی کند. بعد، یک هفته محمد توانست قوه اراده شدیدش را نشان دهد. او سخت کار کرد، و وقتی پنجشنبه فرار سید، قطعه بسیار زیبای خطاطی شده‌ای را به حضرت عبدالبهاء نشان داد. حضرت عبدالبهاء مسرور شدند و پایین ورقه‌اش کلمات تحسین آمیزی را مرقوم فرمودند.

همانطور که می‌توانید در نظر مجسم کنید، محمد از شدت خوشحالی از خود بیخود شد. به دستخط حضرت عبدالبهاء در پایین ورقه خطاطی شده‌اش نگاه کرد و یقین کرد که او خوشبخت‌ترین پسر عالم است. با خودش اندیشید، چرا هر هفته نتوانم این کار را بکنم و هر پنجشنبه از این افتخار برخوردار گردم؟ پس هفته بعد باز هم سعی کرد، اما قوه اراده‌اش خیلی قوی نبود. او حتی نتوانست یک قطعه خطاطی شده‌ای که مورد تصویب حضرت عبدالبهاء باشد، تهیه کند. بعد، محمد با خودش گفت: حضرت عبدالبهاء سرشان خیلی شلوغ است. خیلی کارها را باید انجام دهند. هرگز خطاطی پسرک کوچکی را به خاطر نمی‌سپارند. پس یک فیچی تیز برداشت و پایین ورقه‌ای را که ایشان هفته قبل مورد تحسین قرار داده بودند برید و کلمات تحسین آمیز حضرت عبدالبهاء را جدا کرد. می‌توانید بفهمید که قصد محمد چه بود. او می‌خواست همان قطعه خطاطی شده را دوباره به حضرت عبدالبهاء نشان بدهد. اگر چه محمد همیشه راستگو و صادق بود، این کار او در خور سرزنش بود. او سعی کرد نقشه‌اش را فراموش کند، اما نتوانست. ذهن او با افکار غیرصادقانه مسموم شده بود و او آنقدر قوی نبود که بر آن چیره شود.

پنجشنبه بعد از ظهر فرار سید. محمد در صف ایستاد. قطعه خطاطی شده هفته قبل را در دست داشت. از قبل فشار پنجه‌های پشیمانی را احساس می‌کرد. آنقدر از خودش شرم‌منده بود که به زحمت توانست به حضرت عبدالبهاء نگاه کند. بعد، بالاخره نوبت او رسید. مثل همیشه حضرت عبدالبهاء مهربان و با محبت بودند. اما، البته تا نگاهشان به قطعه خطاطی شده افتاد،

فهمیدند چه اتفاقی افتاده است. فکر می‌کنید عکس العمل حضرت عبدالبهاء چه بود؟ آیا ایشان به دوستان و همکلاسی‌های محمد گفتند که او مرتکب چه خطایی شده و او را جلوی دیگران شرم‌منده و خجالت زده کردند؟ خیر، ابتدا، با محبتی عظیم و نیز بالحنی محکم و بدون تردید فرمودند: «محمد این چقدر شبیه قطعه خطاطی شده هفته پیش است.» ایشان دیگر چیزی نفرمودند، اما طوری او را نوازش فرمودند که برای محمد کاملاً روشن شد که حضرت عبدالبهاء متوجه شده‌اند او چکار کرده است.

۵- نمایش

فعالتهای زیر در پرورش مهارتها و تواناییهای لازم برای اجرای نمایش خلاق تأثیر دارد:

۱- بعد از آنکه اطفال تمرین معمول کشش بدن را در مربعهای خیالی خود انجام دادند، از آنها بخواهید بدن خود را تا آنجا که ممکن است کوچک کنند، و تا حد مقدور بزرگ کنند، تا آنجا که ممکن است کوتاه کنند و تا آنجا که ممکن است بلند کنند، تا آنجا که ممکن است شق و رق باشند و تا آنجا که ممکن است مچاله شوند.

۲- تمرین بعدی را این گونه شروع کنید که از یکی از مترتبان بخواهید از محوطه‌ای که کلاس در آن تشکیل می‌شود خارج شود. این کودک «جستجوگر» است. بقیه بچه‌ها باید نقطه‌ای را در نظر بگیرند که وقتی «جستجوگر» وارد می‌شود باید آن را پیدا کند، و بعد به آنها کمک کنید تعیین نمایند که وقتی او به آن نقطه رسید، چه وضعیتی را به خود بگیرد. اطمینان حاصل کنید وضعیت انتخاب شده چندان دشوار نباشد. فی المثل، آنها ممکن است بخواهند «جستجوگر» در نقطه خاصی زیر درختی بایستد و دستش را به تنه درخت تکیه دهد. بچه‌ها این حالت را با کف زدن به «جستجوگر» می‌فهمانند. موقعی که «جستجوگر» به نقطه مورد نظر نزدیکتر و نزدیکتر می‌شود، صدای کف زدن باید بلندتر و بلندتر شود. هر چه «جستجوگر» از آن نقطه دورتر شود، صدای کف زدن باید ضعیف‌تر شود. وقتی که نقطه مورد نظر را پیدا کرد، به همان طریق از صدای کف زدن برای اینکه وضعیت صحیح ایستاده را به وی بفهمانند استفاده می‌شود. اگر وقت اجازه دهد، تمرین را چندین مرتبه تکرار کنید تا به همه بچه‌ها فرصتی داده شود که حداقل یک مرتبه نقش «جستجوگر» را بازی کنند.

اکنون ممکن است از بچه‌ها بخواهید فعالتهایی را انجام دهند که درک آنها را از داشتن دیده خطاپوش افزایش دهد، چه که موضوع این درس دیده خطاپوش است. برای آنها توضیح دهید که داستانهای کوتاهی را برای آنها تعریف خواهید کرد، اما داستان را ناتمام می‌گذارید. آنها باید داستان را به‌طور فی البداهه بازی کرده به پایان برسانند و نشان دهند که چگونه در یک وضعیت، شخصی می‌تواند «عیبجو» و شخص دیگر دارای دیده خطاپوش باشد.

در آغاز داستان حضرت عبدالبهاء و محمد و قطعه خطاطی شده‌اش را به آنها یادآوری کنید.

توضیح دهید که در یک وضعیت واحد، شخص دیگری ممکن بود وقتی متوجه می شد که محمد با خطاطی اش چه کرده است او را تحقیر نماید. اما حضرت عبدالبهاء دارای دیده خطاپوش بودند، پس نظر محمد را به اشتباهش جلب کردند بدون آنکه او را مورد بی مهربی قرار دهند.

بعد، داستانهای زیر را به نوبت برای کودکان تعریف کنید. وقتی به پایان هر داستان نزدیک می شوید، یکی از کودکان را در کلاس مأمور کنید «شخص خطا کار» باشد و دیگری نقش «عیبجو» را بازی کند و نفر سوم نقش «شخص خطاپوش» را ایفا نماید. آنها را به جلوی کلاس احضار کنید و از آنها بخواهید پایان داستان را به طور فی البداهه بازی کنند و بقیه بچه ها هم بنشینند و تماشا کنند.

۱ - شاید خاویر (Xavier) شعری را که قرار بود برای کلاس حفظ کند، می بایست بیشتر مرور می کرد، اما فکر کرد به اندازه کافی آن را خوانده است. مادرش به او گفته بود که او به تمرین احتیاج دارد، اما او به حرف مادرش گوش نکرد چون او بیشتر علاقه مند بود که با بچه ها در خیابان بازی کند. در نتیجه وقتی روزی که می بایست شعر را در کلاس از حفظ بخواند رسید، خوب، طبیعی است که برخی از سطرها را فراموش کرد و در گفتن خیلی از لغات تپق زد. اما قسمتهایی را که به خاطر داشت خیلی قشنگ اجرا کرد. صدای او خیلی قوی و صاف بود. البته، خاویر متوجه شد که می بایست بیشتر تمرین می کرد. موقعی که پشت میز نشست، وجودش پر از غم شد. در این حال یکی از همکلاسی هایش که کنار او نشسته بود «عیبجو» و دیگری دارای دیده خطاپوش بود. همکلاسی عیبجو به او چه گفت؟ آن کسی که دیده خطاپوش داشت چه گفت؟

۲ - اگر بچه ها یک امتیاز دیگر می گرفتند بازی فوتبال را می بردند. آنها ماهها سخت تمرین کرده بودند. فقط چند دقیقه به پایان بازی مانده و توپ دست آنها بود. راه باز بود و توپ به کاستاس (Kostas) پاس داده شد. او از نقطه ای که قرار گرفته بود می توانست گل بزند و امتیاز لازم را برای تیمش به دست آورد. بچه های دیگر سخت به هیجان آمده بودند. آنها یقین داشتند که بازی را خواهند برد. اما، بعد، ضربه کاستاس به خطا رفت. بچه های تیمش نمی توانستند آنچه را که می دیدند باور کنند. آنها بازی را باختند و غمگین و افسرده زمین را ترک کردند. همبازی «عیبجو» چگونه با کاستاس رفتار می کند؟ همبازی خطاپوش به او چه می گوید؟

۳ - الیزا (Eliza) به برادر و خواهرش قول داد که به مادرشان پیغام خواهد داد که آنها از مدرسه دیر به خانه خواهند رفت. آنها می بایست برای نمایشنامه مدرسه تمرین می کردند و احتمالاً تا بعد از وقت شام به خانه بر نمی گشتند. آنها به الیزا گفتند که فراموش نکند، چون آنها می دانستند اگر مادرشان پیغام را دریافت نکند نگران خواهد شد. الیزا قول داد که به خاطر خواهد سپرد و به طرف خانه راه افتاد. وقتی به خانه رسید، مادرش بیرون خانه در حال پهن کردن رختهای شسته شده بود، پس به خانه رفت و شروع به نوشتن تکالیفش کرد. اول به معادلات ریاضی پرداخت و بعد قرائت را انجام داد. بعداً به خطاطی پرداخت. وقتی کارش تمام شد از مادرش پرسید که آیا می تواند بیرون بازی کند. مادرش اجازه

داد، به شرط آنکه تا وقت شام برگردد.

در این موقع مادر الیزانگران شد که چه اتفاقی برای بقیه بچه‌هایش افتاده است. از آنها بعید بود که به او نگویند کجا رفته‌اند. وقت شام نزدیک شد و نگرانی او شدت گرفت. کجا می‌توانستند باشند؟ آنها بالاخره به خانه آمدند. مادر آنها را سرزنش کرد و گفت: «تا حالا کجا بودید؟» آنها به خاطر نگران کردن مادرشان عذرخواهی کردند و توضیح دادند که از الیزا خواسته بودند به او بگویند که آنها مشغول تمرین نمایشنامهٔ مدرسه بودند. وقتی الیزا به خانه آمد و برادر و خواهرش را دید، ناگهان متوجه شد فراموش کرده پیغام آنها را به مادرش بدهد. قبل از آنکه بتواند بگوید که متأسف است، خواهرش که «عیبجو» بود حرف زد. او به الیزا چه گفت؟ بعد، برادرش که خطاپوش بود حرف زد. او چه گفت؟

اگر وقت اجازه دهد و کودکان مشتاق ادامه دادن به تمرین باشند، می‌توانید به داستانهای کوتاه دیگری بیندیشند که آنها به همین طریق، فی‌البداهه اجرا کنند.

و - نقاشی

از متریان بخواهید صحنه‌ای یا تصویری را نقاشی کنند که آنچه را در این درس یاد گرفته‌اند تقویت کند. تصویری از محمد با قطعه‌ای خطاطی شده در دستش ممکن است انتخاب مناسبی باشد.

ز - مناجاتهای خاتمه

درس چهاردهم

الف - از بر خواندن و حفظ کردن مناجات

در آغاز مثل همیشه کلاس را با تلاوت مناجات شروع کنید. بعداً، می‌توانید به کودکان کمک کنید حفظ کردن مناجاتی را که در درس ۱۲ ارائه گردیده است به‌تمام برسانند.

ب - حفظ کردن نصوص

نظرات زیر در توضیح بیانی که انتظار می‌رود امروز متریان حفظ کنند، به شما کمک می‌کند: شهامت و شجاعت داشتن یعنی پای فشردن برای آنچه که درست و حق است، و دفاع از کسانی که نیاز به کمک دارند، حتی اگر ما را در خطر قرار دهد. رفتن به نقاط ناشناخته، مواجه شدن با وضعیتهای جدید، انجام دادن کارهایی که دیگران قبل از ما هرگز انجام نداده‌اند، نیاز به شهامت دارد.

در طی یکی از خطرناکترین دورانهای حیات حضرت عبدالبهاء، وقتی که دشمنان ایشان دسیسه می‌چیدند که ایشان را از عکا به نقطه‌ای دور دست تبعید کنند یا حتی ایشان را به قتل برسانند، هیکل مبارک با همان نیرو و آرامش به کار خود ادامه دادند، گویی هیچ اتفاق مهمی نخواهد افتاد. کسانی که به ایشان عشق می‌ورزیدند نگران بودند و میل داشتند که ایشان به نقطه امنی فرار کنند. کنسول اسپانیا، یکی از تحسین‌کنندگان بزرگ حضرت عبدالبهاء بود. یک کشتی باری در اختیار ایشان قرار داد تا از عکا ایشان را دور کند و به نقطه امنی برساند. حضرت عبدالبهاء قبول نکردند و فرمودند: «حضرت باب فرار نکردند؛ حضرت بهاء‌الله فرار نکردند؛ من هم فرار نخواهم کرد.» برای اینکه همیشه به خاطر داشته باشیم که باید در زندگی با هر وضعیتی با شهامت روبرو شویم این بیان را به خاطر می‌سپاریم:

رَأْسُ الْقُدْرَةِ وَالشَّجَاعَةِ هُوَ إِعْلَاءُ كَلِمَةِ اللَّهِ وَالْإِسْتِقَامَةِ عَلَى حُبِّهِ (۱۹)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: اصل قدرت و شجاعت ترویج کلمه الهی و پایداری بر دوستی اوست.)

رأس (اصل، منشأ)

۱ کیونگ می در دهی واقع در دزه زندگی می‌کند. آب دهکده از برفهای آب شده رأس کوههای مجاور می‌باشد. منشأ آب دهکده برف روی کوههاست.

۲ خانم پاترز (Putters) دارای سه کودک زیبا و خوش رفتار است. کودکان او منشأ سزور و خوشحالی او هستند.

اعلاء (ترویج کردن، تبلیغ کردن)

۱ دو تن از دوستان شعاع شروع به بحث کردند و هر دو عصبانی شدند. شعاع به آنها کمک کرد که نقطه نظرات یکدیگر را بفهمند و آشتی کنند. شعاع همیشه آرامش و تفاهم میان دوستان را ترویج می‌کند.

۲ موقعی که گیتا داشت به مدرسه می‌رفت، از رادیو اعلامیه‌ای را در باره فیلم جدیدی که در شهر در حال نمایش بود، شنید. صاحبان سینما فیلم را تبلیغ می‌کردند.

استقامت (پایداری)

۱ از روح الله خواسته شد که ایمانش به حضرت بهاء‌الله را انکار کند و الا کشته خواهد شد. اما علی‌رغم تهدیدهای دشمنان، او به امر وفادار باقی ماند. روح الله در محبتش به حضرت بهاء‌الله پایدار بود و در مقابل دشمنان استقامت کرد.

۲ زوندای (Zvondai) به دهکده دور افتاده‌ای مهاجرت کرد. اگرچه دلش برای خانواده تنگ شده و با مشکلات بسیاری مواجه شده بود، اما استقامت کرد و در نقطه مهاجرتی اش باقی ماند.

ج - سرودها

د - قصه‌ها

مارناروت یکی از بهاییان اولیه غرب به علت اقدامات شجاعانه و شهامتش معروف است. حضرت ولی امرالله نسبت به او بسیار محبت داشتند و با عبارت «خادم برازنده و درخشنده حضرت بهاءالله» (Star Servant of Baha'u'llah) به او اشاره می‌کردند. امروزه، که امر بهایی کاملاً شناخته شده است، مراجعه به مردم از هر طبقه اجتماعی و ابلاغ پیام حضرت بهاءالله به آنها آسان است. در ایام اولیه، بندرت کسی مطلبی در مورد امر مبارک می‌دانست و تبلیغ و ترویج امر مبارک، بخصوص در میان افراد برجسته و صاحب نفوذ، شهامت و شجاعت می‌خواست.

داستان امروز مادر مورد مارناروت توسط حضرت امه‌البهاء روحیه خانم بیان شده است. خود ایشان مبلغی بسیار برجسته برای امر مبارک و نمونه شهامت و توکل به قوه روح القدس بودند. وقتی که بزرگتر شوید، مطالب زیادی در مورد خدمات عظیم روحیه خانم به امر مبارک خواهید شنید و زمانی مطمئناً کتاب زیبایی را که ایشان در مورد حضرت ولی امرالله نوشته‌اند خواهید خواند. حالا داستان مارناروت را می‌شنویم.

وقتی روحیه خانم دختر جوانی بودند، مارناروت به مونترال واقع در کانادا که محل زندگی و اقامت خانواده روحیه خانم بود، سفر کرد. پدر و مادر روحیه خانم از بهائیان بسیار محترم و برجسته بودند. مادر ایشان یکی از عجیب‌ترین و استثنایی‌ترین زنان بهایی زمان ما و بسیار مورد محبت حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله بود. پس می‌توانید مجسم نمایند که چقدر بودن در کنار یکدیگر باید برای این دو بانوی بزرگوار، یعنی مادر روحیه خانم و مارناروت، فوق‌العاده بوده باشد.

در آن روزها بهائیان زیادی در امریکای شمالی نبودند. در کانادا، گروه اصلی بهائیان در مونترال زندگی می‌کردند. سفر مارناروت به این شهر خیلی استثنایی بود و مادر روحیه خانم ترتیبی داد که مارناروت با رئیس ایستگاه رادیو محلی مصاحبه‌ای داشته باشد.

روحیه خانم داستان را این‌گونه تعریف می‌کنند: در یک روز زیبای بهاری، مادرم مارناروت را با خود به ایستگاه رادیو برد تا او را به رئیس ایستگاه معرفی کند. آنها به در جلویی خانه رفتند که کاملاً باز بود و نور خورشید به درون آن می‌تابید. در سمت چپ دیوار، قفسه‌ای روی رادیاتور قرار داشت و روی این قفسه گلدانی از لاله یکی از گلهای بهاری، گذاشته بودند. مارناروت خم شد و یکی از گلهای لاله را برداشت و بدون اینکه آن را در کاغذ یا چیز دیگری بپیچد، در دست گرفت، از در جلویی خارج و سوار اتومبیل شد. آنها حرکت کردند. به خاطر

دارم در آن موقع من که دختر جوانی بودم، با خود فکر می‌کردم که چه کار جالبی کرد، هیچ وقت کسی این کار را نمی‌کند. چون مادر آن روزها خیلی حساس و وسواسی بودیم و اگر می‌خواستیم برای کسی گل ببریم، حتماً آن را در کاغذ فستگی می‌پیچیدیم. اما او در حالی که یک شاخه گل لاله در دست داشت سوار اتومبیل شد و با مادر رفت.

بعد از اینکه مصاحبه پایان یافت و آنها باز گشتند، مادر روحیه خانم واقعه را برای ایشان تعریف کرد. آنها به ایستگاه رادیو رفتند. شخصی ایشان را به دفتر رئیس هدایت کرد. وقتی که آنها معرفی می‌شدند، رئیس از پشت میزش برخاست تا به مارثاروت خوشامد بگوید. در این موقع مارثا قدم پیش گذاشت و شاخه گل را به او داد. مرد گل را در دستش گرفت و نگاهی به آن و سپس نگاهی به مارثاروت انداخت، و چشمانش از اشک پر شد و گفت: «از کجا می‌دانستید که این گل ملی من است؟ من هلندی هستم و در هلند لاله‌ها را گل ملی می‌دانند.» مرد خیلی تحت تأثیر قرار گرفته بود. پانزده دقیقه از وقت رادیو را در اختیار مارثاروت قرار داد تا هر آنچه که می‌خواهد در باره امر بهایی بگوید، گویند که او قبلاً به مادر روحیه خانم گفته بود که میس روت می‌تواند در رادیو در باره صلح صحبت کند، به شرط آنکه کلمه بهایی را بر زبان نیاورد. همین حرکت مارثاروت در بیچه قلب آن مرد را گشود و مارثاروت نطق جالبی در مورد امر ایراد کرد که از رادیو پخش شد و عده زیادی از مردم آن را شنیدند. این اولین نطق رادیویی در باره امر مبارک در کانادا و یکی از اولین سخنرانیهای رادیویی در تاریخ امرالله بود.

امه‌البهائم روحیه خانم داستان را این گونه به پایان می‌رسانند: «آنچه که در آن روز اتفاق افتاد، به من که دختری جوان بودم، آموخت که اگر به حضرت بهاءالله روی بیاوریم و قلب و احساس و توجه خود را بر قوه و قدرت ایشان متمرکز سازیم و در سبیل خدمت به حضرتش خودمان، ناچیزی خودمان، نادانی خودمان، بی‌تجربگی خودمان را فراموش کنیم، الهام و تأیید ایشان به ما خواهد رسید. فکر می‌کنم، اگر بخواهیم، این راه به روی همه ما باز است؛ به روی کودکان، به روی نوجوانان، به روی جوانان، به روی میانسالان، به روی سالمندان، حتی کسانی که دوران کهولت را طی می‌کنند.»

۵- نمایش

برای کمک به بچه‌ها جهت پرورش مهارت‌ها و تواناییهای خود برای نمایش خلاق، می‌توانید

فعالتهای زیر را انجام دهید:

۱- در آغاز از کودکان بخواهید در مربعهای خیالی خود به تمرین کشش بدن بپردازند. از آنها بخواهید در مربعهای خود بمانند و وانمود کنند که از حالتی به حالت دیگر تغییر می‌کنند: از فیل به موش، از مار به شیر، از قورباغه به اسب، از ماهی به نهنگ، از رقااص باله به بازیکن فوتبال، از مرد یا

سایر دانش آموزان به او بگویند که دیگر دوست او نخواهند بود؟

هر قدر آنها او را مسخره کنند یا دست بیندازند، او دوست جدیدش را ترک نخواهد کرد. بالاخره تصمیم می گیرد با سایر دانش آموزان صحبت کند و آنها را قانع نماید که همه می توانند با هم دوست باشند. او این کار را می کند و به علت شجاعت و شهامتش، دانش آموز جدید در میان سایر کودکان پذیرفته می شود.

در هر گروه کودکی را مأمور کنید که نقش دانش آموز جدید را بازی کند و یک نفر دیگر نقش دانش آموزی را که می خواهد با او طرح دوستی بریزد. قسمت‌های مختلف داستان را به کودکان یادآوری و به آنها کمک کنید آن را فی البداهه بازی کنند. نمایش با گروهی از دانش آموزان شروع می شود که در انتظار ورود معلمشان مشغول بازی هستند. شما همراه با دانش آموز جدید وارد صحنه می شوید و می گوید، «بیچه‌ها، مایلم دانش آموز جدیدی را به کلاس من معرفی کنم.»

و - نقاشی

برای تاکید بر اهمیت توکل به خداوند، می توانید از کودکان بخواهید تصویری از مارثاروت را بکشند که در حال هدیه کردن گل لاله به رئیس ایستگاه رادیو یا در حال ایراد نطقی رادیویی راجع به امر مبارک است که بسیاری از مردم آن را شنیدند.

ز - مناجاتهای خاتمه

درس پانزدهم

هدف این درس تأثیر گذاشتن بر کودکانی است که می خواهند عرفان الهی موضوع اصلی و مهم زندگی آنها باشد. نظراتی که شما باید به آنها منتقل کنید تا به این هدف برسند، متنوعند و در واقع شما باید هر از گاهی در ارتباط با هر موضوع دیگری این مطلب را بیان کنید. بنا بر این، این درس با همان شکل و شمایل در سهای قبلی نوشته نشده است. در عوض، شامل نظرات متعددی است که خود شما باید به دقت مطالعه نمایید. وقتی که در خصوص این نظرات تفکر عمیق نمودید و نتیجه گیری کردید، می توانید به زبانی که کودکان به راحتی بتوانند درک کنند موضوع را برای آنها توضیح دهید. در آغاز، از شما می خواهیم که در مورد فقراتی از آثار مبارک که ذیلاً درج می شود عمیقاً فکر کنید. بعداً می توانید یک یا دو مورد از آنها را انتخاب کنید تا کودکان بعد از مرور مناجاتی که در درس دوازدهم عرضه شد، در کلاس حفظ کنند.

أَوَّلُ الْأَمْرِ عِرْفَانُ اللَّهِ وَ آخِرُهُ هُوَ التَّمَسُّكُ بِمَا نُزِّلَ مِنْ سَمَاءٍ مَشِيَّتِهِ الْمُهِمَّةِ

عَلَىٰ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ (۲۰)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: اول امر شناسایی خداوند است و آخر آن تمسک به آن چیزی است که از آسمان اراده غالبه الهیه بر اهل زمین و آسمان نازل می شود.)

لِذَا أَنْجَحَ مِي غَوِيْد لِيُوْجِهَ اللّٰهَ بُوْدَه كِه شَايْد نَاسِ اَز حُجُبَاتِ نَفْسِ وَ هُوِيْ پَاك

شُوْنْد وَ بَه عَرْفَانِ حَقِّ كِه اَعْلَى الْمَقَامِ اسْتِ فَاَنْزَ گَرْدَنْد. (۲۱)

چِه اَفْتَابِهَائِي مَعَارِفِ كِه دَر ذَرَه مَسْتُوْر شُدَه وَ چِه بَحْرَهَائِي حَكْمَتِ كِه دَر قَطْرَه

پَنَهَانِ گِشْتَه ... (۲۲)

جَمِيْعِ اَشْيَاءِ حَاكِي اَز اَسْمَاءِ وَ صِفَاتِ الهِيَه هَسْتَنْد، هَر كَدَامِ بَقْدَرِ اسْتِعْدَادِ خُوْدِ

مُدِلِّ وَ مُشْعِرِنْد بَر مَعْرِفَتِ الهِيَه ... (۲۳)

نَسْنَلُ اللّٰهَ اَنْ يُّوْفِقَ اَلْكُلَّ وَ يُعْرِفَهُمْ نَفْسَه وَ اَنْفُسَهُمْ (۲۴)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: از خداوند می خواهیم که همه را موفق بدارد و خودش و ایشان را به آنها بشناساند.)

شکی نیست که این فقرات از بیانات مبارک که هم اکنون به نظرانی اشاره نموده که مایلید با کودکان در میان بگذارید: اول هر امری معرفت خداوند است؛ بدون این معرفت هر کاری که ما در این جهان انجام دهیم معنی یا اهمیتی ندارد. هدف از همه چیز اطاعت از او امر الهی است؛ اگر ما با روح اطاعت به احکام او عمل نکنیم، هر کاری که در این جهان انجام می دهیم بی نتیجه خواهد بود. ما معرفت الهی را از طریق مظاهر ظهور او کسب می کنیم. مظاهر ظهور الهی ما را تربیت می کنند، و این کار را صرفاً به خاطر خدا انجام می دهند. با تعالیم آنها، ما قلوب خود را از امیال دنیوی پاک و پاکیزه می کنیم. کلام آنها حجابهایی را که موجب جدایی ما از خالق ما می باشد می سوزانند و ما را به معرفت و عرفان خداوند می رسانند. اگر به اطراف خود نگاهی بیندازیم، متوجه می شویم که تمام آفریده های خداوند از عظمت و قدرت خدا با ما سخن می گویند. هر مخلوقی یکی از صفات خداوند را منعکس می نماید و به روش خود عرفان الهی را بیان می کند. در هر ذره، آفتابهای درخشان حقیقت وجود دارد، و در هر قطره می توانیم دریاها را ببینیم.

حال، شما مدتی را با جدیت و پشتکار با گروهی از کودکان کار کردید و نهایت تلاش خود را نمودید تا به آنها کمک کنید که خصوصیات و صفات روحانی خود را که خداوند به آنها عنایت کرده پرورش دهند. شما آنها را به حفظ کردن مناجاتها و نصوصی از آثار مبارک تشویق کردید؛ سرودهایی را به آنها آموختید و قصه هایی را برای آنها تعریف کردید؛ بازیهای آموزنده ای را برای آنها ترتیب دادید و فرصتی برای بیان مکنونات خود در قالب بازیهای نمایشی برای آنها فراهم نمودید. تردیدی نیست که با این فعالیتها، که شما در نهایت محبت و مهربانی در اجرای آن به آنها کمک کردید، آنها به بهبود و اصلاح خصوصیات خود پرداخته و آداب و عاداتی را در زندگی روحانی

خویش اتخاذ کرده‌اند. آنچه که اکنون شما باید به آن بیندیشید ارتباط بین عمل و عرفان است. بزرگترین موهبتی که خداوند به ما اعطا فرموده استعداد درک و فهم است. گل می‌تواند بی نهایت زیبا باشد؛ اما هیچ اطلاعی از زیبایی خود ندارد. پرنده می‌تواند زیباترین نغمه‌ها را بخواند؛ اما ارزش نغمه‌خوانی و آواز خود آگاهی ندارد. نوع بشر خلق شده تا زیبایی را بشناسد و آگاهانه برای رسیدن به کمال تلاش کند. فضیلت‌هایی که شما در پرورش آن به کودکان کمک کردید در تمام طول حیاتشان استمرار نخواهد داشت، آنها به آسانی تحت فشار نفس اماره از میان خواهند رفت، مگر آنکه شخصیت روحانی و اخلاقی هر کودک بر مبنای شالوده‌ای محکم از عرفان و درک درست و واقعی ساخته شود. بنا بر این، در ادامه کار با کودکان، شما باید از هر فرصتی برای جلب توجه آنها به اهمیت کسب دانش و حصول معرفت، بخصوص عرفان الهی، استفاده نمایید.

داستانهای زیادی از زمان حضرت بهاء‌الله وجود دارد که نشان می‌دهد مردم چقدر مجذوب علم و دانش ایشان می‌شدند و در بحر حیرت مستغرق می‌گشتند. یکی از این داستانها مربوط به سفر حضرت بهاء‌الله به خطه نور، ناحیه محل تولد ایشان در مازندران است. این سفر بلافاصله بعد از اقبال ایشان به حقیقت ظهور حضرت باب صورت گرفت:

شور و شوق مردم مازندران در استقبال از حضرت بهاء‌الله واقعاً چشمگیر و استثنایی بود. آنها از شیوایی کلام، قوه استدلال ایشان در اعلام طلوع بوم جدید الهی و دلایلی که مطرح می‌کردند غرق در حیرت شدند و به عظمت امر حضرت باب یقین نمودند. آنها شور و اشتیاق ایشان را ستایش می‌کردند و عمیقاً تحت تأثیر انقطاع، تواضع و فروتنی ایشان قرار می‌گرفتند. هیچ کس جرأت مخالفت با ایشان را نداشت بجز عموی ایشان که عزیز نام داشت. او نسبت به محبت و احترامی که مردم به حضرت بهاء‌الله نشان می‌دادند حسادت می‌کرد.

عزیز که از موقفیت حضرت بهاء‌الله احساس خطر می‌کرد، تصمیم گرفت از ملای معروف منطقه، که تصور می‌شد دارای علم بسیار و مدافع حقیقت اسلام است، تقاضای کمک کند. عزیز خطاب به او گفت: وای جانشین رسول الله، می‌بینی چه بر سر دین اسلام آمده است. جوانی کلاهی که در زمره روحانیون نیست، با لباس درباری به نور آمده و به حصن حصین ایمان حمله می‌نماید و دین اسلام را منهدم می‌سازد. برخیز دین خدا را نصرت کن جلو او را بگیر و از هجومش جلوگیری کن. ملا محمد قوت لازم برای روبرو شدن با حضرت بهاء‌الله را در خود نیافت، پس خیلی سعی کرد تا عزیز را ساکت کند و به او اطمینان داد که از او محافظت خواهد کرد و سپس او را مرخص کرد. اما پیامی که حضرت بهاء‌الله به آن ناحیه آورده بودند به سرعت منتشر می‌شد و شاگردان ملا پیوسته به او فشار می‌آوردند که شخصاً با حضرت بهاء‌الله ملاقات کند و به ماهیت این ظهور جدید پی ببرد. باز هم ملا شجاعت و شهامت این کار را نیافت. بالاخره، با تأخیر زیاد، تصمیم گرفت دو نفر از باسوادترین شاگردانش را که خیلی

مورد اعتماد او بودند به حضور حضرت بهاء‌الله بفرستد تا صحت و سقم پیام حضرت بهاء‌الله را تعیین نمایند. او به همه وعده داد که قضاوت این دو فرد مورد اعتمادش را قبول خواهد کرد و تسلیم تصمیم آنها خواهد شد.

وقتی که دو فرستاده مزبور به حضور حضرت بهاء‌الله رسیدند، ایشان در جمعی نشسته و به تفسیر یکی از سوره‌های قرآن مشغول بودند. آنها با اعتماد به نفس زیاد وارد جلسه شدند و آماده بودند سؤالات خود را مطرح و میزان علم و دانش حضرت بهاء‌الله را امتحان کنند. اما موقعی که به بیانات حضرت بهاء‌الله گوش دادند، مجذوب شیوایی بیان و عمق معانی بیانات ایشان شدند. ملا عباس، یکی از دو فرستاده مزبور، کاملاً تحت تأثیر ایشان قرار گرفت. او از جایش برخاست آهسته عقب عقب رفت و به حال خضوع و عبودیت کامل دم در ایستاد و در حالی که اشک به چشم داشت و از شدت احساسات می‌لرزید به دوستش گفت: «می‌بینی که من در چه حالی هستم. اصلاً نمی‌توانم هیچ سؤالی از حضرت بهاء‌الله بپرسم. هر سؤالی را که می‌خواستم از محضر مبارک بپرسم، ناگهان از نظرم محو شده. تو خود می‌دانی. اگر می‌توانی سؤالی بکنی بکن تا جواب بشنوی. یا اینکه برگرد نزد معلممان برو و او را از حال و وضعیت من آگاه کن. به او بگو که عباس دیگر نمی‌تواند نزد او برگردد و این آستان را ترک نخواهد کرد. ریفیقش که وضعیتی مشابه او داشت در جواب گفت: «من دیگر کاری با معلم ندارم. در این لحظه با خدای خود عهد کردم که بقیه زندگی را در خدمت حضرت بهاء‌الله باشم. حضرت بهاء‌الله تنها مولای معلم واقعی من است.»

به این ترتیب دو فرستاده ملای معروف هرگز نزد معلم خود برنگشتند. خبر اقبال این دو نفر به سرعت پخش شد و مردم را از خواب بیدار کرد. مردم از هر طبقه اجتماعی به نور سفر کردند تا به حضور حضرت بهاء‌الله برسند و از علم الهی ایشان بهره‌مند گردند. تعداد قابل توجهی از آنها به امر جدید خداوند مؤمن شدند. اما همانطور که شما می‌دانید، این توفیق و بسیاری از سایر موفقیت‌های اولیه امر الهی حسادت کسانی را که از جهالت و نادانی مردم استفاده می‌کردند و بر آنها حکومت می‌نمودند، برانگیخت. طولی نکشید که موجی عظیم از اذیت و آزار در سراسر کشور بلند شد، و رنج و بلای غیر قابل تصویری را برای حضرت باب و حضرت بهاء‌الله ایجاد نمود.

همانطور که قبلاً ذکر شد، این فقط یکی از داستانهای بسیاری در مورد قوت علم و دانش حضرت بهاء‌الله است. در سیر مطالعات خود شما، در مدارس تابستانی و زمستانی، کنفرانسها و کارگاههایی که شرکت می‌کنید، می‌توانید داستانهای بسیاری از این دست گردآوری کنید، آنها را خوب فرا بگیرید و هر زمان که فرصتی فراهم آمد آنها را برای بچه‌ها تعریف کنید. و اما در خصوص وقتی که در کلاس به نمایش خلاق اختصاص یافته است، داستانهای

متعددی در باره نفوس تشنه علم و دانش و متحزی حقیقت وجود دارد که کودکان می توانند آنها را بازی کنند. در هر دیانتی داستانهایی در باره کسانی که در جستجوی مظاهر ظهور عصر خود بر آمدند و به مقصود خود رسیدند، وجود دارد. البته در تاریخ اولیه امر مبارک شما داستانهای زیادی از این قبیل خواهید یافت. ممکن است مایل باشید با بعضی از اعضاء جامعه ملی خود صحبت کنید و دریابید، در زمانی که اکثریت مردم هیچ اطلاعی در مورد یوم جدید الهی نداشتند، چگونه معدود مؤمنین اولیه کشور مقام حضرت بهاءالله را شناختند. همچنین، داستانهایی در باره دانشمندان بزرگی وجود دارد که در باره اسرار عالم به جستجو و تحقیق پرداختند و اکتشافاتی انجام دادند. وضعیتهای متعددی از زندگی خود کودکان نیز وجود دارد که می توان مورد بحث قرار داد و به صورت نمایش اجرا کرد.

سرود خواندن و نقاشی کردن نیز، طبق معمول، باید بخشی از کلاس را تشکیل دهد. شما باید به دقت چند سرود را که برای کلاس مناسب باشد انتخاب کنید و به فکر تصویر یا صحنه ای باشید که متریان بتوانند نقاشی کنند و نظراتی را که سعی می کنید تعلیم دهید تقویت نماید.

بالاخره، یک مرتبه دیگر بر این نکته باید تاکید کرد ایجاد شور و اشتیاق در کودکان برای کسب دانش و کمک به آنها برای پرورش استعداد خود جهت تحزی حقیقت اهدافی نیستند که بتوان در طی یک یا دو درس به آن دست یافت. آنها در زمره مهمترین اهداف کل مساعی آموزشی شما هستند. کلاسهای کودکان بهایی طالب القائات جزمی به کودکان نیستند. برعکس، آنها فرصتهایی عالی برای بیدار کردن عشق به دانش، نگرشی باز و روشن نسبت به یادگیری و میل مداوم جهت تحزی حقیقت در آنها است. با در نظر داشتن این افکار، شما وارد مجموعه پانزده درس دوم می شوید که معرفتی را نسبت به دو مظهر ظهور منتقل می کنند.

درس شانزدهم

همانطور که در بخشهای مقدماتی این کتاب ذکر شد، هر یک از پانزده درس دوم بر موضوعی مربوط به زندگی یکی از دو مظهر ظهور الهی در این عصر و زمان متمرکز است. پنج درس اول به شخص حضرت باب مربوط می شود در حالی که ده درس باقیمانده بر زندگی و رسالت حضرت بهاءالله تمرکز دارد.

اگرچه ساختار در سها شبیه پانزده درس اول است، اما از نظر محتوا به نحوی بارز از آنها دور می شوند و تا حدی سخت تر و وقت گیر تر می شوند. پس حائز اهمیت است که شما مطالب را کاملاً مرور نمایید تا با آن آشنا شوید و بتوانید تصمیم بگیرید که چگونه آن را با شرایط خاص متریان خود وفق دهید و به کار ببرید.

مراجع

- ۱ - بیان حضرت بهاء‌الله /
Baha'i Prayers: A Selection of Prayers Revealed by Baha'u'llah and 'Abdu'l-Baha
(مأخذ این بیان در کتب فارسی و عربی معلوم نشد، اصل بیان از حافظه یکی از یاران نقل گردید - م)
- ۲ - این حکمت - مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، صفحه ۳۹
- ۳ - کلمات مکتونه عربی، فقره ۳۶
- ۴ - سورة الملوک - الواح نازلہ خطاب به ملوک و رؤسای ارض، صفحه ۲۸
- ۵ - مناجات لقا - ایام تسعه، صفحه ۵۳۰
- ۶ - اصل بیان یافت نشد. ترجمه آن در صفحه ۱۳۶ جلد اول **Tablets of Abdu'l-Baha Abbas** مندرج است.
- ۷ - منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۱۸۹
- ۸ - بیان حضرت عبدالبهاء نقل در صفحه ۴۸۳، جلد دوم، **Tablets of Abdu'l-Baha**
- ۹ - مناجاة، طبع برزیل، صفحه ۱۲۰، شماره ۱۰۶
- ۱۰ - ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء / **Foundation of World Unity, p. 43**
- ۱۱ - مجموعه مناجات چاپ آلمان، طبع ثانی، صفحه ۳۹۵
- ۱۲ - کلمات مکتونه عربی، فقره ۵۲
- ۱۳ - بشارت دوازدهم از لوح بشارت - مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، صفحه ۱۲۱
- ۱۴ - کلمات مکتونه فارسی، فقره ۳۹
- ۱۵ - لوح ناپلئون - الواح نازلہ خطاب به ملوک، صفحه ۱۰۲
- ۱۶ - لوح طب - مجموعه الواح طبع مصر، صفحه ۲۲۵
- ۱۷ - بیان حضرت عبدالبهاء مندرج در صفحه ۶۵، جلد اول، **Tablets of Abdu'l-Baha**
- ۱۸ - کلمات مکتونه فارسی، فقره ۵۹
- ۱۹ - کلمات حکمت - مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، صفحه ۳۵
- ۲۰ - آثار قلم اعلی، جلد ۲، صفحه ۶۰
- ۲۱ - مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، صفحه ۲۳۸
- ۲۲ - ایقان، صفحه ۷۵
- ۲۳ - همان مأخذ
- ۲۴ - لوح علی - مجموعه اقتدارات، صفحه ۲۹۵
- ۲۵ - منتخباتی از آیات حضرت اعلی، صفحه ۸۷

- ۲۶ - منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۵۵
- ۲۷ - منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۵۶
- ۲۸ - منتخبات آیات، صفحه ۱۱۹
- ۲۹ - لوح رضوان العدل - آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۲۴۵
- ۳۰ - منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۳۷
- ۳۱ - مطالع الانوار، صفحه ۸۰
- ۳۲ - منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۳۹
- ۳۳ - مناجاة، طبع برزیل، صفحه ۱۸۲
- ۳۴ - سوره هیکل - کتاب مبین، صفحه ۱۷
- ۳۵ - لوح شیخ نجفی، صفحه ۱۷
- ۳۶ - همان، صفحه ۱۶
- ۳۷ - کتاب اقدس، بند ۳۹
- ۳۸ - ایقان، صفحه ۱۹۴
- ۳۹ - همان
- ۴۰ - قرن بدیع، طبع کانادا، صفحات ۲۸۴ - ۲۸۳
- ۴۱ - منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۲
- ۴۲ - قرن بدیع، طبع کانادا، صفحه ۳۰۱
- ۴۳ - کتاب اقدس، بند ۷۵
- ۴۴ - قرن بدیع، صفحه ۳۱۳
- ۴۵ - ادعیه حضرت محبوب، طبع قاهره، صفحه ۳۱۹
- ۴۶ - سورة البیان - آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۱۱۴
- ۴۷ - ادعیه حضرت محبوب، طبع قاهره، صفحه ۱۹۳
- ۴۸ - همان، صفحه ۱۹۶
- ۴۹ - همان
- ۵۰ - قرن بدیع، صفحه ۳۷۲
- ۵۱ - کلمات مکنونه عربی، فقره ۲
- ۵۲ - قرن بدیع، صفحه ۴۲۵
- ۵۳ - بهاءالله شمس حقیقت، صفحه ۳۸۳
- ۵۴ - همان
- ۵۵ - همان، صفحه ۳۸۴

- ۵۶ - منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۲۵۰
- ۵۷ - همان، صفحه ۱۰۰
- ۵۸ - تذکرة الوفا، صفحه ۱۱
- ۵۹ - لوح شیخ نجفی، صفحه ۱۶
- ۶۰ - قرن بدیع، صفحه ۳۷۲
- ۶۱ - منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۴۰
- ۶۲ - قرن بدیع، صفحه ۳۷۷
- ۶۳ - بهاءالله شمس حقیقت، صفحه ۴۷۵
- ۶۴ - همان، صفحه ۴۷۶
- ۶۵ - لوح مقصود - دریای دانش، صفحه ۲۸
- ۶۶ - کتاب اقدس، بند ۱۸۵
- ۶۷ - بهجت الصدور طبع آلمان، صفحه ۲۱۵
- ۶۸ - نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد ۱، صفحه ۴۴ به نقل از مصابیح هدایت، جلد ۶، صفحات ۴۴۶ - ۴۴۷
- ۶۹ - لوح شیخ نجفی، صفحه ۱۷
- ۷۰ - کلمات مکنونه عربی، فقرة ۱
- ۷۱ - مقدمه کتاب اقدس، صفحه ۲۸ به نقل از قرن بدیع
- ۷۲ - کتاب اقدس، بند ۴
- ۷۳ - کتاب اقدس، بند ۱۲۱
- ۷۴ - قرن بدیع، صفحه ۴۴۵

مجموعه‌ای از سرودها

برای مرثیان کلاسهای اطفال

فهرست

- ۱ - خدای ما (صفات الهی)
- ۲ - خدا (صفات الهی)
- ۳ - پراز آسمان (مظاهر ظهور الهی)
- ۴ - من، تو، ما (اتحاد)
- ۵ - از خاک تا خورشید (مقام انسان)
- ۶ - دعا (دعا)
- ۷ - خدا نزدیک تر گس (صفات الهی)
- ۸ - خوشخویی (خوشرویی و مهربانی)
- ۹ - راز شادی (راز شادی و سرور)
- ۱۰ - درس زندگی (فضایل)
- ۱۱ - قهر و آشتی (بخشش و آشتی)
- ۱۲ - های ابرها! (بذل و بخشش)
- ۱۳ - پروانه (دوست داشتن حیوانات)
- ۱۴ - خدایا! تو خوبی (دعا)
- ۱۵ - چرا با هم نرقصیم (سرور)
- ۱۶ - بچه‌های جهان (وحدت عالم انسانی)
- ۱۷ - آشتی (بخشش و گذشت)
- ۱۸ - اول شما! (اول دیگران)
- ۱۹ - اخم نکن (سرور)
- ۲۰ - چرخها (همدلی در کارها)
- ۲۱ - آدمها و رنگها (امید، وحدت)
- ۲۲ - من فقط آبم (تواضع)
- ۲۳ - گل بگو، گل بشنو (خوشرویی)
- ۲۴ - این پنج انگشت (وحدت)
- ۲۵ - دنیا پراز قشنگیه (شاکر بودن)
- ۲۶ - زیر یک چتر (فداکاری)
- ۲۷ - بشقاب چینی (راستگویی)
- ۲۸ - دوستی (دوستی)
- ۲۹ - دعای صبح (تلاوت آیات و مناجات)
- ۳۰ - خانه ما (خانواده بهایی)

صفات الهی

« خدای ما »

خداوند جهان داناست
خدای مهربان بیناست
به هر حالی که ما باشیم
خدای خوب ما با ما است

*

خدا ما را به هر کاری
به مهر خود کند یاری
خدا ما را نگه دار است
چه در خواب و چه بیداری

*

به هر جایی خدای ما
رساند روزی ما را
خداوندی که ما داریم
ندارد در جهان همتا (۱)

(مثنوی ص ۱۰۰)

صفات الهی

« خدا »

به مادر گفتم آخر این خدا کیست؟
که هم در خانه ما هست و هم نیست
تو گفتی مهربان تر از خدا نیست
دمی از بندگان خود جدا نیست
چرا هرگز نمی آید به خوابم؟
چرا هرگز نمی گوید جوابم؟
نماز صبحگاهت را شنیدم
تو را دیدم، خدایت را ندیدم
به من آهسته مادر گفت: «فرزند!
خدا را در دل خود جوی یک چند
خدا در بوی و رنگ گل نهان است
بهار و باغ و گل از او نشان است
خدا در پاکی و نیکی است فرزند

بُود در زو شناینها خداوند
به هر کاری دل خود با خدا دار
دل کس رازی مهري میازار (۲)

پروین دولت آبادی

مظاهر ظهور

« پراز آسمان »

دلش مثل دریاست

پراز آب و ماهی

دلش مهربان است

ندارد گناهی

*

دلش پاک و روشن

و صاف عین آب است

دلش مثل خورشید

پراز آفتاب است

*

دلش مثل چشمه

روان است و جوشان

به غیر محبت

نمی جوشد از آن

*

دلش آشنا با

غم دیگران است

دلش مثل دریا

پراز آسمان است (۳)

ناصر شاد

اتحاد

« من، تو، ما »

حالا از یک تا صد بشمار

از یک، تا صد، بر هم بگذار

صد یک، تک تک، از صد بردار

یک ها غمگین، خسته، بیزار

*
یک تو، یک من، با همدیگر
یک ما هستیم
صد تو، صد من، تک تک باشیم
تنها هستیم

*
تا من با تو، یک ما هستیم
تنهایی نیست.
در تنهایی خوشبختی نیست،
زیبایی نیست. (۴)

مقام انسان

« از خاک تا خورشید »
چشمهای من دو آینه:
بر جهان بیکران بازند.
گوشهای من دو دریاچه
بر سخنهای روان بازند.

*
پای من از خاک تا خورشید
می رود از نور آسان تر
تا به دست من چراغ ماه
بر زمین تابد فروزان تر

*
صاحب اندیشه ام یعنی
پاسدار نام انسانم.
با همین اندیشه تنها
بهترین مخلوق یزدانم. (۵)

دعا

« دعا »
پروردگارا
بخشنده پاک

سازنده ما
از گوهر خاک

*

مارا نیرومند
در جان و تن کن
دلهای ما را
شاد و روشن کن

*

از راز خوبی
دانائیمان بخش
در تاریکی ها
بینائیمان بخش

*

نامت می راند
هر بدبختی را
آسان می دارد
بر ما سختی را

*

دور از یاد تو
سرگردان هستیم
با درد بسیار
بی درمان هستیم

*

در انسان بودن
یاری کن ما را
از مهر و پاکی
پر کن دنیا را (۶)

(محمد زکریا مولانا)

صفات الهی

«خدا نزدیک فرگس»

تو پرسیدی: «خدا کو؟»

و من گفتم: «همین جاست.»
خدا پیش من و توست
خدا در سینه ماست

*

خدا در آسمانها
خدا روی زمین است
خدا هر جا که باشد
بزرگ و نازنین است

*

خدا نزدیکِ نرگس
خدا نزدیکِ شب بوست
گل و زیبایی گل
نشان از خوبی اوست. (۷)

را محمد زینب

خوشرویی و مهربانی

« خوشخویی »

بزن بر طبل خوشخویی
که زیبا عالمی دارد؛
جهان پر غم، ولی خوشخو
جهان بی غمی دارد:

تام، تام، تام
تاتام، تام، تام

*

بزن بر طبل خوشخویی
دلشادی و خوشبختی است
برای آدم بدخو
زمین رنج و زمان سختی است

تام، تام، تام
تاتام، تام، تام

*

بزن بر طبل خوشخویی

ببخند و خوشزبانی کن

چو خواهی مهر از مردم

به مردم مهربانی کن

تاتام، تام، تام

تاتام، تام، تام (۸)

رسمود لیلی نون

راز شادی و سرور

«راز شادی»

جوی آوازه خوانِ کوچۀ ما

به من آموخت رازِ شادی را

گفت آن نارون که چتر گشود

سایه سبزِ کوچۀ ما بود

آفتابی که روز می تابد

شب که شد، پشتِ کوه می خوابد

ماوروشن که نورِ شامگه است

همه شب تا به صبح پا به ره است

چشمکِ هر ستاره از ره دور

می کشد شب تو را به جانب نور

پیچکِ شادِ خفته بر سرِ بام

همه از زندگی است بر تو پیام

هر کسی هر چه هست خوب و نکوست

نیکی هر کسی حقیقت اوست

هر چه بودیم، راست بنمودیم

زین سبب خوب و شادمان بودیم (۹)

رسمود لیلی نون

فضایل

«درسِ زندگی»

درسِ مهر از روزگار آموختیم

سز هستی راز کار آموختیم

با خود آوردن امیدِ زندگی

از نسیمِ نوبهار آموختیم

شور و شوقِ زندگی را هر نفس

از گریز جویبار آموختیم.
 پرده پوشیدن به راز این و آن
 از سکوتِ شامِ تار آموختیم
 سرفرازی، پایداری، صبر را
 از بلند کوهسار آموختیم.
 شادی آوردن ز کام غم برون
 خود ز ایراشکبار آموختیم.
 گرم جانی از شرار آموختیم
 خاکساری از غبار آموختیم
 ره گشودن پیش پای خلق را
 مازِ خاکِ رهگذار آموختیم. (۱۰)

سرودین یونانی (۱۰)

بخشش و آشتی

« قهر و آشتی »

باز خاله سوسکه امروز

قهره با آقا موشه

صبح تا غروب، یک کلام

حرف نزده با موشه

*

موش تو اتاق نشسته

ساکت و غم گرفته است

نداره هیچ حوصله

دلش یک کم گرفته است.

*

می خواد بگه به سوسکه :

« چرا تو قهری با من ؟

دلَم برات تنگ شده،

بیا با من حرف بزن.»

*

یکدفعه، خاله سوسکه

اخماشو وامی کند

آهسته از زیر چشم
به موش نگاه می کند

*

یواش می گه: «کلید کو؟»

تو اون رو بر نداشتی؟»

می خنده آقا موشه

زود می گه: «آشتی، آشتی» (۱۱)

بذل و بخشش

«های ابرها»

های ابرها،

دانه زیر خاک

تشنه مانده است

می شود هلاک

*

های ابرها

دانه نیست خواب

ناله می کند:

آب! آب! آب!

*

های ابرها،

برقتان کجاست

رعدتان چرا

گنگ و بی صداست؟

*

نیستید اگر

راستی خسیس

خاک را کنید

خیس خیس خیس! (۱۲)

دوست داشتن حیوانات

«پروانه»

پروانه رنگ رنگ زیبا
باز آمده‌ای به خانه ما
در گوشه پنجره نشینی
تا باغ قشنگ را ببینی
مهمان قشنگ رنگ رنگم
همبازی کوچک قشنگم
امروز که غنچه‌های زیبا
لبخند زند به صورت ما
من می‌کنم این دریاچه را باز
پروانه من در آبه پرواز^(۱۳)

(سرود آه پروانه)

دعا

« خدایا تو خوبی »

خدایا، خدایا، تو خوبی تو خوبی
خدایا، جهان را تو خوب آفریدی
بدی نیست در نفس هستی، خدا
زمین و زمان را تو خوب آفریدی

*

خدایا، خدایا، جهان تو پر شد
به کردار و گفتار و اندیشه بد
اگر جسم ما شاخساری است بدبار
نداریم در جان خود ریشه بد

*

خدایا، خدایا، تو ما را کمک کن
که جهانهای ما روشنایی بگیرد
گذارد فرو خوی اهریمنی را
شود پاک و خوی خدایی بگیرد

*

خدایا، خدایا، تو ما را کمک کن

۱- این شعر با موسیقی کودکانه، در نوار رنگین کمان هم هست.

که از کینه در ما نماند نشانی
بگیر از همه فتنه و دشمنی را
به هر کس عطا کن دل مهربانی

*

خدایا، زمین تو دیگر نیازی
به یک حال و روز خوش و تازه دارد
مدد کن که خوبی نگردد فراموش
بدی بس! خدایا، بد اندازه دارد. (۱۴)

سرود مهربانی

سرور

« چرا با هم نرقصیم؟ »

بیا با هم برقصیم
چون باد بامدادی
بیا با هم بخندیم
چو گل با شوق و شادی

*

بیا با هم برقصیم
چنان پروانه آزاد
بیا با هم برقصیم
چو زلف بید با باد

*

بیا با هم بخندیم
چو لبخند سپیده
بیا با هم بخندیم
که صبح نو دمیده

*

بده دستت به دستم
که یار مهربانیم
چرا با هم نرقصیم
چو با هم شادمانیم (۱۵)

سرود شادمانی

وحدت عالم انسانی

« بچه های جهان »

بچه های پاکدل
بچه های مهربان
چشمه های زندگی
روشنیهای جهان

*

غنچه های آرزو
در گلستان امید
سرخگونه یا سیاه
زردگونه یا سفید

*

قلب امروز جهان
زنده از مهر شماست
چشم فردای جهان
روشن از چهر شماست (۱۶)

رحمیرزا مهری

آشتی

« آشتی »

تو وقتی قهر کردی
دل من را شکستی
تو الان چند روز است
که با من قهر هستی

*

پریشب در خیالم
صدایت را شنیدم
همین دیشب دوباره
تو را در خواب دیدم

*

برای دیدن تو
دل من تنگ تنگ است
بدون تو دل من

کلاغی زرد رنگ است

*

بیا تا با نگاهی

به روی هم بخندیم

در دل‌هایمان را

به روی غم بیندیم

*

در آبِ آشتی‌ها

دلِ خود را بشویم

سلامی ساده از نو

به یکدیگر بگوییم (۱۷)

«اول شما!»

قل می‌زنه سماور

قوری چایی روشه

نشسته خاله سوسکه

کنار آقا موشه

*

براش می‌ریزه چایی

- تازه دمه بفرما!

می‌خنده آقا موشه

زود می‌گه: «اول، شما»

*

این می‌گه: «نه، نمی‌شه.»

اون می‌گه: «نه، نمی‌شه.»

این همه ناز و تعارف

کار شونه همیشه.

*

سوسکه می‌گه: «نه آقا

چون شما نمی‌شه.»

اول دیگران

موش می گه: «اول، شما!»

نه به خدا نمی شه!

*

چایی می شه سرد سرد

شب می رسه به دنیا

هنوز می گن این دو تا:

«اول شما بفر ما!»

سرور

«اخم نکن!»

کودکم

چهره ات

آسمانِ آبی من است

خنده ات

صبح آفتابی من است

*

اخم می کنی و باغ سینه ام

خالی از گل و گیاه می شود

جان من که آسمان صاف بود

ابر می شود، سیاه می شود.

*

باز شو، شکفته باش

مثل روی آفتاب و روی ماه

کودکِ عزیز من بخند!

قاه، قاه، قاه... قاه، قاه، قاه (۱۸)

همدلی در کار

«چرخها»

دنده، دنده، چرخها

می روند پایه پای هم

طی کنند راه را

با هم و برای هم

*

چرخها به گردش مدام
کار می کنند صبح و شام
از توان این دو می شود
کارها تمام ...
از دو چرخ دست ساز آدمی
سود می برند عالمی
می توان به کام و نام راه جست
این زمان

به همدلی و مهری و همدلی (۱۹)

« آدمها و رنگها »

سینه‌ها مان سرای امید است
چشمها مان فروغ خورشید است
گر بهاری است جان خرم ماست
زندگی زیر پای محکم ماست
سرخ خون در رگ است انسان را
دوست داریم جلوه جان را
گر سفید است پوستها یا زرد
رنگها را نظر نباید کرد
روی اگر رنگ تیرگی دارد
از سیاهی خبر نمی آرد.
دل سیاهان به چشم ما خوارند
در گلستان زندگی خوارند.
رنگها گر سیاه و سرخ و سپید
یا که زرد است چون گل خورشید
پوشش جان پاک انسان است
پوستی بر حقیقت جان است. (۲۰)

« من فقط آبم »

امید، وحدت

تواضع

ابر را دیدم و به او گفتم:
خوش به حالت که می کنی پرواز
همه جا را قشنگ می بینی
مثل شهر فرنگ می بینی
ناگهان بر زمین می آیی باز

*
گاه در گردش و تماشاایت
می جهد از دل سیاهت برق
می کنی با نگاه رخشنده
بر زمین و بر آسمان خنده
خنده ات تندر و نگاهت برق

*
باد همراه تو ست در پرواز
می پرد او، تو می پری با او
بالهای سیاه گسترده
بر سر آسمان زده پرده
زیر این پرده باد، در هو هو!

*
وقت برگشتنت تماشاایی ست:
می شوی قطره قطره مروارید
رشته رشته شکوفه های یاس،
دانه دانه بلور یا الماس
پاکی جان، سبیدی امید!

*
ابر ساکت شنید حرفم را
بعد زد برقی و به من خندید
گفت: «کارم اگر تماشاایی ست،
من فقط آبم، آنچه زیبایی ست،
همه را می دهد به من خورشید!» (۲۱)

خوشرویی

« گل بگو، گل بشنو »

ماه مهربان من،

مهر آسمان من،

نور دیدگان من،

گل بگو و گل بشنو

*

از سینه دم تا خواب

مثل چشمه در مهتاب

خنده بر لب و شاداب

گل بگو و گل بشنو

*

گل نسیم و گلبو باش

گل دهان و گلخو باش

خوش زبان و خوشرو باش

گل بگو و گل بشنو (۲۲)

رحموردی

وحدت

« این پنج انگشت »

این پنج انگشت

هستند با هم

یک خانواده :

بسیار با مهر،

بسیار با هوش،

بسیار ساده

پیوسته همفکر

پیوسته همکار

پیوسته همراه

در فکر معصوم

در کار کوشا

در راه آگاه.

ای کاش امروز

بودیم ماهم
مانند انگشت:

همواره همدل

همواره همدست

همواره همیشه

با یکدگر راست

با یکدگر خوب

با یکدگر دوست

در زندگانی

اخلاق انگشت

سر مشق نیکوست (۲۳)

شاکر بوین

« دنیا پر از قشنگیه »

شبا که آسمون میشه ستاره بارون

روزا که خورشید می کنه افق رو گلگون

روزهای آفتابی ...

شبهای مهتابی ...

ماه و فلک چه خوشگله سر تو بالا کن

دنیا پر از قشنگیه، چشمتو وا کن

باد بهاری، بانگ قناری

خورشید مرداد، تابستون شاد

برگای پاییز، پاییز گلریز

برف زمستون، ریزش بارون

یه جور قشنگن هر کدام درست نگاه کن

دنیا پر از قشنگیه چشمتو وا کن ...^(۱)

فداکاری

« زیر یک چتر »

بارون تند و ریزی

۱- این شعر موسیقی هم دارد که در نوار رنگین کمان است.

تلاوت آیات و مناجات

« دعای صبح »

سپیده می دمد بیا

که خواب را رها کنیم

ز خوابِ نازِ صبحدم

دو چشم بسته وا کنیم

چو غنچه های خنده لب

به روی هم صفا کنیم

چو مرغکانِ خوشنوا

بهار را صدا کنیم

بیا، سپیده می دمد

که صبح را دعا کنیم (۲۷)

خانواده بهایی

« خانه ما »

خانه کوچک ما

خانه شادی ها

خانه روشن و پاک

جای آزادی ها

*

مثل کندوی عسل

برز شیرینی ها

برز امید و صفا

خانه کوچک ما (۲۸)

شعرا

- ۱- عباس یمینی شریف
- ۲- پروین دولت آبادی
- ۳- ناصر کشاورز
- ۴- محمود کیانوش
- ۵- محمود کیانوش
- ۶- محمود کیانوش
- ۷- احمد خدا دوست
- ۸- محمود کیانوش
- ۹- پروین دولت آبادی
- ۱۰- پروین دولت آبادی
- ۱۱- شکوه قاسم نیا
- ۱۲- محمود کیانوش
- ۱۳- پروین دولت آبادی
- ۱۴- محمود کیانوش
- ۱۵- پروین دولت آبادی
- ۱۶- محمود کیانوش
- ۱۷- ناصر کشاورز
- ۱۸- محمود کیانوش
- ۱۹- پروین دولت آبادی
- ۲۰- پروین دولت آبادی
- ۲۱- محمود کیانوش
- ۲۲- محمود کیانوش
- ۲۳- محمود کیانوش
- ۲۴- شکوه قاسم نیا
- ۲۵- شکوه قاسم نیا
- ۲۶- محمود کیانوش
- ۲۷- پروین دولت آبادی
- ۲۸- پروین دولت آبادی

